مقدّمه‌ای در

اسلام شناسی

جلد ۱

علی میرفطروس
(بابک دوستدار)

چاپ دوازدهم

نشر نیما

فهرست مطالب

پیشگفتار
بر چاپ دوازدهم

اسلام و علل یا عوامل گسترش آن در شبه جزیرهٔ عربستان و کشورهای مفتوحهٔ (از جمله در ایران) فصل ناتمام یا دنباله داری در پژوهش های تاریخی بشمار می رود، از این رو هر پژوهش تازه ای می تواند دریچهٔ نوینی بر این "فصل ناتمام" بگشاید.

بیش از ۲۰ سال از چاپ نخست کتاب حاضر می گذرد و با آنکه در این سال‌ها پژوهش های بسیار ارزشمندی در تاریخ اسلام منتشر شده اما گویا علاقمندان به تاریخ اسلام به این کتاب کوچک، عنایتی خاص داشته و هم از این روست که اینک چاپ دوازدهم آن انتشار می یابد.

در فروردین ماه ۵۷، بودند روشنفکران بسیاری که چاپ و انتشار این کتاب را در شرایط سیاسی آن روزِ ایران، نوعی "خطرکردن"، "نابهنگام" و "بی اطلاعی از مبانی اسلامِ راستین" قلمداد می کردند. در واقع، شرایط سانسور و وجود نوعی تقیه و ذهنیت اسلامی در میان محققان ما و در نتیجه، عدم انتشار هرگونه اثر تحقیقی "برخلاف شرع

انور اسلام"، ضمن رواج خرافات مذهبی و تقویت شبکه های دینی، باعث شد تا بسیاری از روشنفکران ایران نیز با کم بهاء دادن به مطالعات تاریخی و عدم شناخت مبانی عقیدتی اسلام و نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی ـ اجتماعی آیت الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در آگاهی، سازماندهی و هدایت توده ها باز بمانند... و اینچنین بود که در خلاء آگاهی های تاریخی و در فقدان مطالعات و تحقیقات روشنگر، شبکه های سنتی و سراسری روحانیت توانستند روز بروز تقویت شوند و بعنوان پایگاه های اصلی تبلیغات روحانیون، سرانجام در بهمن ماه ۵۷ بصورت اهرم مهمی در بسیج مردم و انتقال قدرت از شاه به آیت الله خمینی عمل نمایند.

بی‌تردید، اسلام، بعنوان یک پدیدهٔ تاریخی و اجتماعی، برای جامعهٔ ۱٤۰۰ سال پیشِ شبه جزیرهٔ عربستان، عاملی پویا، متکامل و مترقی بود، اما تلقی آن بعنوان یک "پدیدهٔ پویا برای بشریت متکامل در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها" یا "دینی که بر قلهٔ همهٔ ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های حاکم بر ذهن قرن بیستم قرار دارد" نه بسود اسلام است و نه بسود تاریخ و تحولات تاریخی[1].

۱ - برای آگاهی از چنین تلقی هائی در نزد روشنفکران اسلامی ایران نگاه کنید به: مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، صص ۸٦، ۹۷، ۲۱۷، ۲۳۱ـ۲۳۲ و ۲٦۲ـ ۲٦٤؛ جزمیت فلسفهٔ حزبی (نقدی بر اسلام در ایران پطروشفسکی)، ابوذر ورداسبی، صص ۱٤٤، ۱۵۸ـ ۱٦۸؛ جهت گیری طبقاتی در اسلام، دکتر علی شریعتی، صص ۲ـ ۳؛ اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ـ ۲۲٤؛ حسین، وارث آدم، دکتر علی شریعتی، ص ۳۵٤؛

حضرت محمد، همانگونه که خود تأکید کرده، انسانی بود مثل دیگر انسان‌ها[۱] با همه ضعف‌ها، بلندپروازی‌ها، خشم‌ها، علایق، آرزوها، هوس‌ها و کمبودهای یک انسان، بنابراین در تحلیل زندگی یا تصویر شخصیت پیغمبر اسلام باید از افسانه‌سازی‌ها و اغراق پردازی‌های رایج پرهیز کرد و حضرت محمد را تنها در پرتو روایات معقول و اسناد معتبر تاریخی و خصوصاً براساس تعالیم و اقدامات عملی وی بازشناخت. به عبارت دیگر، در بررسی تاریخ اسلام باید عقل نقّاد را پایهٔ بررسی‌ها و داوری‌های خود قرار داد و نه ایمان و تعصب مذهبی را.

کتاب حاضر، بیست سال پیش و در لحظات حسّاس و شرایط شتابناک سیاسی آن روز ایران که به "انقلاب اسلامی" انجامید، تهیه شده بود. مخاطبان واقعی این کتاب کوچک، قشرهای اجتماعی معینی بودند، از این رو، در نگارش آن، ایجاز و اختصار بسیار بکار رفته است، کمبودها و ضعف‌های موجود کتاب، هم از آن "شرایط شتابناک" و هم از این "ایجاز و اختصار بسیار" است. عدم بضاعت مؤلف نیز بی‌تردید بر این کمبودها و ضعف‌ها افزوده است.

شاید لازم بود که چاپ جدید این کتاب، مفصّل‌تر و با فصل‌ها و بخش‌های جدیدی منتشر گردد، اما گفتنی است که این کتاب

اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، ج ۱، ص ۱۶۷؛ نشریهٔ مجاهد، شمارهٔ ۲۷۶، ص ۲۰، مقالهٔ محمدعلی توحیدی؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۴۰ ـ ۴۱ و مقایسه کنید با: طلوع انفجار (پیام و پیام‌آور)، علی اصغر حاج سیدجوادی، ص ۷.

۱ – قل إنما انا بشر مثلکم: سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۱۰؛ سورهٔ فصلت، آیهٔ ۶.

کوچک، حاصل شور و شراره های جوانیِ من است و بی تردید یادآوری یا نگاه کردن به "راه های طی شدهٔ جوانی"، خاطره انگیز و آموزنده است و می تواند در تصحیح یا تعالیِ نظر مولف، مفید باشد، هم از این روست که در تجدید چاپ هایِ متعدد این کتاب، مولف از تفصیل یا تکمیل آن پرهیز کرده، خصوصاً اینکه در جلد دوم کتاب، از مطالب و موضوعات تازه ای سخن رفته است. با اینحال اصلاحات یا اضافات چندی در چاپ حاضر صورت گرفته است.

مردم ایران در تجربهٔ خونین و هولناک سال های اخیر به آگاهی های فراوانی دست یافته اند. در چنین شرایطی است که بررسی های روشن تری در بارهٔ اسلام و پیشوایان آن از اهمیت بیشتری برخوردار می شود.

اگر این کتاب کوچک، پرتو کمرنگی در مطالعات اسلام شناسی بشمار آید، مولف خود را مسرور و اجرِ خویش را مشکور خواهد یافت.

علی میرفطروس

اکتبر ۱۹۹۸

مقدّمه

کتاب حاضر، نتیجه سال‌ها تحقیـق و تفکر مـن در زمینـه شناخت اسلام است. از آن هنگام که اسلام را، بعنوان یک نظام عقیدتی و اجتماعی، برای توضیح بسیاری از پدیده‌ها نارسا و ناتوان یافتم، کوشیدم تا با برخورداری از یک بینش علمی و درک فلسفه تاریخ، با اسلام برخوردی واقع‌گرایانه و در عین حال انتقادی داشته باشم و بر این اساس، زمینه‌ای برای مطالعات و تحقیقات خود فراهم ساختم.

نـاآگاهی عمومی مردم در بارهٔ زمینه‌های پیدایش اسلام و چگونگی تعالیم اخلاقی و اجتماعی آن و بخصوص کوشش های برخی از روشنفکران مسلمان که با ارائهٔ تئوری‌های التقاطی و با تعبیرهای دلخواه و تفسیرهای فریبنده از احکام اسلامی (از جمله مالکیت)، "جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی" و "برابری اسلامی" را شعار خود قرار داده اند، همه و همه، بررسی دقیق تاریخ اسلام را لازم و ضروری می سازد. بر این اساس، مولف معتقد است که بررسی و مطالعهٔ تاریخ اسلام، امروزه، وسیلهٔ مناسبی در مبارزهٔ مردم برای دور ماندن از اشتباه و سلاح قدرتمندی برای دستیابی آنان به آگاهی بیشتر و آینده ای

روشن تر می باشد.

مؤلف کوشیده است که در طول تحقیقاتش، بجای تکیه بر ذهنیات خود، بر انبوهی از اسناد اسلامی و مدارک تاریخی متکی باشد، با اینحال امیدوار است که نسبت به شیوهٔ علمی تحقیق، وفادار مانده باشد.

لازم بیادآوری است: مؤلف نخواسته که بشیوهٔ مرسوم بعضی محققان، با بهم بافتن مطالب تکراری و زاید، بر "قطر" و "وزن" کتاب خود بیفزاید، بلکه کوشیده است که بیشتر به جنبه هائی از تاریخ اسلام توجه نماید که از طرف اکثر مورخین و محققین، اشارهٔ چندانی به آن ها نشده است، از این رو: در این کتاب، خوانندگان گرامی به مسائل و وقایعی از تاریخ اسلام آشنا می شوند که شاید تازه و برای اولین بار باشد.

این کتاب، گوشه هائی از تاریخ اسلام را ـ از آغاز ظهور حضرت محمد تا قتل حضرت علی ـ بررسی می گیرد. محدود کردن تحقیق در این مقطع زمانی برای آنست که خوانندگان، خصوصاً با "اسلام راستین" (که امروزه با نام "نبوی" و "علوی" از "اسلام اموی" و "صفوی" متمایز می گردد) آشنا شوند. بدیهی است که پرداختن به تاریخ اجتماعی ـ سیاسی اسلام در دوره های بعد، بر عهدهٔ کتاب ها و تحقیقات دیگر می باشد.

مؤلف بخوبی می داند که بسیاری از مطالب و مستندات این کتاب، "خوش آیند" دشمنان آگاهی و "مورد پسند" بسیاری از دوستان مذهبی

ما نخواهد بود، بـا اینحـال امیـدوار است کـه چـاپ و انتشـار ایـن کـتاب، زمینه ای برای آغاز بحث هاي اساسـی در بـارهٔ اسـلام و چگونگی پیدایـش، گسترش و سلطهٔ آن، خصوصاً در ایران، باشد. در پرتو چنین بحث هائی است که می توان به غنای حافظهٔ تاریخی جامعه کمک کرده و به آن، جهت دستیابی به آینده ای روشن تر، مدد و یاری رساند.

بابک دوستدار

۱

ظهور حضرت محمد
و پیدایش اسلام



موقعیّت شبه جزیرهٔ عربستان، هنگام ظهور اسلام

زمینه های اجتماعی و فرهنگی

جامعهٔ عربستان بهنگام ظهور اسلام دارای اوضاع اقتصادی- اجتماعی پیچیده ای بود: از یکطرف، وجود جماعت های طایفه ای و از طرف دیگر، وجود مناسبات برده داری، بازرگانی و روابط پولی و کالائی[1].

موقعیت جغرافیائی شبه جزیرهٔ عربستان و قرار داشتن آن در مسیر راههای بازرگانی ایران و روم شرقی (بیزانس) باعث شده بود تا

---

۱ - در این باره کافی است بدانیم که در قرآن حدود ۷۰ آیه در مورد معاملات بیع (خرید و فروش)، قرض و بخصوص ربا آمده است. علاوه بر این، کاروانی که موجب جنگ بدر گردید معادل ۵۰ هزار دینار طلا (معادل ۲۰۰ کیلو طلا) کالا و اجناس تجارتی حمل می کرده و از بیش از ۲۵۰۰ شتر تشکیل می شده است.
حضرت محمد نیز توصیه می کرد: هر کس که به بازار ما چیزی وارد کند، مانند آنکس است که در راه خدا جهاد می کند... تاجران پیامبران این جهان و متولیان وفادار الهی در روی زمین می باشند: نهج الفصاحه، حضرت محمد، ص ۲۷۸؛ اسلام و سرمایه داری، ماکسیم رودنسون، صص۴۰- ۵۹ و۵۸. لامنس Lammens در تحقیق ارزشمند خود از پیدایش اسلام و حکومت حضرت محمد در مکه بنام "جمهوری تجاری" نام می برد. نگاه کنید به:
République Marchande, Bayrout, 1910.

روابط قبیله ای و مناسبات طبقاتی در این شبه جزیره درهم متداخل شوند.

از قرن دوم تا هفتم میلادی، در شمال شبه جزیرهٔ عربستان (لخم و غسان) دولت هاتی پدید آمدند که در رأس آن ها، سلاطینی از قبایل "لخم" و "غسان" قرار داشتند[1].

پس از تصرف یمن در زمان پادشاهان ساسانی (در اواخر قرن ششم میلادی) از اهمیت و اعتبار راه های کاروان رو یمن- حجاز که تا ایالات بیزانس (روم شرقی)، سوریه، فلسطین، مصر، حبشه و هندوستان امتداد می یافت، کاسته شد و این امر، جامعهٔ عربستان را دچار بحران اقتصادی- اجتماعی شدیدی ساخت. همچنین حملهٔ حبشی ها برای تصرف مکه و خانهٔ کعبه در بیداری و همبستگی مردم حجاز موثر بود، تأثیر این حمله چنان بود که اعراب، آن سال را مبداء تاریخ خود قرار داده و آنرا "سال فیل" (عام الفیل) نامیدند.

در آغاز قرن هفتم میلادی، مجموعهٔ شرایط اجتماعی و اقتصادی و نیز حملات و جنگ های رقابت‌آمیز دولت های ایران و روم شرقی (بیزانس) برای تصرف راه های بازرگانی عربستان، زمینهٔ تحولات مهمی را در این منطقه فراهم ساختند.

ظهور اسلام در جامعهٔ عربستان، با این تحولات اجتماعی و

---

۱ - برای آگاهی از دولت های پادشاهی و "فئودالی" شبه جزیرهٔ عربستان - قبل از ظهور اسلام - نگاه کنید به: مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، صص ۴۶۶ - ۴۷۰ و ۴۸۱ - ۴۸۲؛ العبر، ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۲۶ - ۳۳۱؛ تاریخ عرب، فیلیپ حیتی، ج ۱، صص ۸۶ - ۱۰۸؛ از پرویز تا چنگیز، سیدحسن تقی زاده، صص ۹۶ - ۱۴۲؛ مقالهٔ "عربستان قبل از اسلام، سلطنت های قدیم عربی"، عطارد: نشریهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، تیرماه ۱۳۲۷، صص ۲۷ - ۴۰.

آغاز یک نهضت سیاسی ـ مذهبی، رابطهٔ اساسی داشت.

از عقاید و باورهای مذهبی مردم مکه ـ قبل از اسلام ـ اطلاعات زیادی در دست نیست[1]، با این حال می دانیم که پیش از حضرت محمد، پیغمبرانی در نقاط مختلف عربستان به دعوت مردم و نهی از پرستش بت ها برخاسته بودند که ذکر چند تن از آنها در قرآن هم آمده است، مانند: "هود" در قوم عاد، "صالح" در قوم ثمود و "شعیب" در مدین[2]. مورخین عرب از حنظلة بن صفوان، خالدبن سنان، عامربن ظرب عدوانی و عبدالله قضاعی نام می برند. قس بن ساعدهٔ ایادی نیز که خطیبی توانا و شاعری فصیح بود، در کعبه و در بازار عکاظ با خطبه ها و اشعار خود، مردم را از پرستش بت ها منع میکرد. همچنین اُمیة بن ابوصلت که اهل طائف و از قبیلهٔ بنی ثقیف و پسر خالهٔ پیغمبر بود[3] و نیز از بزرگان و مشاهیر حنفا بشمار میرفت مردم را به خداشناسی و یکتاپرستی دعوت میکرد. او به شام و دیگر شهرهای عربستان سفر میکرد و با راهبان و علمای یهود و مسیحی گفتگو می نمود. در آنجا بود که خبر ظهور محمد را شنید و معروف است که آن دو با هم ملاقات کردند ولی ابوصلت اسلام نیاورد و به طائف رفت و به یاران خود گفت: من بیش از محمد از کتاب و اخبار ملت ها اطلاع دارم و علاوه بر این، زبان آرامی و عبرانی نیز میدانم، پس برای

۱ - در این باره، مسعودی در کتاب مروج الذهب (ج۱، صص ۴۸۵ـ۵۰۷) و هشام بن محمد کلبی، در الاصنام (صص ۲۳ ـ ۲۷) اطلاعات ارزنده ای بدست داده اند.

۲ - قرآن، سورهٔ اعراف، آیه های ۹۳ و ٦۵.

۳ - تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱۳٦.

نبوت، لایق تر و برحق ترم[1].

همزمان با ظهور محمد، شخصی بنام مسیلمه نیز دعوی پیغمبری کرد. مسیلمه نامه ای به حضرت محمد نوشت و گفت که: من نیز با تو در پیغمبری شریکم و باید نفوذ و تسلط بر عربستان را با یکدیگر قسمت کنیم. محمد در پاسخ به نامهٔ مسیلمه، مردی بنام رحال را نزد او فرستاد، امّا فرستادهٔ محمد تحت تأثیر مسیلمه قرار گرفت و پیرو او گردید و گفت: "مسیلمه در کار رسالت با محمد شریک ست و محمد نیز اعتراف کرده است"[2]. با اینحال در قبول دعوت مسیلمه مشکلات بسیاری بروز کرد. دعوی رسالت و ادعای پیغمبری در شرایط خاص جامعهٔ عربستان نیازمند به فردی آگاه تر و کارآزموده تر بود و این همه، در شخصیتی بنام محمدبن عبدالله وجود کامل داشت.



محمد از طایفهٔ بنی هاشم قبیلهٔ قریش، در مکه تولد یافت[3]. شهر مکه بخاطر خانهٔ کعبه و وجود سیصد و شصت بُت متعدد در آن، زیارتگاه عموم ساکنان جزیرة العرب بود. هر یک از این بُت ها مورد پرستش قبیله و طایفهٔ معینی بود و هر ساله زوار و مسافران زیادی

---

۱ - مروج الذهب، ج۱، صص ۶۲ ـ ۱۶۳؛ بیست و سه سال نبوت، صص ۲۷ ـ ۲۶.

۲ - نگاه کنید به: سیرت رسول اله (سیرة النبی)، ابن هشام، ج ۲، صص ۱۰۲۶ ـ ۱۰۲۸ و ۱۰۵۸ ـ ۱۰۵۹؛ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱٤۱۳ ـ ۱٤۲۶؛ آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۲۳۵؛ تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳ - قرآن در سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۲ و در سورهٔ شورا، آیهٔ ۷ از مکه بنام "اُم القُرا" یاد میکند.

برای زیارت بت های مورد پرستش خود، به مکه هجوم می‌آوردند، از این نظر خانهٔ کعبه را میتوان "معبد پانتئون اعراب" دانست[1].

شهر مکه بخاطر نزدیکی به بحر احمر (دریای سرخ) و بواسطهٔ قرار داشتن بر سر راه تجارتی یمن به شام، فلسطین و مصر، از قدیم اهمیت فراوانی داشت. این شهر، از شهرهای مهم کاروان رو و از کانون های مهم برخورد اقوام و آئین های گوناگون بود. هر سال کاروان های عظیمی، حامل کالاها و اجناس گوناگون از مکه به دیگر نقاط حرکت میکردند، مثلاً کاروانی که در سال ٦٢٤ میلادی از طرف بازرگانان مکه برای عزیمت به سوریه آماده شده بود معادل پنجاه هزار دینار (معادل ۲۰۰ کیلو طلا) کالا بار داشته است و صدها مرد غرق در سلاح، همراه کاروان ها حرکت میکردند[2].

بازار عکاظ در مکه، مرکز تجارت و ایستگاه مناسبی برای برخورد عقاید و عرضهٔ آداب و آئین های مختلف شده بود و محمد از دوران جوانی در سخنرانی هائی که معمولاً در این بازار تشکیل می شد حضور می یافت.

بطوریکه گفتیم: محمد در قبیلهٔ قریش دیده به جهان گشود. این قبیله از معتبرترین و بانفوذترین قبایل عربستان بود و مردم آن بخاطر مسافرت های بازرگانی و رابطه با اهالی شام و عراق از سایر اعراب آگاه تر و آزموده تر بودند. محمد از دوازده سالگی همراه عمویش (ابوطالب) برای تجارت و بازرگانی به بسیاری از شهرها و

---

۱ - پانتئون: معبد بزرگی بود که مجمع خدایان یونان باستان بود.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳٦؛ اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۱۷؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱۳۱.

قبایل عربستان رفت و آمد داشت و در این سفرها، او با افکار و اندیشه های اجتماعی و مذهبی روزگارش آشنا گشت. آگاهی و تبحر محمد در امور بازرگانی (در سن ۲۰ سالگی) به اندازه ای بود که خدیجه (بیوهٔ ثروتمند و یکی از بزرگترین بازرگانان مکه) سرپرستی امور مالی و تجارتی خود را به او واگذار کرد، و سرانجام نیز بعد از مدتی، محمد در سن ۲٤ سالگی با خدیجه ازدواج کرد در حالیکه خدیجه، خود ٤۰ سال داشت![1]

باید بخاطر داشت که مکی ها و بعضی دیگر از قبایل شبه جزیرهٔ عربستان پیش از ظهور اسلام، "الله" را بعنوان خالق بزرگ و یکتائی که بهنگام خطر باید به او پناه برد، می شناخته اند، این امر از آیات قرآن نیز بخوبی استنباط میشود[2]، همچنین نام پدر پیغمبر (عبدالله) نیز خود دلیل دیگری بر آشنائی مکی ها با مفهوم "الله" است.

آمدن یهودی ها به حجاز در وضع اجتماعی اعراب آن منطقه تأثیر بسیار داشت. مراسم حج، طلاق، نکاح، برگزاری رسوم و آئین های عید، انتخاب کاهن و امثال آن، مطالبی بود که حجازی ها از یهودیان آموختند[3].

مسیحیت در قرون قبل از اسلام بین اعراب رواج داشت و گرویدن غسانی ها به عیسویت، از علل عمده انتشار دین مسیح در بین اعراب بود. یهودی ها و مسیحی های ساکن حجاز (بخصوص مدینه) بهنگام سختی و اختلاف، از ظهور مسیح یا پیغمبری یاد میکردند که در همین نزدیکی ها

۱ ـ نگاه کنید به: سیرت رسول اله (سیرة النبی)، ج ۱، صص ١٦٤ ـ ١٦٧.
۲ ـ سورهٔ لقمان، آیه های ۲۵ و۳۲؛ سورهٔ انعام، آیه های ۱۰۹ و۱۳٦؛ سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۲؛ سورهٔ زخرف، آیهٔ ۸۷؛ سورهٔ زمر، آیهٔ ۳ و سوره های دیگر.
۳ ـ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۲.

(ناحیه حجاز) ظهور خواهد کرد[۱]، گروه مذهبی دیگری نیز بنام صابئین در مکه ساکن بودند که در قرآن از آنان نام برده شده است[۲]. این گروه مذهبی از پیروان یحیی بن زکریا (پیغمبر) بودند و به اللّه و معاد اعتقاد داشتند. صابئین مخالفت شدیدی نسبت به یهود، مسیحیان و مسلمانان ابراز می کردند، امّا با دین زرتشتی مخالف نبودند بلکه غالب آداب و رسوم و مقداری از عقاید دینیِ شان با دین زرتشتی تطابق داشت[۳]. همچنین در شهر مکه گروهی بنام حنفا زندگی میکردند که خداپرست بودند و آئین و اعتقادات شانِ ترکیبی از آئین‌ها و باورهای یهودی و مسیحی بود، در قرآن از جماعت حنفا نیز یاد شده است[۴]. محمد ضمن معاشرت با جماعت حنفا حداقل با یکی از آنها، بنام ورقة بن نوفل (عموزاده خدیجه)، آشنائی و دوستی نزدیک داشت. ورقه بخوبی از محتوای کتاب های یهودی و مسیحی آگاه بوده بطوریکه بخش هائی از کتاب انجیل را به عربی ترجمه کرده بود. ظاهراً محمد بوسیله ورقة بن نوفل با ادیان و مذاهب دیگر آشنا شد. منابع مختلف تاریخی نقش نوفل را در تشویق و تلقین محمد به پیغمبری بخوبی نشان میدهند[۵]. همچنین باید دانست که محمد قبل از

---

۱ - نگاه کنید به: سیرت رسول اله (سیرة النبی)، ج ۱، صص ۱۸۵ و۱۸۸؛ تاریخ ملل و دول، کارل بروکلمان، ص ۲۸؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱٤٦؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ٦۵.

۲ - سورهٔ بقره، آیهٔ ٦۲؛ سورهٔ مائده، آیهٔ ٦۹؛ سورهٔ حج، آیهٔ ۱۷.

۳ - نگاه کنید به: بیست مقاله، سیدحسن تقی زاده، صص ۵۰۵ـ ۵۱٤؛ مقالهٔ صابئین، محمود رامیار: نشریه دانشکدهٔ معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳٤۷، صص ۱۵٤ـ ۱٦۹؛ مقالهٔ محیط طباطبائی، روزنامهٔ اطلاعات، چهارم مهرماه ۱۳۵۸.

٤ - سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰۵؛ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ٦۷؛ سورهٔ الروم، آیهٔ ۳۰.

۵ - طبری یادآور می شود: "پیغمبر از گفتار ورقه شباتش بیفزود و غمش برفت": تاریخ طبری، ج ۳، صص ۸٤۸ و ۸٤۹ و ۸۵۰؛ همچنین نگاه کنید به: مروج

بعثت و ادعای پیغمبری، با پسرخاله اش، اُمَیّه بن ابوصلت که از بزرگان و متفکران حنفا بود، رفت و آمد داشت و بطوریکه گفتیم ابوصلت برای پیغمبری، خود را لایق تر از محمد می دانست. همچنین حضرت محمد با عایش علام حویطب که فردی بافرهنگ و دارای کتاب بود، رابطه نزدیک داشت. صهیب یمنی (که مسیحی بود)، هلال بن رباح حبشی و نیز ابواسحق کعب بن ماتع یمنی موسوم به کعب الاحبار (که یهود بود) با حضرت محمد معاشرت و مصاحبت نزدیک داشتند، بخصوص کعب الاحبار که از آغاز با مسلمانان بود و پیغمبر را از روایات کهن یهود آگاه می کرد.

تأثیر عقاید زرتشتی[1]

ناحیهٔ حیره (دولت عرب وابسته به ایران) شاهراهی بود که نه فقط فرهنگ پارسی بلکه فرهنگ و عقاید ملل دیگر نیز از آنجا می گذشت. بازرگانان ایرانی در حیره، یمن و عربستان آنقدر زیاد بودند که بهنگام ظهور حضرت محمد، زبان پارسی در این نواحی رواج داشته است[2]. گویا مزدک در میان اقوام و طوایف عربستان پیروانی داشته و

الذهب، ج ۱، صص ۶۵ ـ ۶۶؛ سیرت رسول الله (سیرة النبی) ابن هشام، ج ۱، صص ۱۶۸، ۱۹۹ و ۲۱۰ ـ ۲۱۲.

۱ - در قرآن از زرتشتی ها به نام مجوس یاد شده است: سورهٔ حج، آیهٔ ۱۷.

۲ - قابل ذکر است که قرآن کتابی است بزبان عربی فصیح که اساساً از کلمات غیرعربی برکنار مانده است، با این حال حدود ۳۰ کلمهٔ فارسی در آن وجود دارد، از جمله کلمات "ابریق" (آبریز) در سورهٔ واقعه، آیه های ۱۸ ـ ۱۹، "سجیل" (سنگ

بنظر می رسد که در زمان قباد ساسانی مزدکیان در نواحی عربستان نقش داشته اند زیرا که آکل المرار (که به مزدکیان نزدیک بود) از طرف قباد سالها به حکومت ناحیهٔ حیره منصوب شده بود. بگفتهٔ مورخین: آکل المرار به مزدکیانی که از تعقیب و سرکوب انوشیروان گریخته بودند، پناه داد و همین امر، باعث عزل وی از حکومت حیره در زمان انوشیروان گردید[۱]. بنابراین می توان گفت که حضور این مزدکیان در نواحی عربستان افکار و عقاید مردم این منطقه را تحت تأثیر قرار داده بود و گویا در یمن (که به "عربستان خوشبخت" معروف بود) و نیز در نواحی حجاز راجع به نهضت مساوات طلبانهٔ مزدک صحبت میشده است[۲]. بقولی: "جزیرة العرب، پناهگاه ایرانیان گردید و ایرانیان در سرنوشت جزیرة العرب به نقشبندی نشستند". از جملهٔ این ایرانیان یکی نیز سلمان فارسی بود که پس از فرار از ایران، در حوالی حجاز توسط قبیلهٔ بنی کلب به بردگی گرفته شد و سپس به قبیلهٔ دیگری

گل) در سورهٔ هود، آیهٔ ۸٤، سورهٔ حجر، آیهٔ ۷٤ و سورهٔ الفیل، آیهٔ ٤، "زمهریر" در سورهٔ الدهر، آیهٔ ۱۳، "محراب" (مهراب) در سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۷ و ۳۹، سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۱ و سورهٔ ص، آیهٔ ۲۱. باید یادآور شد که باغ ایرانی (پردیس) در عربی به "فردوس" (بهشت) تبدیل شده، همچنانکه "مسجد" نیز از واژهٔ فارسی "مس کد" اخذ شده است.

۱ - نگاه کنید به: آفرینش و تاریخ، مقدسی، ج ۳، صص ۱٤٥ و ۱۷٥؛ تاریخ پیامبران و پادشاهان، حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۰۹.

۲ - بنظر می رسد که حضرت محمد، در آغاز، تأثیراتی از عقاید اجتماعی مزدک داشته است بطوریکه این حدیث پیغمبر که: "مردم در آب و آتش و مرتع، یکسان و شریک می باشند" (الناس شرکاء فی ثلاث: النار و الماء و الکلاء) انطباق کاملی با این گفتهٔ شهرستانی دارد که: "مزدک، مردم را در آب و آتش و چراگاه شریک دانست". نگاه کنید به: شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۲۸٥؛ الملل والنحل، شهرستانی، ص ۱۹۷.

فروخته شد و سرانجام در شمارِ بردگان حضرت محمد درآمد و حضرت، سلمان فارسی را جزو مشاوران خود قرار داد[۱]. سلمان، فردی بافرهنگ بود که از دین زرتشت آگاهی کامل داشت و بقولی از هیربدان آتشکده بود. رفتار و کرداری که از او نقل میکنند گرایش های ضداشرافی و شاید مزدکی سلمان را نشان میدهد. روابط نزدیک پیغمبر با سلمان فارسی آنچنان بود که گروهی معتقد بودند مطالب قرآن را "سلمان عجمی" به پیغمبر تعلیم میدهد. در قرآن نیز به این عقیده اشاره شده است[۲].

مطالعهٔ تطبیقی آئین های زرتشتی و عقاید اسلامی این نکته را نشان میدهد که باورهای زرتشتی مستقیم و غیرمستقیم بر آئین ها و باورهای اسلامی تأثیر داشته است. مثلا: شکلِ بعثت زرتشت و پیغمبر، اعتقاد به خدای یکتا و شیطانی که منشأ شر است، طاهر و معصوم بودنِ خاندان این دو پیامبر و حتیٰ شباهت مقام معنوی "پوروچیستا" (دختر کوچک زرتشت) با فاطمه (دختر محمد)، شباهت پنجِ آفرینگان درِ پنج موقع روز (هاونگاه، رپیتوینگاه، ازیرینگاه، اویسرتریمگاه، اشهینگاه) با پنج نماز مسلمانان (صبح،

۱ – تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱٦٥. سلمان ـ خود ـ تأکید می کرد که دهقان زاده ای از اهالی جی (مرکز اصفهان) است و آتش پرست (زرتشتی) بوده و در خدمت پدرش تحصیل علوم کرده است. نگاه کنید به: سیرت رسول اله (سیرة النبی)، ج ۱، ص ۱۸۹؛ تاریخ بناکتی، فخرالدین بناکتی، ص ۹۳؛ روضة الصفا، ج ۲، صص ۱۹۷ ـ ۲۰۲؛ مجمل التواریخ و القصص، صص ۲٤۲ ـ ۲٤٦. برای یک تحقیق جامع در بارهٔ سلمان فارسی نگاه کنید به: Salmân Pak, Louis Massignon, Paris, 1955.

۲ – سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۰۳.

ظهر، عصر، مغرب و عِشا)، اعتقاد به بهشت، جهنم (دوزخ) و برزخ (همیستگان)، اعتقاد به روزِ محشر (فراشکرد) و پل صراط (چینود پل)، اعتقاد به ملائک مقرب (امشاسپندان) و باور به ظهورِ مهدی آخرالزمان از آل محمد که از چاه زمزم بیرون می‌آید در تشیع و باور به ظهورِ هوشیدر و سوشیانس از نطفه زرتشت که در دریاچه چِیچَست محفوظ است[۱]... علاوه بر اینها، آثار ثنوی در قرآن بصورت دوقلو بودن "دل و هوا"[۲] که روانِ تبهکار و روانِ نیکوکار مانوی است، دیده میشود و سائحون[۳] همان سیاحان مانوی هستند که صوفیان مسلمان کار ایشان را "پرسه" می خوانند[۴].

بنابراین: با اطمینان میتوان گفت که: پیش از ظهور محمد، انعکاسات مختلف معنوی، دینی و مادی و جریانات گوناگون فرهنگی که از مراکز رومی و شامی (آرامی) و ایرانی و حبشی، و از راه های غسانی و لخمی یا یمنی میگذشت، در ناحیه حجاز طنین‌انداز بوده و افکار و عقاید مردم این سرزمین را تحت تأثیر خود قرار داده بودند.

---

۱ - نگاه کنید به: جهان فروری، بهرام فره وشی، صص ۸ و ۳۰ـ ۳۱ و ۱۲۷ـ ۱۴۰؛ پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، صص ۱۹۷ـ ۱۹۸ و ۲۲۹ـ ۲۴۱ و ۲۵۰ـ ۲۸۳ و ۲۸۸ـ ۲۹۱. همچنین نگاه کنید به: Salmân Pak, p. 26.

۲ - سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۸ و سورهٔ محمد، آیهٔ ۱۶.

۳ - سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۲.

٤ - درس هائی در بارهٔ اسلام، گلدزیهر، صص ۵۰، ۵۲ و ٥٤ (تعلیقات منزوی)؛ ومِشقی در کتاب نخبه الدهرفی عجایب البر و البحر می گوید که: آیهٔ الحمدالله الذی خلق السموات والارض و جعل الظلمات و النور... اشاره به عقاید مانوی در نور و ظلمت است؛ مانی و دین او، حسن تقی زاده، صص ۵۹ـ ۶۰.

اُمّی بودن پیغمبر

محمد از آغاز جوانی ضمن مسافرت هائی به شام (که از مراکز پیشرفتهٔ جهان بود) با عده ای از پیشوایان دین مسیح ملاقات کرد و از آنها در بارهٔ کتاب آسمانی و مبارزهٔ دین زرتشت و دین مسیح چیزهای بسیار شنید[۱]. بقولی: محمد تازه به آستانهٔ جوانی گام نهاده بود که همهٔ مردم مکه او را مردی دانا و هوشمند میدانستند[۲].

از بعضی متون و منابع معتبر تاریخی نیز به روشنی استنباط میشود که پیغمبر علاوه بر سواد خواندن، سواد نوشتن نیز داشته است، از جمله، طبری در ذکر صلح حدیبیه یادآور می شود:

"پیغمبر در ماه ذیقعده (سال ششم هجری) به قصد زیارت کعبه رفت. اما اهل کعبه نگذاشتند که پیغمبر وارد شود و صلح شد که محمد سه روز در مکه بماند و چون صلحنامه می نوشت چنین نوشت: این صلحنامه محمد پیغمبر خداست... اهل مکه گفتند: اگر تو را پیغمبر خدا می دانستیم مانع ورود تو نمی شدیم؛ ولی تو محمدبن عبدالله هستی. پیغمبر گفت: من پیغمبر خدا هستم و محمدبن عبداله هستم. و به (حضرت) علی گفت: (کلمه) پیغمبر خدا را (از متن صلحنامه) محو کن! اما علی گفت: نه! هرگز تو را محو نمی کنم! پیغمبر صلحنامه را بگرفت و کلمه محمد را بجای پیغمبر خدا نوشت."[۳]

---

۱ - حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۰۲ـ ۳۰۴؛ طبقات ناصری، ج ۱، صص ۵۷ـ ۵۸؛ زندگانی محمد، محمد حسنین هیکل، ص ۱۶۵.

۲ - تاریخ سیاسی اسلام، ص ۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۲۰.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۵. امام جعفر صادق تأکید می کند که: "چگونه ممکن است پیغمبر بتواند چیزی را به مردم بیاموزد که خود نمی خواند و

بنابراین مسأله "اُمی بودن پیغمبر" می تواند افسانه ای باشد که بوسیلهٔ آن کوشیدند تا به شخصیت محمد بعدی فوق طبیعی بدهند و از این "معجزه" در پیشبرد اندیشه هایش (در لباس کلام خدا) بهره برداری نمایند، در حالیکه میدانیم "اُمی" منسوب به "ام القراء - مکه" زادگاه پیغمبر می باشد[1].

نمی نوشت". نگاه کنید به علل الشرایع، شیخ صدوق، صص ۵۲ ـ ۵۳؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۰. برای یک بحث جامع و ارزشمند در این باره نگاه کنید به مقالهٔ دکتر عبدالامیر سلیم در: نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال ۲٤، شمارهٔ ۱۰۱، صص ۳۵ ـ ٤٤.

۱ - قرآن: سوره انعام، آیهٔ ۹۲؛ سورهٔ شورا، آیهٔ ۷؛ جاویدان نامه، فضل الله حروفی، ص ۲۳ ـ الف؛ حبیب السیر، خواندمیر، ج ۱، صص ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۳ و۳۲۷ و...؛ کشف الاسرار وعدة الابرار، میبدی، ج۳، ص۷۵۹.

مولّفین و محققین اسلامی در رد این نظر، معتقدند که اولاً: "ام القراء" اسم خاص برای مکه نیست، بلکه بمعنی شهری است که مرکزیتی داشته باشد، خواه مرکز کشور و خواه مرکز استان یا شهرستان، و اسم عام است که بر مکه هم به لحاظ مرکزیتش اطلاق میشود. ثانیاً: جمیع کلماتی که جزء اولشان: اب و ابن و ام باشد، (ی) نسبت به جزء دوم ملحق میشود. مانند: حنفی، سبائیه و غیلانی در نسبت به: ابوحنیفه ـ ابن سباء و ام غیلان. بنابراین در نسبت به "ام القراء" باید "قروی" گفته شود نه "امی": تفسیر نوین قرآن، محمد تقی شریعتی، ص ۸؛ محمد خاتم پیغمبران، مقالهٔ مرتضی مطهری، ص ۵۷۱.

در نفی این استدلال می توان گفت:

اولاً: ام القراء بعنوان اسم خاص برای شهر مکه بکار رفته است و در متون عربی نیز شهرهای عمدهٔ دیگر (مانند شام و مدینه) که از مرکزیتی برخوردار بوده اند، بنام ام القراء نامیده نشده اند. نگاه کنید به: مجمع البیان، شیخ طوسی، ج۳ و٤، ص ۳۳٤؛ اعلام قرآن، دکتر خزائلی، ص ۵۸٦.

ثانیاً: قاعدهٔ نسبت (ی) در ابوحنیفه و سبائیه و اُم غیلان اگر چه صحیح است امّا در ام القراء درست نیست، زیرا: ۱) قراء جمع قریه است و در زبان و صرف عرب، اسامی و کلمات جمع مکسر منسوب نمیشوند. ۲) برخلاف نظر نویسندگان مذکور، "قروی" منسوب به "قراء" (جمع قریه) نیست، بلکه "قروی" و "قرَوی" منسوب به

رفاه و آسایشی که پس از ازدواج با خدیجه در زندگی محمد بوجود آمد و قرآن نیز از آن یاد میکند[۱]، فرصتی به او داد تا به دلخواه خود زندگی کند. محمد در لحظه های تنهائی و فراغت غالباً به غار کوچکی بنام حرا در بیرون مکه میرفت و در سکوت صوفیانه ای به تفکر و تأمل می پرداخت بطوریکه گاهی از بامداد تا غروب آفتاب در آنجا معتکف میشد، گویا در یکی از این روزها بود که جبرئیل بر او ظاهر میشود و از طرف خدا بر او وحی میکند که رسول و پیغمبر است[۲].

بروایت طبری: روزی خدیجه به پیغمبر گفت:

ـ ای پسر عَمّ توانی که وقتی جبرئیل آید با من بگوئی؟

پیغمبر گفت: آری!

و چون جبرئیل بیامد، پیغمبر به خدیجه گفت: اینک جبرئیل آمد.

خدیجه گفت: برخیز و بر رانِ چپِ من بنشین!

و پیغمبر برخاست و بر رانِ خدیجه نشست. خدیجه گفت: او را می بینی؟

"عُزیٰ" و "قُرِیٰ" می باشند. ۳) در قواعد زبان عرب نیز داریم که: اسم های ناقص بر وزن فعیل و کلماتی مانند شتی که حرف آخر آنها دارای "الفِ مقصور" است در نسبت، حرف ناقص و الف مقصور تبدیل به "و" میشود، مثل: علی و رضی که در نسبت، عَلَوی و رَضَوی میشوند و مانند کلمه شتی (زمستان) و عیسی، که در نسبت: شتوی و عیسوی میشوند.

نویسندگان و محققان اسلامی، ظاهراً کلمهٔ "قُراء" (جمع قریه) را با "قَری" و "شَتی" (به فتح اول) اشتباه کرده اند.

۱ - سورهٔ والضحی، آیه های ۵ و ۸؛ همچنین نگاه کنید به: قصص الانبیاء، ابواسحق نیشابوری، صص ۴۱۲ ـ ۴۱۳.

۲ - سورهٔ النجم، آیه های ۴ و۵ و ۶؛ سوره انفطار، آیهٔ ۲۳؛ سیرت رسول الله (سیرة النبی)، ج ۱، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.

پیغمبر گفت: آری!

خدیجه گفت: بیا و بر رانِ راستِ من بنشین!

و پیغمبر بر آنجا نشست.

خدیجه گفت: او را می بینی؟

پیغمبر گفت: آری!

خدیجه گفت: بیا و در بغلم بنشین.

و پیغمبر چنان کرد.

خدیجه گفت: او (جبرئیل) را می بینی؟

پیغمبر گفت: آری!

آنگاه خدیجه سرپوش (؟) برداشت و پیغمبر در بغل او نشسته بود و گفت: او را می بینی؟

پیغمبر گفت: نه!

خدیجه گفت: ای پسر عمّ! پایمردی کن و خوش دل باش! بخدا این فرشته است و شیطان نیست[1].



ظهور اسلام ابتداء با مخالفت اشراف و نیروهای حاکم جامعهٔ عربستان روبرو شد، اشراف و بازرگانان مکّه تصور میکردند که تبلیغات محمد علیه بت پرستی به سقوط پرستش خانهٔ کعبه و در نتیجه به رکود و توقف هجوم زائران و مسافران (برای زیارت و پرستش بت های کعبه)

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۸۵۰ـ ۸۵۱. طبری یادآور می شود: "این حدیث را از فاطمه (دختر امام حسین) روایت کرده اند با این توضیح که: خدیجه پیغمبر را زیر پیراهن خود جای داد و جبرئیل نهان شد و (خدیجه) به پیغمبر گفت: این فرشته است و شیطان نیست": ص۸۵۱، تاریخ طبری. همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله (سیرة النبی)، ج ۱، صص ۲۱۲ـ ۲۱۳.

و به کسادی بازارهای تجارت مکه، منجر میگردد[۱]، این اشراف و ثروتمندان خیال میکردند که دین محمد، به نفوذ اقتصادی و حیات سیاسی و برتری طبقاتی آنها خاتمه خواهد داد. اشراف و ثروتمندان قریش با چنین تصوری از ظهور محمد به آزار و مخالفت او پرداختند، بطوریکه حضرت محمد مدتی دچار ناامیدی و سرخوردگی گردید[۲] و در ادامهٔ این ناامیدی، برای جلب حمایت اشراف قریش گویا به ستایش و تأئید بت های مهم قریش پرداخت.

ماجرای غرانیق

ماجرای ستایش بت های مهم قریش که به "غرانیق" مشهور می باشد، بر این اساس است که در لحظات ناامیدی، وقتی که پیغمبر آیهٔ "افرأیتم اللات والعزیٰ (یعنی) مشرکان! آیا دو بت بزرگ لات و عزی را دیدید؟"[۳] را قرائت کرد، به ستایش آن بت ها پرداخت و گفت: "تلک الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترتجی = آن بت ها (لات و عزی) بزرگ اند و همانا شفاعت آنها پذیرفته است"... آنگاه حضرت محمد به سجده افتاد و مشرکین و کافران قریش نیز از ستایش پیغمبر خوشنود شدند و به سجده افتادند[٤].

این آیه از متن اکثر قرآن های موجود، حذف شده است زیرا

---

۱ - نگاه کنید به: سورهٔ توبه، آیه های ۲٤ و ۲۸.

۲ - سورهٔ والضحی، آیهٔ ۳؛ سورهٔ اسری، آیه های ۷٤ و ۷۵.

۳ - سورهٔ النجم، آیهٔ ۱۹.

٤ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۸۸۱ ـ ۸۸۳؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۲۰۱.

گروهی از مسلمانان معتقد بودند که آیه ستایش بت ها را شیطان بر زبان پیغمبر جاری ساخت! و گروهی دیگر نیز اساساً ماجرای "غرانیق" را انکار کردند، اما آیات متعددی مبنی بر نکوهش و پشیمانی محمد از ستایش بت ها در قرآن هست که واقعه "غرانیق" را تأیید می کنند[1].

مهاجرت به مدینه
و تحکیم قدرت سیاسی ـ مذهبی

پس از مدتی، محمد و پیروان اندک او، مجبور میشوند تا از مکه به مدینه مهاجرت نمایند. شهر مدینه با امکانات کشاورزی و تجارتی خود، پایگاه زمینداران و سوداگران رباخوار عربستان بود که یهودی ها و مسیحی ها در آن اکثریت داشتند و بخاطر رقابت های اقتصادی و دشمنی های طایفه ای، همواره مورد نفرت و دشمنی مکی ها بودند، علاوه بر این: یهودی ها و مسیحی های مدنی عموماً معتقد به خدای یگانه بودند و این امر، اختلاف عقیده و دشمنی بین آنان و مکی های بت پرست را شدیدتر میساخت. بدین ترتیب: شهر مدینه پایگاه و پناهگاه مناسبی برای تحکیم قدرت مذهبی و سیاسی محمد بشمار میرفت.

حضرت محمد برای کسب پایگاه سیاسی و پیشبرد عقاید مذهبی خود، ابتداء با علم کردن "لااکراه فِی الدِّین"[2] در برخورد با یهودی ها و

---

۱ - نگاه کنید به: سورهٔ حج، آیه های ۵۲ و۵۳؛ سورهٔ اسری، آیه های ۷۳ و۷۶.
۲ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۶.

مسیحی ها، شیوهٔ مسالمت‌آمیز و مدارا در پیش گرفت و با استفاده از دشمنی های موجود بین مردم مدینه و مکه، توانست بیشتر نیروهای اقتصادی و اجتماعی مدینه را علیه اشراف مکه، متحد کند[1].

شعار "اِنّما المؤمنون اِخوه" یا "لا اکراه فی الدّین" البته مانع آن نبود که پیروان مذاهب دیگر (یعنی اهل کتاب) را بجرم نپذیرفتن اسلام، یکجا سر نبرند بطوریکه در مورد بنی قریظه پس از جنگ و تسلیم شدن مردم این قبیله، دستور داده شد تا ۹۰۰ نفر از جوانان و مردان بنی قریظه را سر بریدند و اموال و دارائی و زنان و کودکان این قبیله را بعنوان بردگی بین مسلمان تقسیم کردند[2]. طبری می نویسد: "پیغمبر بگفت تا در زمین، گودال ها بکندند و حضرت علی و زبیر در حضور پیغمبر، گردن آنها را زدند"[3].

در اینگونه جنگ ها، اعراب مسلمان حتی از همخوابگی با زنان شوهردار پرهیز نمیکردند و این، البته دستور قرآن بود[4].

---

۱ - محمد به محض تحکیم قدرت سیاسی ـ مذهبی خود، بزودی همین یاران و دوستان مدنی (یهودی ها و مسیحی ها) را بزرگترین دشمنان مسلمین خواند و مسلمانان را به مبارزه با آنان تشویق کرد (سورهٔ مائده، آیه های ۱۵ و ۸۲؛ سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۹ و سوره های دیگر)... باید یادآور شد که مخالفت بیش از حد محمد با یهود قبل از همه، جنبه اقتصادی داشت، زیرا که قسمت عمدهٔ ثروت حجاز در دست آنها بود و مسلمانان پس از کشتار یهودیان، غنائم و ثروت های بسیار بدست آوردند. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱٤۸ـ ۱۱٤۹ و ۱۱۵۳.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۰۸۸ ـ ۱۰۹۱؛ نفائس الفنون، شمس الدین محمد آملی، ص ۳۲۱؛ منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم خراسانی، ص ٥٤؛ پرتو اسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۳؛ همچنین نگاه کنید به: روضة الصفا، ج ۲، ص ۳٦٤.

٤ - سورهٔ نساء، آیهٔ ۲٤.

اشراف مکه، اسلام را می پذیرند

پس از مدتی، اشراف مکه دریافتند که اسلام، خطر بنیادی برای منافع و امتیازات آنان ندارد، لذا در سال هشتم هجری، اشراف مکه بدون جنگ با ارتش پیغمبر، تسلیم شدند و بیشتر آنان (مانند ابوسفیان که از سرسخت‌ترین دشمنان محمد بود) با محمد بیعت کردند. بنظر می‌رسد در همین رابطه بود که پیغمبر نیز برای جلب رضایت و حمایت اشراف قریش و بنی امیه و تأمین منافع بازرگانان مکه، قبلهٔ مسلمانان را از "بیت‌المقدس" (مسجدالاقصی) به مکه (مسجدالحرام) تغییر جهت داد[۱] و با واجب کردن حج برای عموم مسلمانان، خطر کسادی بازار و ورشکستگی اقتصادی بازرگان مکه را از بین برد[۲]، علاوه بر این: در جنگ‌های غارتگرانه نیز غنائم و ثروت‌های فراوانی به این اشراف داده می‌شد تا از حمایت و پشتیبانی آنها نسبت به پیغمبر قدردانی شود؛ مثلاً: همهٔ غنائم جنگ هوازن به این اشراف اختصاص یافت... و ابوسفیان (دشمن شمارهٔ یک اسلام) با دو پسرش (یزید و معاویه) هرکدام صد شتر و ۴۰ کیلو نقره گرفتند[۳]... و بعدها نیز کمک و مال از مدینه به ابوسفیان می‌رسید.

محمد برای تشکیل یک حکومت مقتدر اسلامی، از نیروهای مادی و معنوی دو جناح مختلف اجتماعی استفاده کرد:

---

۱ - سورهٔ بقره، آیه های ۱۴۴ـ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲ - سورهٔ حج، آیه های ۲۷ و ۲۸؛ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۷؛ سورهٔ بقره، آیه های ۱۹۷ و ۱۹۸؛ سورهٔ مائده، آیهٔ ۲.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۲۰۱ و ۱۲۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۵.

اول، از نیروهای اقتصادی و تدارکاتی اشراف و ثروتمندان که برای حفظ موقعیتِ خود، اسلام را پذیرفته بودند و از طرف محمد، به مقامات و مسئولیت های مهم منصوب شدند.

حضرت محمد با ایجاد یک الیگارشی[۱] فامیلی، مرکب از توانگران و قدرتمندان عربستان، توانست زمینه های مادی یک حکومت مقتدر و متمرکز اسلامی را بوجود آورد، در این باره کافی است بدانیم که:

۱ ـ ازدواج محمد با خدیجه (که یکی از بزرگترین بازرگانان مکه بود) و در اختیار گرفتن ثروت های خدیجه بوسیله پیغمبر، زمینه لازم اقتصادی و تدارکاتی ظهور و تبلیغ اندیشه های محمد را مهیا ساخت.

۲ ـ محمد مدتی پس از ادعای پیغمبری، دختر ابوبکر (عایشه) را به ازدواج خود درآورد[۲]. ابوبکر مردی ثروتمند بود[۳] و موقعیت ممتازی در شهر مکه داشت. اسلام آوردن ابوبکر و حمایت گستردهٔ او از محمد، به موقعیت اجتماعی و نفوذ مذهبی پیغمبر اسلام افزود. او از طرف محمد به "صدیق" ملقب شد و بعد از مرگ پیغمبر، "خلیفهٔ اول" گردید.

۳ ـ عمربن خطّاب که ابتداء از دشمنان سرسخت اسلام و حتی

---

۱ – oligarchie – حکومتی که توسط چند نفر اداره شود و کلیهٔ قدرت در اختیار عده ای معدود باشد.

۲ – حضرت بهنگام ازدواج ٤٥ ساله بود در حالیکه عایشه فقط ٦ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانهٔ پدرش (ابوبکر) عروسکی بخانهٔ شوهر می برد! : تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۲؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱ـ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳ – تجارب السلف، هندوشاه، ص ۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸٦۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۷٤.

در صدد قتل محمد بود[1]، بزودی اسلام می‌پذیرد و ازدواج محمد با دختر عمر (حفصه) به اعتبار حضرت در میان مخالفـان او افزود، زیرا عمر نیز از بزرگترین قدرتمنـدان عربستان بـود. عمر بعنوان بزرگترین سردار، در جنگ‌ها و کشورگشائی ها، نقش تعیین کننده ای داشت و از این نظر مورد توجه و تأئید فراوان حضرت محمد بود بطوریکه از طـرف محمد به "فاروق" (یعنی: جداکنندۀ حق از باطـل) ملقب شد. عمر زمانی پیغمبر را به جنون و هذیان متهم ساخت و در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در صلح حدیبیه گفت: "و ماشککت فی نبوة محمد، قط کشکی یـوم الحدیبیـه"[2]، او بعد از مـرگ ابوبکر، "خلیفـۀ دوم" گردید.

٤ ـ عثمان که در آرزوی فرمانروایی و حکومـت بـود و از طـریق بازرگانی، ثروت هنگفتی بهم زده بود، بزودی اسلام می‌پذیرد و حضـرت محمد دو دختر خود (رقیه و ام‌کلثوم) را به ازدواج عثمان درمی‌آورد و به او "ذوالنورین" لقب میدهد. مورخین اسـلامی تأکیـد مـی کننـد کـه رقیه (زن عثمان و دختر پیغمبر) بر اثر عدم سـازش و خشونت اخلاقـی عثمان بضرب تازیانه و بدسـت او بقتـل مـی‌رسـد و در حقیقـت، عثمان قاتل دختر محمد بوده است[3]، اما موقعیت اجتماعی عثمان چیزی نبـود که حضرت محمد با این مسایل آنرا ندیـده بگـیرد و از آن بگـذرد، لـذا دومین دختر خود (ام‌کلثوم) را به ازدواج عثمـان درمـی‌آورد تـا پیونـد

---

۱ ـ نگاه کنیـد بـه: سیرت رسـول اللـه (سـیرة النبـی)، ج ۱، صـص ۳۳۰ ـ ۳۳۱؛ طبقات ناصری، ج ۱، ص ۷۹؛ تفسیر طبری، ج ٤، صص ۱۰۰۳ ـ ۱۰۰٤.

۲ ـ نگاه کنید به: سیرت رسول الله (سیرة النبی)، ج ۲، صص ۸۰۹ ـ ۸۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۲۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، قاضی، ص ۱۲۳.

۳ ـ منتخب التواریخ، صص ۲٤ ـ ۲۵.

خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. روایت است که پیغمبر گفت: اگر دختر سومی داشتم، آنرا هم به همسری عثمان درمی‌آوردم[۱]... بدین ترتیب ثروت های عثمان و موقعیت اجتماعی او، در جهت توسعه و تحکیم قدرت سیاسی ـ مذهبی حضرت محمد قرار گرفت. عثمان، روزی که کشته شد یکصد هزار دینار (معادل ٤۰۰ کیلو طلا)، یک میلیون درهم وجه نقد و همچنین اسب ها و شترهای بسیار داشت و بهای املاک و اراضی او ۲۰۰ هزار دینار (معادل ۸۰۰ کیلو طلا) بود[۲].

عثمان از نزدیکان و محارم مخصوص پیغمبر و حتی "کاتب وحی" بود[۳] و از طرف حضرت محمد بارها به فرمانداری مدینه منصوب شد و سرانجام نیز "خلیفهٔ سوم" گردید.

۵ ـ حضرت علی، پسر عموی پیغمبر و از نخستین کسانی بود که در کودکی اسلام آورد و بعدها با ازدواج با دختر محمد (فاطمه) داماد پیغمبر و از ثروتمندان و توانگران معروف گردید بطوریکه در شهر ینبع اراضی و املاک پرارزش داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار (معادل ۱٦۰ کیلو طلا) درآمد داشت[٤]. ابن حزم در بارهٔ ثروت های حضرت علی (یعنی پارساترین شخصیت اسلامی) می نویسد: کسی که اندک اطلاعی از اخبار و روایات داشته باشد انکار نمی کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از جمله: نخلستان ها و کشتزارهائی را صدقه

---

۱ - آفرینش و تاریخ، مقدسی، ج ۵، ص ۲۰.
۲ - مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۹۱ ـ ۳۹۲.
۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٤٤٦؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۰۳.
٤ - تجارب السلف، ص ۱۳.

داد و البته این صدقه ها در برابر ثروت های فراوان و املاک بسیار علی، چیز اندکی است[۱]! از امام جعفر صادق نقل شده است که: انگشتری که حضرت علی در نمازش صدقه داد، وزنِ حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش ۵ مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکسالهٔ کشور شام بود[۲]. در ادبیات فارسی نیز اشعاری چون:

برو ای گدای مسکین درِ خانهٔ علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کَرَم گدا را[۳]

حاکی از ثروت فراوان حضرت علی می باشد.

علی در استقرار پیغمبری و حاکمیت سیاسی- مذهبی محمد، جنگ ها و کوشش های فراوان کرد. او معتقد بود که: "ما عقایدمان را بر شمشیرهایمان حمل می کنیم"[۴] با این حال حضرت علی را می توان نمایندهٔ جناح "اصلاح طلب" حکومت اسلامی دانست، او پس از اختلافات و کشمکش های بسیار برای کسب قدرت و خلافت، سرانجام بعد از عثمان، "خلیفهٔ چهارم" گردید.

۶ ـ زبیربن عوام: از ثروتمندان عربستان و از نخستین کسانی بود که اسلام آورد، قیمت یکی از متروکات (میراث های) او را به ۵۰ هزار دینار (معادل ۲۰۰ کیلو طلا) تخمین زده اند، زبیر، هزار غلام و هزار کنیز و هزار اسب داشت[۵] و در مدینه دارای ۱۱ خانه بود و

---

۱ - الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ٤، ص ۱٤۱.
۲ - جواهر الولایه، آیت الله بروجردی کاظمینی، ص ۱۳۷.
۳ - شعر معروف "علی ای همای رحمت"، استاد محمد حسین شهریار.
٤ - نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۰.
۵ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مقدمه، ج ۱، ص ۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ٦۹۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۳٦.

املاک و خانه های بسیاری نیز در بصره، کوفه، فسطاط و اسکندریه داشت[1]. زبیر پسر عمهٔ پیغمبر بود[2].

٦ ـ عبدالرحمن بن عوف: یکی از بازرگانان مکه و از اولین کسانی بود که اسلام پذیرفت. مورخین، رقم ثروت عبدالرحمن بن عوف را بهنگام مرگ هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، ٥ هزار برده و ¼ میراث او را بالغ بر ٨٤ هزار دینار (معادل ٣٣٦ کیلو طلا) ذکر کرده اند[3].

٧ ـ سعدبن ابی وقّاص: از بزرگان و پهلوانان قریش بود که با حضرت علی و ابوبکر جزو ٨ نفر کسانی بود که زودتر از دیگران به حضرت محمد پیوست و مسلمان شد و در استقرار حاکمیت محمد، جنگ ها و فداکاری ها کرد بطوریکه در جنگ اُحد، پیغمبر را از مرگ حتمی نجات داد و محمد در حق او گفت: "پدر و مادرم فدای تو بادا". سعد جزو "عشرهٔ مبشّره" (ده نفری که پیغمبر به آنان وعده بهشت داد) بود. او و عبدالرحمن بن عوف "خالکان پیغمبر خدا" بودند[4].

در کنار این الیگارشی فامیلی باید یادآور شد که حضرت محمد، از نفوذ اجتماعی و اقتصادی ثروتمندان زیر نیز در تحکیم قدرت خود استفاده کرد:

---

١ – البدایة والنهایة، ابن کثیرالقرشی، ج ٥، ص ٣٤٤؛ درس هائی در بارهٔ اسلام، گلدزیهر، ص ٢٩٦.

٢ ـ سیرت رسول الله (سیرة النبی)، ج ٢، ص ٦٥٥.

٣ – مروج الذهب، ج١، ص ٦٩٠؛ مقدمه، ج١، ص ٣٩٢.

٤ ـ تاریخ طبری، ج ٥، ص ٢٠٦٦؛ ج ٣، ص ٨٦٢. قابل ذکر است که در واقعهٔ کربلا، پسر همین سعدبن ابی وقاص (ابن سعد) با امام حسین جنگید و او و یارانش را بشهادت رساند. نگاه کنید به: اسلام شناسی، ج ٢، علی میرفطروس، ص ٥٠.

۱ ـ طلحه: بازرگان دوراندیشی بود که در پذیرفتن اسلام، منافع خود را می یافت، او از اولین کسانی بود که اسلام را قبول کرد. بهای محصول غله طلحه از املاکی که در بین النهرین داشت روزی هزار دینار (معادل ٤ کیلو طلا) بود و بهای گندم و جو که در قسمت های دیگر داشت، خیلی بیش از این بود[۱]. طلحه، در استقرار حکومت محمد کوشش بسیار کرد بطوریکه در جنگ اُحُد، پیغمبر به طلحه وعده بهشت داد[۲].

۲ ـ زیدبن ثابت: از نزدیک ترین اصحاب پیغمبر و بقول طبری "کاتب وحی" بود[۳]. او در زمان ابوبکر، قرآن را جمع‌آوری و تنظیم کرد و وقتی مرد، آنقدر طلا و نقره از خود باقی گذاشت که با تبر می شکستند. اموالی که بجز این طلاها و نقره ها از او باقی ماند، صد هزار دینار (معادل ٤٠٠ کیلو طلا) ارزش داشت[٤].

۳ ـ خالدبن ولید: از اشراف و ثروتمندان قریش و از مخالفین سرسخت محمد بود که در جنگ اُحُد با پیغمبر اسلام جنگید[۵] اما سرانجام، قبل از فتح مکه اسلام را پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید آنچنانکه خالد را به ریاست سواران منصوب کرد.

خالدبن ولید در استقرار حاکمیت سیاسی- مذهبی محمد

---

۱ - مروج الذهب، ج ۱، ص ٦٩٠؛ مقدمه، ج۱، ص ۳۹۲؛ درس هائی در بارهٔ اسلام، صص ۲۹٦ ـ ۲۹۷.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۳۳.

۳ - تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۰۳؛ حبیب السیر، ج۱، ص ٤۳۷.

٤ - مروج الذهب، ج ۱، ص ٦۹۰؛ الوزراء والکتاب، جهشیاری، ص ۲۹. قابل ذکر است که بخشی از ثروت های زبیربن عوام، طلحه و زیدبن ثابت در خلافت عثمان بدست آمده بود.

٥ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۳؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ٦۹۰.

جنگهای بسیار کرد بطوریکه حضرت محمد او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید[1]. در باره خصوصیات اخلاقی این سردار بزرگ اسلام کافی است بدانیم که: خالد بن ولید شبی به خانه مالک بن نویره (یکی از مسلمانان معروف) میهمان شد و او را (میزبانش را) غافلگیرانه و ناجوانمردانه کشت و سرش را در تنور آتش افکند و همان شب با زن میزبانش همبستر شد. خلیفه مسلمین (ابوبکر) نیز با آگاهی از این جنایت وحشتناک و خیانت شرم‌آور، به این بهانه که حکومت اسلامی به چنین سرداری نیاز دارد، از اجرای مجازات او خودداری کرد[2].

طبری می نویسد: پیغمبر پس از فتح مکه خالد را برای دعوت مردم بنی حذیمه به اسلام، به آن ناحیه مأمور کرد. مردم چون خالدبن ولید را بدیدند سلاح برگرفتند، خالد گفت: سلاح بگذارید که مردم، مسلمان شدند. یکی از مردمان بنام جحدم گفت: ای بنی حذیمه! این خالد است بخدا پس از گذاشتن سلاح، اسارت است و پس از اسارت گردن زدن است، بخدا من سلاح نمی گذارم... اما عده ای از مردم بنی حذیمه او را گرفتند و گفتند: ای جحدم! می خواهی خون ما را بریزند؟ مردم، مسلمان شده اند و جنگ از میان رفته و کسان ایمنی یافته اند و اصرار کردند، تا جحدم سلاح خویش بر زمین نهاد و بنی حذیمه نیز با "امان" خالد، سلاح فرو گذاشتند، آنگاه خالدبن ولید دستور داد تا دست هایشان را بستند و "همه را از دم شمشیر گذرانید و بسیار کس

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۱۱-۱۱۱۲ و ۱۱۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۶.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۹-۱۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱٤۰۸ - ۱٤۱۱؛ شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبائی، ص ۱۱.

بکشت" در برابر این جنایت فجیع، پیغمبر ـ تنها ـ دست به آسمان بلند کرد و گفت: " خدایا! من از آنچه که خالد کرد بیزارم" اما خالدبن ولید می گفت: من این کار را خودسرانه نکردم زیرا عبدالله بن خذافه به من گفت: پیغمبر فرموده اینان (مردم بنی حذیمه) را بکش که از مسلمان شدن اباء کرده اند[۱].

عبدالله بن ابی حدرداسلمی می گوید: من جزو سپاه خالدبن ولید بودم، یکی از جوانان بنی حذیمه ـ که جزو اسیران بود ـ دستهایش به گردن بسته، در فاصله ای نه چندان دور از زنان و دختران ایستاده بود، او قبل از آنکه نوبت کشتنش در رسد به من گفت: می توانی این ریسمان را بکشی و مرا پیش این زنان ببری که کاری دارم، آنگاه بازم آوری و هرچه خواهید با من کنید؟ گفتم: این کار آسان است... و ریسمان او را بگرفتم و پیش زنان بردم، جوان اسیر با یکی از زنان سخن گفت و اشعار عاشقانه خواند، آنگاه او را پس آوردم و گردنش را بزدند... وقتی او را گردن زدند، زن بر وی افتاد و او را همی بوسید تا بر کشته اش، جان داد[۲].

همهٔ این افراد، از یاران نزدیک پیغمبر بودند و در زمان محمد، دارای مقام و منزلتی بزرگ بودند و بعد از مرگ پیغمبر نیز، ادعای خلافت و رهبری مسلمانان را داشتند[۳].

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۹۵.

۲ ـ سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۹۰۹ ـ ۹۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۹۶ ـ ۱۱۹۷.

۳ ـ بنابراین: در تحلیل تاریخ سیاسی اسلام پس از مرگ پیغمبر، باید به نقش تاریخی و طبقاتی این افراد توجه کرد. در حقیقت، حوادثی مانند " واقعهٔ کربلا " ناشی از ماهیت و منافع کسانی بود که در زمان محمد و بوسیلهٔ خود او، امکان رشد و

دوم، از نیروهای معنوی مردمی که از فشار و بهره کشی های اشراف و رباخواران مکه به جان آمده بودند و اسلام را (که در شعارهای خود "برابری" و "برادری بین برده ها و برده دارها" را تبلیغ میکرد) یگانه وسیلهٔ رستگاری و رهائی خود می‌پنداشتند، مضافاً اینکه اعتقاد به ظهور یک "منجی" (که توسط آئین ها و مذاهب قبلی تبلیغ شده بود) بر خوش باوری مردم برای پذیرفتن اسلام و گرویدن به حضرت محمد می افزود[۱].

مرتد شدن "کاتب وحی"

از جمله وقایع قابل توجه سال های نخستین پیغمبری محمد، ارتداد و کافر شدن عبدالله بن ابی سرح از دین اسلام است. ابی سرح که زمانی از نزدیک ترین اصحاب و محارم محمد و "کاتب وحی" بود، پس از مدتی نسبت به کیفیت نزول آیات قرآن و ماهیت "وحی" و پیغمبری محمد تردید کرد زیرا که او چندین بار کلمات و جملات آیات نازل شده را بدلخواه خود تغییر داد و پیغمبر نیز آن آیات تحریف شده را پذیرفت. این امر، شک ابی سرح را برانگیخت.

پرورش یافتند و حتی در زمان محمد، مسئولیت های مهم و حساس داشتند. برای آگاهی از دیدگاه تازه در بارهٔ "واقعهٔ کربلا" نگاه کنید به: اسلام شناسی، ج ۲، علی میرفطروس، صص ۴۸ ـ ۵۳.

۱ - بطوریکه گفتیم، در شبه جزیرهٔ عربستان (بخصوص در مدینه) قبل از ظهور محمد، گروههائی از مسیحی ها و یهودیان زندگی میکردند و هر وقت مشکلات و مشاجراتی بین آنها پیش می‌آمد، از ظهور مسیح یا پیغمبری یاد میکردند که در همین نزدیکی ها (ناحیهٔ حجاز) ظهور خواهد کرد و عدل و داد را برقرار خواهد ساخت.

سرانجام، ابی سرح در مورد آیه "فتبارک الله احسن الخالقین" (سوره مومنون، آیه ١٤) با پیغمبر اختلاف پیدا کرد، او معتقد بود که: "این آیه را من سروده ام و محمد آنرا از من دزدیده است"[۱]. ابی سرح پس از این اختلاف، از دین اسلام برگشت و پیغمبر خون او را حلال ساخت[۲].

کسب غنائم، انگیزه‌ٔ اصلی جنگهای اعراب

حکومت اسلامی، با شرکت فعال اشراف و بازرگانان عربستان تأسیس شد و این حکومت می بایست ضرورتاً نماینده منافع سران مزبور باشد. در نظر اشراف عربستان، جنگ دائمی و کسب غنائم و تصرف اراضی و سرزمین های جدید و بدست آوردن اسیران برده، از جمله فعالیت های تولیدی بشمار میرفت. از "فتوح البلدان" چنین برمی‌آید که ابوبکر در فرستادن لشگر به شام، آنها را مخصوصاً بوسیله امید دادن به غنائم تشویق کرد و از جمله رستم (فرمانده سپاه ایران) به مغیرة بن شعبه[۳] نیز چنین فهمیده میشود که محرک تاخت و تاز اعراب، ایمان مذهبی آنها نبوده بلکه انگیزه اصلی آنها بدست آوردن غنائم بوده است. بارتولد، گلدزیهر و فیلیپ حیتی و دیگران در تحقیقات خود نشان

۱ - آیهٔ ۹۳، سورهٔ انعام اشاره به همین ماجرا است.

۲ - کامل، ج ۱، ص ۲۹۵؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، صص ۷۹٤ ـ ۷۹۵؛ تاریخ طبری، ص ٤، صص ۱۱۸۷ ـ ۱۳۰۳؛ تفسیر شیخ الفتوح رازی، ج ۵؛ صص ۷ و۱۸؛ فتوح البلدان، بلاذری، صص ۳۸۳ ـ ۳۸٤.

۳ - فتوح البلدان، صص ۳۲ و ٥٦.

داده اند که فاتحان عرب ابتداء به انگیزه مال و غنیمت جنگ میکردند و دین از نظر ایشان اهمیت اندکی داشت[۱]. قرآن نیز در آیه هائی، اهمیت کسب غنائم در تحریک اعراب به جنگ را یادآور شده است[۲]. حرص و آز اعراب مسلمان برای بدست آوردن غنائم، به اندازه ای بود که در بعضی جنگ ها (مانند بدر) برخلاف فرمان پیغمبر در کشتن اسیران، آنها را با گرفتن غنائمی آزاد میکردند[۳]. یکی از علل عمده شکست مسلمانان در جنگ احد (سال ٤ هجری) این بوده که نگهبانان و پاسداران ارتفاعات، به طمع غنائم، سنگرهای خود را ترک کرده و به جمع‌آوری غنائم پرداختند[٤].

در جنگ جبل الرمات نیز برخلاف دستور پیغمبر، لشکریان برای کسب غنائم از جای خویش حرکت کردند و باعث شکست مسلمین گردیدند. اهمیت کسب غنائم در جنگ اعراب آنچنان بود که در بعضی از جنگ ها (مانند حنین) لشکریان اسلام بدون هیچ احترام و ملاحظه ای در برابر پیغمبر می ایستادند و برای چگونگی تقسیم غنائم با محمد مجادله میکردند![۵]

---

۱ – ترکستان نامه، ج ۱، ص ٤٠٦؛ درسهائی در بارهٔ اسلام، صص ۱۲۰ و۲۹۸؛ تاریخ عرب، ج ۱، صص ۱۸۵ ـ ۱۸٦.

۲ – سورهٔ فتح، آیه های ۱۵، ۱٦، ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۳ – سورهٔ انفال، آیهٔ ٦۷؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ٤٠٠؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۹۷۵ ـ ۹۷٦ و ۹۹۰ ـ ۹۹٤.

٤ – سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۲ و سورهٔ جمعه، آیهٔ ۱۱؛ تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ٤٠٠؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۰۲۰ و ۱۰۹۵.

۵ – نگاه کنید به تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۲۱٤ و۱۲۱٦.

اسلام و مالکیت

زمینداری و مالکیت ارضی در زمان حضرت محمد، مسئله ای است که به تحقیقات اساسی نیاز دارد. ظاهراً در این دوران مفاهیم "اجاره" و "مزارعه" در بین اعراب شناخته شده بود بطوریکه بقول مورخین: پیغمبر اسلام هیجده قسمت از اراضی خیبر را بین عده ای از مسلمانان، و از جمله بین زنان خویش، تقسیم کرد، آنگاه این اراضی را به یهودیان "اجاره" داد. عمر و ابوبکر نیز اراضی و املاک خود را به اجاره می دادند. بقول یحیی بن آدم: عمر زمین های دیوانی (صافیه) را به "مزارعه" می داده است و رعیت، نصف یا ثلث و گاهی عشر محصول را به دیوان می پرداخت[1].

مؤلف "بحرالفواید" نیز تأکید می کند که پیغمبر اسلام چند قطعه زمین را به چند نفر واگذار کرد که دو مورد آن از اراضی ای بودند که هنوز در قلمرو حکومت اسلامی قرار نداشتند[2].

لازم به ذکر است احادیثی که شکل یا اشکالی از اجارهٔ زمین را ممنوع می کند، هیچگاه اکیداً قصد ممنوعیت زمینداری بزرگ را ندارد. این ممنوعیت ها به عنصر عدم اطمینانی باز می گردد که اغلب در اجارهٔ زمین به ازای سهم معینی از محصول، وجود دارد، زیرا کسی از پیش دقیقاً نمی داند که محصول زمین چقدر خواهد بود. بقول ماکسیم رودنسون[3]: فقها بخوبی می دانستند که شخص پیغمبر و

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۴۹ و ۱۱۵۵؛ کتاب الخراج، ابویوسف، ص ۹۸؛ کتاب الخراج، یحیی بن آدم، صص ۳۳، ۳۵، ۹۹ و ۱۰۱.

۲ - بحرالفواید، مولف ناشناس، صص ۱۶۰ـ ۱۶۱.

۳ - اسلام و سرمایه داری، ص ۴۳.

جانشینان و یاران قابل احترام او، خود، زمین شان را به ازای درآمد واگذار می کردند.

اسلام چهار نوع مالکیت ارضی را برسمیت می شناسد:

۱ ـ اراضی خالصه (= صوافی): شامل زمین هائی بود که طبق سورهٔ حشر (آیهٔ ٦ ـ ۷) و سورهٔ انفال (آیهٔ ٤۱) در جنگ ها نصیب پیغمبر و جانشینان او میگردید. بنظر محقق، این نوع مالکیت بعدها دامنهٔ گسترده ای یافت و انواع زمین ها به این ترتیب به مالکیت امام (یعنی جانشین پیغمبر) در می‌آمد:

اول: هر زمینی که غیر از طریق جنگ بدست آمده باشد، اعم از زمینی که صاحبش آنجا را رها کرده یا بدلخواه خود به امام داده باشد.

دوم: زمینی که نه مستأجر دارد و نه مالک، اعم از زمینی که صاحبش آنرا رها کرده یا زمینی که هرگز در اجارهٔ کسی نبوده است (مانند زمین هائی که ساکنان آن گریخته بودند یا حواشی و سواحل دریاها و قلل کوهها و غیره).

سوم: محصولات رودخانه ها و جنگل های بی مالک و مستأجر.

چهارم: همهٔ اموال منقول و غیرمنقول فرمانروای شکست خورده، مشروط بر اینکه سابقاً از یک فرد مسلمان یا یکی از همدستان مسلمین یا خراج گزاران (= کفار ذمی) گرفته نشده باشد[1].

۲ ـ اراضی دولتی (ارض المملکة) یا اراضی دیوانی: اراضی دولتی همان اراضی کشورهای تسخیر شده بود که دولت اسلامی از این اراضی مستقیماً بوسیلهٔ عاملان دیوان خراج (که بهرهٔ مالیات را از

---

۱ - شرایع الاسلام فی مسایل الحلال والحرام، صص ٦٤ و٦٥.

روستائیان وصول میکردند) بهره برداری میکرد.

۳ ـ اراضی وقفی: اراضی و زمین هائی بوده اند که بزرگان و ثروتمندان به نفع مؤسسات دینی و خیریه وقف میکردند، قسمتی از این اراضی صرف نگهداری روحانیون و پیشنمازان میشد. این املاک، مالیات دولتی نمی پرداختند و هرکدام متولّی خاصی داشتند که ۱۰٪ درآمد مِلک را دریافت میکردند.

٤ ـ اراضی خصوصی (مِلْک): املاکی بوده اند که تعلق به مالکان داشته و حق مالکیت مطلق ایشان بر اراضی مزبور مسلّم بوده است. این اراضی بدون اجازهٔ خاصی، آزادانه قابل خرید و فروش و بخشودن و وقف و انتقال به اخلاف (به عنوان ارث) بود[۱].

اسلام، محصولی بود از یک جریان اجتماعی و سیاسی که در مقایسه با نظام برده داری، لزوماً روابط بهتری را تبلیغ میکرد. اما بهیچ وجه در صدد تغییر بنیادی در شکل مالکیت وسایل تولید نبود و حتیٰ اقدام قاطعی در جهت لغو بردگی و برده داری بعمل نیاورد. برخلاف نظر عده ای از مسلمانان روشنفکر ـ که با تعبیر دلخواه چند آیهٔ قرآن، معتقدند که: "اسلام پرچمدار مساوات اجتماعی و خواستار ایجاد جامعهٔ قسط (برابری و مساوات) می باشد... و نهضت اسلامی پس از استقرار حاکمیت خود، عملاً بـه الغـاء مالکیت هـای اختصاصی پرداخت"[۲]... احکام قرآن و احادیث اسلامی نه تنها خواستار لغو ستم

---

۱ - اسلام در ایران، ص ۱٦۹. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: زمین در فقه اسلامی، حسین مدرسی طباطبائی، ج ۱ و ۲.

۲ - جزمیت فلسفهٔ حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۱۵۲ ـ ۱٦۲؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، صص ۱۰٤ و۲۱۲؛ مصطفی السباعی، اشتراکیه الاسلام، صص ۱۷ و٤٤.

طبقاتی نیست، بلکه با تأئید مالکیت خصوصی، معتقد به ادامهٔ استثمار و حاکمیت طبقات ثروتمند است. در قرآن و در اقدامات پیغمبر اسلام هیچ نشانه ای از کمونیسم یا سوسیالیسم تخیلی وجود نداشت و فقهای دانشگاه الازهر (مصر) حق دارند که با آوردن دلایل بسیار روشنی از قرآن، نظر کسانی را که مدافع وجود جوهر کمونیستی (یا سوسیالیستی) در اسلام هستند و به ابوذر استناد می کنند، رد نمایند. فتوای قاطع این دانشگاه مهم اسلامی مبنی بر اینکه: "کمونیسم (مالکیت عمومی و اشتراکی) در اسلام وجود ندارد (لاشیوعیه فی الاسلام) کاملاً صحیح می باشد[۱]. سید محمد قطب (یکی از رهبران اسلامی در مصر) نیز معتقد است: "اسلام و سوسیالیسم، دو نظام جدا از هم اند و هیچگونه سازش یا ترکیبی میان آنها ممکن نیست"[۲]. در قرآن به مالکیت خصوصی، سود، استثمار و تمول بعنوان یک "نص صریح" و یک "اصل تغییرناپذیر" تأکید شده است[۳]. از این گذشته، نژادپرستی یا برتری نژادی نیز پذیرفته شده بطوریکه در قرآن اقوام سامی (بنی اسرائیل و عرب) نژادهای برگزیده از طرف خداوند هستند و لذا ملت های دیگر باید برتری آنها را بپذیرند[۴]. مسألهٔ امامت و موروثی بودن قدرت سیاسی در "اهل بیت پیغمبر" (در طول ۱۲ نسل) در باورهای شیعه نیز نشانهٔ دیگری از این

---

۱ - نگاه کنید به: اسلام و سرمایه داری، ماکسیم رودنسون، صص ۴۹ و ۲۴۱ ـ ۲۴۵.

۲ - اسلام و سوسیالیسم در مصر، حمید عنایت، ص ۵۰.

۳ - نگاه کنید به: سورهٔ نساء، آیهٔ ۵؛ سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۲؛ سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۵؛ سورهٔ اسراء، آیهٔ ۶ و سوره های دیگر.

۴ - نگاه کنید به: سورهٔ آل عمران، آیه های ۳۳ ـ ۱۴۳ سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۷.

برتری قومی و نژادی است.

علاوه بر آنچه که در بارهٔ ثروت ها، املاک و اراضی اولین پیروان پیغمبر و نخستین شخصیت های حکومت اسلامی گفته ایم؛ مسئلهٔ فدک می تواند بعنوان نمونهٔ روشنی از مالکیت خصوصی در صدر اسلام، مورد توجه قرار بگیرد. فدک، دهکده و نخلستان بسیار بزرگی بود با کشتزارهای سبز و خرم که در چند کیلومتری مدینه قرار داشت و پیغمبر اسلام آن را به دخترش (فاطمه) بخشیده بود. بسیاری از سربازان و سپاهیان محمد با این عمل پیغمبر مخالفت کردند و خواستند که طبق دستور قرآن[1] محمد، فدک را بعنوان غنیمت جنگی بین آنها تقسیم کند، اما پیغمبر از تقسیم فدک خودداری کرد و تمامت آنرا بعنوان مِلک خصوصی به دخترش واگذار نمود... همینکه پیغمبر مرد و ابوبکر صدیق بر مسند خلافت نشست، دستور داد تا کشاورزان و مزدوران دختر پیغمبر را از فدک بیرون کردند و خود، بنام خلیفهٔ مسلمانان، فدک را بنفع بیت المال مصادره کرد... دختر پیغمبر وقتی از ماجرای فدک آگاه شد، نزد خلیفه رفت و گفت: "پدرم (پیغمبر) فدک را به من بخشیده است و ترا این اجازه نبود که کشتزار مرا به ستم از من بستانی و مزدوران مرا از آنجا بیرون برانی"... ولی ابوبکر با استناد به سخن پیغمبر مبنی بر اینکه: "نحن معاشر الانبیاء لانورث" یعنی: ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم... از واگذاری فدک به فاطمه خودداری کرد[2].

---

۱ - سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۱ و ۶۹.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، صص ۲۴۹ و ۲۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱۱۳؛ وفاء الوفاء، سمهودی، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۳.

حضرت محمد علاوه بر فدک، دارای اراضی و املاک دیگری نیز بود که از آنجمله میتوان از زمین‌ها و املاک زیر نام برد:

۱ ـ برقه ۲ ـ دلال ۳ ـ اعواف ٤ ـ صافیه ٥ ـ مثیب ٦ ـ حسناء ۷ ـ وطیح ۸ ـ مشربه ام ابراهیم ۹ ـ سلالِم و... همه این املاک خصوصی پیغمبر، پس از مرگ او، بلافاصله توسط ابوبکر مصادره شد[۱].

قابل ذکر است که پس از مرگ پیغمبر، برای تصاحب ثروت او، دعوا و نزاع شدیدی بین حضرت علی و عباس (عموی پیغمبر) جریان داشت، این دو، برای قضاوت و داوری نزد ابوبکر رفتند. حضرت علی و عباس در حضور ابوبکر بیکدیگر فحش و ناسزا گفتند، اما سرانجام ابوبکر بین آنها داوری کرد و گفت: "پیغمبر گفته است که ما گروه پیغمبران، ارث نمیگذاریم"[۲].

تعالیم اخلاقی ـ اجتماعی قرآن و محمد

اسلام، یک دین سامی است و برخلاف ادیان آریائی (زرتشتی و بودائی) دینی است که قهر و خشونت و جنگ طلبی، لازمهٔ استقرار و گسترش آنست. اینکه بعضی از محققان تاریخ اسلام، حضرت محمد را یک "پیغمبر مسلح" نامیده اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است[۳].

---

۱ ـ الاموال، قاسم بن سلام، ص ۱۷ وفاء الوفاء، صص ۳٦ و ۱۵۲.

۲ ـ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ٤، صص ۱۱۵ ـ ۱۱۷؛ فرق الشیعة نوبختی، ص ٤۵؛ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۳٤ ـ ۱۳۳۵.

۳ ـ برای یک بحث تطبیقی در این باره و آگاهی از تفاوت های پیغمبران سامی و آریائی نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، صص ۵۹ ـ ٦۳.

اینکه قرآن موجود تا چه اندازه کامل و واقعی است نمی توان نظر قطعی داد، اما می دانیم که عثمان (سومین خلیفه مسلمین) قرآن را جمع‌آوری و مرتب کرد و سوره های بلند را با سوره های بلند و سوره های کوتاه را با سوره های کوتاه، تنظیم نمود و طی حکمی به نواحی مختلف نوشت تا تمام نسخه های موجود قرآن را جمع‌آوری کردند و سپس آنها را در آب گرم و سرکه جوشانید و به روایت دیگر، آنها را سوزانید جز قرآن عبدالله بن مسعود را...[۱]

تبلیغات و تعلیمات دینی محمد بیشتر براساس دعوت مردم به اطاعت از خدای یکتا و ترساندن آنها از روز قیامت و عذاب جهنم قرار داشت. بسیاری از آیه‌های قرآن براستی "مانیفست ترس و تهدید" است و عده ای از محققین، بدرستی می نویسند که: مهم‌ترین عامل حیات مذهبی مسلمانان قرن اول هجری، ترس بود: ترس از خدای منتقم و قهار، ترس از مرگ، ترس از حساب روز قیامت، ترس از معصیت، ترس از جهنمی که با وصف "وقودها الناس والحجارة" دل شیر هم از هیبت آن، آب میشود[۲].

تصویر خدا در قرآن، تصویر یک فرمانروای مطلق قبایل دوره پدرسالاری است، تصویر کسی است که انسان را بدلخواه خود خلق کرده و هر وقت اراده کند، می تواند او را از بین ببرد، حتی پیغمبر خود را:

ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذ نامنه بالیمین ثم لقطعنامنه الوتین (یعنی): اگر محمد بر ما افترا ببندد، نیروی او را می گیریم و

---

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ٦٤. برای آگاهی کلی از چگونگی این تحریف ها و تغییرها در قرآن نگاه کنید به تعلیقات ارزشمند دکتر علینقی منزوی در: درسهائی در بارهٔ اسلام، گلدزیهر، صص ٦٥ ـ ٦٩.

۲ - تاریخ تصوف در اسلام، قاسم غنی، ج ۲، صص ۱۲ و۱۸؛ اسلام و تصوف، نیکلسون، ص ۵.

بندِ دل او را می بریم[۱] ... چنین خدائی، آدم و حوا را بخاطر عصیان و نافرمانی از دستوراتش از بهشت بیرون می راند[۲] وگرنه خوردن یک سیب (یا گندم) خودبخود نمی تواند گناه کبیره ای باشد تا بخاطر آن، چنان عذاب و عقوبت سختی را بتوان بر انسان تحمیل کرد. چنین خدائی با اینکه مکر و حیله را کاری باطل و ناپسند می داند، اما، خود تاکید می کند که: مکّارترینِ مکّاران است[۳].

در اسلام (همانگونه که از نام آن پیداست) اطاعت و تسلیم، تقوا و فضیلت واقعی است و عصیان و نافرمانی، گناه کبیره می باشد. در این دین، عنصر اساسی، اسارت انسان در برابر یک قدرت خارجی بنام خدا و انقیاد انسان در مقابل یک استبداد بیرونی است.

نظام اسلامی، اساساً یک نظام خداسالار است و انسان، در تحلیل نهائی، نقش "بنده" و "عبدالله" را دارد. در این نظام، هدایت و سعادت بشر، تنها به خواست و مشیت خدا بستگی دارد[٤]. بنظر قرآن، زندگانی نیک، همان زندگانی توأم با فضیلت و تقوی است و فضیلت و تقوی نیز یعنی، ترس و تسلیم محض و اطاعت برده وار در برابر اراده خدا است:

ای اهل ایمان! همگی داخل در مقام تسلیم شوید[٥] زیرا که مسلمانان و پرهیزگاران واقعی همان کسانی هستند که در نهان (و

---

۱ - سورة الحاقه، آیه های ٤٤ و ٤٦.

۲ - ... و بخاطر این عصیان (خوردن سیب یا گندم) "آدم و حوا" را از بهشت بیرون کردیم: سورة بقره، آیة ۳٦.

۳ - سورة القلم، آیه های ٤٤ و ٤٥؛ سورة انفال، آیة ۳۰؛ سورة طارق، آیه های ۱۵ و۱٦؛ سورة نساء، آیة ۱٤۲؛ سورة اعراف، آیه های ۹۹، ۱۸۲ و۱۸۳ و سوره های دیگر.

٤ - در قرآن بیش از ۵۷ بار به این امر تأکید شده است.

۵ - سورة بقره، آیة ۲۰۸.

آشکار) از خدای خود می ترسند[۱].

و براستی! "کدام دین میتواند بهتر از دین آنکسی باشد که او در برابر ارادهٔ خدا، سر تسلیم خم کرده است؟"[۲]

محمد به توده های مردم توصیه می کرد که: از دنیا چشم بپوشید تا خدا شما را دوست بدارد[۳]، خدا معیشت و کار را تقسیم کرده[۴] و خوشبختی و بدبختی هر کس، قبلاً تعیین شده است[۵]، ای فقیران! اگر بدانید که پیش خدا چه ها دارید دوست خواهید داشت که فقر شما بیشتر شود[۶]. ای فقیران! اگر بدانید که (در آن جهان) برای شما چه ذخیره شده بر آنچه که ندارید غم نخواهید خورد[۷]. به بهشت نگاه کردم و دیدم که بیشتر مردم آن، فقیران هستند[۸]. در روز قیامت، فقر پیش خدا زینت است[۹]. صبر، خوب است اما برای فقیران خوبتر است[۱۰]...

---

۱ - سورهٔ انبیاء، آیهٔ ٤٩.
۲ - سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۵.
۳ - نهج الفصاحه، حضرت محمد، ج ۱ و۲، صص ۵۲ و۵۳.
٤ - ایضاً، ص ۵۰۵.
۵ - ایضاً، صص ۲۷۷ و۵۰۵.
٦ - ایضاً، ص ٤۹۲.
۷ - ایضاً، ص ٤۹۲.
۸ - ایضاً، صص ٦۵ و۵۰۱.
۹ - ایضاً، ص ٤۳۷.
۱۰ - ایضاً، ص ٤۲۵. ملا احمد نراقی می نویسد: "پیغمبر فرمود که خدا با من تکلم کرد و فرمود: ای محمد! من هرگاه بنده ای را دوست داشته باشم سه چیز به او عطا میکنم: دل او را محزون میکنم، بدن او را بیمار می کنم و دست او را از مال دنیا خالی می گردانم. و هرگاه بنده ای را دشمن داشته باشم سه چیز به او می دهم: دل او را شاد می کنم، بدنش را صحیح (سالم) می گردانم و دست او را از اموال

بدین ترتیب محمد به مردم محروم توصیه می کرد که در فکر حقوق بیشتر و امکانات رفاهی بهتری نباشند زیرا که: "بهترین مومنان کسی است که قانع باشد"[1]. قرآن در آیه های فراوان تأکید میکند: دنیا متاع بی ارزشی است و جهان آخرت برای پرهیزگاران، بسیار بهتر است[2]. بر آنچه که خدا طبقاتی را از آن بهره مند ساخته است، چشم مگشائید، زندگی دنیا را برای آنان (اشراف و ثروتمندان) واگذارید تا خدا اشراف و ثروتمندان را در این باره آزمایش (!!) کند[3].

محمد با توسل به آیات قرآن، توده ها را متقاعد میکرد که اختلاف طبقاتی و حاکمیت اشراف و ثروتمندان یک "مشیّت الهی" است. او با تبلیغ "خدا رزق بعضی را بر بعضی دیگر فزونی داده است"[4] و یا: "خدا بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است تا عده ای (بوسیله ثروت) گروهی دیگر را به خدمت خود درآورند"[5] به تأئید و توجیه تبعیض و اختلاف طبقاتی می پرداخت.

دنیا پر می کنم،... و فرمود که مردم همه مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقراء." معراج السعاده، صص ۲۹۱ و۲۹۵.

۱ – نهج الفصاحه، صص ۳۰۹ـ ٤۲۰ و ٤٤۸.

۲ – سورهٔ انعام، آیهٔ ۳۲؛ سورهٔ انفال، آیهٔ ٦۷؛ سورهٔ آل عمران، آیه های ۱۸۵ و۱۹۷؛ سورهٔ رعد، آیهٔ ۲٦؛ سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۸؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۷ و سوره های دیگر.

۳ – سورهٔ طه، آیهٔ ۱۳۱.

٤ – سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۸؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۲؛ سورهٔ اسری، آیهٔ ۲۱.

۵ – سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۲.

بردگی در اسلام

هر چند که در قرآن آیه هائی در نکوهش اشراف و رعایت حال بردگان بوسیلهٔ برده داران دیده میشود، اما این دستورات فقط جنبهٔ اخلاقی داشته و از نظر حقوقی بهیچ وجه نمایندهٔ مخالفت اسلام با برده داری و استثمار نیست، در قرآن بروشنی تأکید شده: خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است و آنکه رزق و روزی او بیشتر شده، زیادی را بزیردستان و غلامان ندهد تا با او مساوی شوند[1]. بنظر قرآن: بنده و برده ای که قادر به هیچ کاری نیست با مرد آزاد که خدا به او رزق نیکو عطا کرده هرگز برابر نیستند[2]. حضرت محمد نیز برده داری را تأئید نموده و به بردگانی که گریخته و یا قصد فرار از اسارت ارباب را داشتند اخطار کرده که فرار از بردگی مورد رضای خدا نیست.

إثنانِ لاتجاوزُصلاتُهما رؤسَهما: عبدٌ أبقَ مِنْ مواليهِ حتّى يرجِعَ و...[3]

دو کس اند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود: اول، برده ای که از نزد ارباب خود فرار کرده باشد مگر آنکه پیش آقایش باز گردد.

ثلاثة لاتقبل لهم صلاةٌ ولاترفع لهم إلى السماء حسنةٌ: العبدُ الآبِقُ حتّى يرجع إلى مواليه و...[4]

سه کس اند که نمازشان پذیرفته نمی شود و خدا کار نیک شان را

۱ - سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۱.
۲ - سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۵.
۳ - نهج الفصاحه، ص ۱۱.
٤ - ایضا، ص ۲۵۱.

به آسمان نمی برد، اول: بندهٔ فراری مگر آنکه پیش صاحبش باز گردد...

ثلاثة لاتسئل عنهم: رجل فارق الجماعة و عصی إمامه و مات عاصیاً و امة أو عبد ابق من سیده فمات و...[۱]

سه کس اند که از آنها سخن مگوی: مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز یا بنده ای که از ارباب خود گریخته و در حال فرار، مرده باشد و...

ثلاثة لاتجاوز صلاتهم آذانهم: العبدالآبق حتیٰ ترجع[۲].

سه کس اند که نمازشان از گوشهای شان بالاتر نمی رود، اول: بندهٔ فراری تا آنکه نزد اربابش باز گردد...

ثلاث لایجوز اللعب فیهن: الطلاق والنکاح والعتق.[۳]

سه چیز است که شوخی در آن روا نیست: طلاق، نکاح و آزاد کردن بنده.

مولف "بحرالفواید" نیز می نویسد: "پیامبر علیهاالسلام گفت: أیما عبدآبق فقد برئت منه الذمه یعنی: هر غلامی که وی بگریزد، از زینهار و امانت یعنی از نگاه داشت خدای بیرون آمد. پیغمبر گفت: سه کس اند که حق تعالی نماز و روزهٔ ایشان نپذیرد و دعا و نماز ایشان به آسمان نبرد، اول: غلام و کنیزک گریخته پای... و حق خواجه (ارباب) آنست که (برده) بی دستور او به غزا (جنگ) نرود، نماز نافله نکند، حرمت (ارباب) نگاهدارد و بر مال ارباب مشفق (علاقمند) شود و اگر

---

۱ - ایضاً، ص ۲۴۹.
۲ - ایضاً، ص ۲۴۸.
۳ - ایضاً، ص ۲۶۲.

(برده) بگریزد، خدا خصم او بود."[1]

از حضرت علی نیز روایت شده که: گروهی از بردگان در جنگ حُدیبیه قبل از عقد صلح، از ارباب ها و مالکین خود جدا شدند، اما پیغمبر از عمل برده ها خشمناک شد و آنان را نگاه داشت[2].

در اکثر غزوات و جنگ های حضرت محمد، برده کردن اسیران، امری رایج و متداول بود از جمله در جنگ های بنی مصطلق، بنی قریظه، هوازن، بنی ثقیف، بدر و...[3]

زن از دیدگاه اسلام

حقوق و جایگاه اجتماعی زن در نظام اسلامی، جلوهٔ دیگری از تبعیض نژادی، جنسی و طبقاتی در اسلام است. نظر قرآن، حضرت محمد و حضرت علی در بارهٔ زن عموماً منفی است. از نظر قرآن، زنان "کشتزار" مردان اند و مرد، بعنوان مالک مِلک، حق هرگونه تصرف و

---

۱ - بحرالفواید، ص ۱۷۲، باب در حق خداوندان غلام و کنیزک.

۲ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، صص ۹۷۷، ۱۱۰۲ و ۱۱٤٥؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱٤۷؛ حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۵۸ و ۳۹۳. بنابراین نظر کسانی که معتقدند: "یکی از برجسته ترین اقدامات عملی و موثر اسلام از همان آغاز، مبارزهٔ منظم و همه جانبه بمنظور لغو و انهدام ریشه ای رسم و نظام بردگی است... و اسلام از همان آغاز با موضع گیری های صریح خود نشان داد که هرگز بر رسم و نظام برده داری صحه نمیگذارد و با آن مخالف است" تا چه اندازه بی اساس و بدور از حقایق تاریخی است. نگاه کنید به: حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، ص ۱۰٤ و ۱۰۵ ـ ۱۰۷؛ ابوذر ورداسبی، جزمیت فلسفهٔ حزبی، صص ۱۷۲ و ۲۰٦؛ سید محمود طالقانی، اسلام و مالکیت، صص ۳۲۸ ـ ۳٤۲.

تسلّطی را بر زن دارد. این تبعیض و برتری از نظر قرآن، امری "خدادادی" است. در این دیدگاه، کتک زدن و تنبیه کردن زنان بوسیلهٔ مردان، حقی طبیعی و مسلّم است[۱]. همچنین، زناشوئی با "کنیزکان مؤمن" بر زناشوئی با "کنیزکان مشرک" ارجحیت و برتری دارد[۲].

حضرت محمد در "خطبهٔ وداع" از زنان بعنوان اسیرهائی یاد می کند که در اسارت مردان، هیچگونه اراده و اختیاری از خود ندارند[۳].

حضرت علی نیز همواره از زن بعنوان "مار"، "شیطان"، "کژدم" و "ناقص العقل" یاد کرده است. او خطاب به اصحاب خود می گفت: "ای مردم! زن ها از ایمان و ارث و خِرد، کم بهره اند اما نقصان ایمان شان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و جهتِ نقصان خِردشان آنست که در اسلام گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است... پس، از زن های بد پرهیز کنید و از خوبان شان بسرحذر باشید و در گفتار و کردار از آنها پیروی نکنید."[٤]

قوانین اسلامی نیز در تمام موارد (از جمله وراثت، قضاوت، ازدواج، طلاق و غیره...) عدم تساوی زن و مرد را تأئید و تصدیق می کنند. در حقیقت برتری مرد، در کلیهٔ شئون خانوادگی و اجتماعی، از اصول اساسی حقوق اسلامی است.

---

۱ - نگاه کنید به: سورهٔ بقره، آیه های ۲۲۳ و۲۲۸؛ سورهٔ نساء، آیه های ۱۱، ۳٤ و ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٥۰٦.

۲ - نگاه کنید به: سورهٔ توبه، آیهٔ ٦۰؛ سورهٔ نور، آیه های ۳۱ـ ۳٤؛ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵؛ سورهٔ مؤمنون، آیه های ۵ ـ ٦؛ سورهٔ معارج، آیه های ۲۹ ـ ۳۰.

۳ - نهج الفصاحه، صص ۲۹۱ ـ ۲۹۲ و ۳۰۱؛ العبر، ابن خلدون، ج ۱، ص ٤٦٤.

٤ - نگاه کنید به: نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۷۹ ـ ۱۸۰؛ ج ٦، صص ۱۱۱٤، ۱۱۹۲ ـ ۱۱۹۳.

لازم به یادآوری است که قرآن (سورهٔ نساء، آیهٔ ۳) حداکثر، داشتن ٤ زن را به مسلمانان اجازه داده است، با اینحال حضرت محمد ۱۱ زن را با هم داشت![1]

تعدّد زنان پیغمبر و "احتکار" آنان در خانه و اختلافات و رقابت های بین زنان بی شک نمی توانست روابط طبیعی و مناسبات سالم خانوادگی را پدید آورد، از این رو، مثلاً شایعات فراوانی در بارهٔ روابط نامشروع عایشه (زن محمد) با صفوان بن معطل وجود داشت که باعث هیاهوی بسیار گردید[2].

ماهیت "برابری و برادری اسلامی"

در حکومت اسلامی "بلال حبشی"ی فقیر، برابر و برادرِ آن "سیّد قریشی"ی ثروتمند است که در حرمسراهای افسانه ای خود، غلامان و کنیزکان بسیار دارد و کمترین رقم ثروت او، صدها شتر و هزاران دینار طلا می باشد!

بی شک این "برادری" برای اشراف و برده دار نه تنها بد و ناپسند نبوده، بلکه بسیار هم خوشایند و مطلوب بوده است، زیرا با

۱ - تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۲۸۸.

۲ - سورهٔ النور در قرآن اشاره به همین ماجراست. نگاه کنید به: قرآن، سورهٔ النور، آیه های ٤ و ۱۱-۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۰۳ و ۱۱۰٦؛ تفسیر طبری، ج ٥؛ صص ۱۱۲٤ - ۱۱۳٦؛ تاریخ گزیده، صص ۱٤۷ - ۱٤۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، صص ٤۱۲ - ٤۱۳؛ سیرت رسول الله (سیرة النبی)، ج ۲، صص ۷۸٥ - ۷۹٦؛ برای نمونه هائی از اختلافات و رقابت های زنان محمد نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳، ۱۱۰٥ و ۱۲۱۸.

شعار "برادریِ اسلامی" حداقل این امکان فراهم میشد تا برده ها و توده های فقیر، دیگر به چشم "دشمن" به ارباب و به مال و دارائی او نگاه نکنند و در فکر آن نباشند که با شورش و طغیان، به بهره کشی های اشراف خاتمه دهند... بر این اساس، می‌توان گفت که حکومت اسلامی "اتحاد مقدس" برده دارها و اشراف با برده ها و فقیران بود.

جنگ های فراوان امپریالیستی[1]، در لباس انتشار و ترویج "خداپرستی" و در لفافهٔ "جهاد علیه کفر و بت پرستی" که وجه مشخصهٔ سال های نخستین حکومت اسلامی است، عامل دیگری بود تا بر روی اختلافات موجود، موقتاً، سرپوش گذاشته شود آنچنانکه برده و برده دار، و ارباب و رعیت، در زیر پرچم "جهاد در راه خدا" در یک سنگر و صف متحد شوند.

*

بطوریکه گذشت: سران قریش و اشراف مکه و مدینه، اسلام را بخاطر حفظ منافع خود پذیرفته بودند. مثلاً: در سال نهم هجرت، وقتی که محمد برای جنگ با هِرقل (که در آن زمان ناجی دین مسیح و سازندهٔ امپراطوری شرق لقب یافته بود) فرمان بسیج داد، و وقتی به بزرگان سپاه محمد ابلاغ شد که "باید" در این جنگ شرکت کنند، هر یک بهانه ای برای گریز از جنگ و نرفتن به جبههٔ نبرد آوردند؛ عده ای گفتند: حالا هوا گرم است و هنگام رفتن نیست[2] و گروهی دیگر از این

---

۱ - نویسنده، با تأمل و آگاهی، این واژه را برای ماهیت تجاوزکارانهٔ این جنگ ها بکار گرفته است نه برای بیان یک نظام اقتصادی و تاریخی.
۲ - سورهٔ توبه، آیه های ۸۱ـ ۸۷ و ۹٤.

بزرگان با عذرها و بهانه های بسیار از پیغمبر خواستند تا آنان را از رفتن به جبهۀ جنگ معاف نماید...[۱] با اینحال، توده های فقیر که با الهام از تبلیغات محمد و تعالیم قرآن که زندگی مرفه و خوبی را در آن دنیا به آنان وعده میداد[۲] در این جنگ‌ها (حتی بی ساز و برگ و سلاح) شرکت میکردند و "شهید" میشدند[۳] مصافاً اینکه در صورت زنده ماندن و پیروزی، غنائم و اموال فراوانی بدست می‌آوردند، زیرا که طبق دستور قرآن $\frac{4}{5}$ اموال و غنائم (چه منقول و چه غیرمنقول) بین فاتحان تقسیم میگردید[۴].

جالب اینست که در همین جنگ حرقل، عثمان که یکی از نخستین یاران محمد و از بزرگترین اشراف عربستان و نیز داماد پیغمبر اسلام بود، هزار شتر از مال خود در اختیار سپاهیان گذاشت تا بجنگ بروند[۵] اما خود از رفتن به جبهۀ جنگ، به بهانۀ گرفتاری، پرهیز کرد. او در جنگ های غطفان، ذات الرقاع، بدر و احد نیز از همین سیاست "پرهیز" استفاده کرد و در عوض، از طرف محمد و در غیاب او، به فرمانداری مدینه منصوب شد[۶].

---

۱ - سورۀ توبه، آیۀ ۸۶؛ سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۶۷.

۲ - سورۀ بقره، آیـۀ ۱۵۵ـ سورۀ آل عمران، آیـه هـای ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۶۹ و سوره های دیگر.

۳ - سورۀ توبه، آیـه ۹۲. همچنین نگـاه کنیـد بـه: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۶۸؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۲۸۲.

٤ - سورۀ انفال، آیه های ٤۱ و ٦۹.

٥ - الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، ص ٤۸۸.

٦ - طبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۳، ص ٢٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۰۳۳.

نکته ای که از نظر روانشناسی جنگیدن در تمام جنگ های اعراب قابل توجه است، اینست که اصل تقدیر عملاً سلاح عقیدتی بسیار مناسبی برای جهاد بوده است. محمد و سردارانش با توسل به آیه های قرآن[۱] به سپاهیان تلقین میکردند که در پیکار با "کفار" میتوانند با هر خطری روبرو شوند و اگر "تقدیر" بر آن قرار نگرفته باشد که در آن روز هلاک شوند، زنده خواهند ماند و اگر "مقدر" چنین باشد که بمیرند، بهرحال اگر در خانهٔ خود و در زیر سقفِ امن هم بمانند، خواهند مرد زیرا لحظهٔ مرگ هر کس را خداوند از روز ازل و قبلاً تعیین کرده است، بنابراین: سربازان و "مجاهدین راه دین" نباید از هیچ خطری بترسند و آنچه "مقدر" است در لحظهٔ معهود اتفاق خواهد افتاد[۲].

تلقین و اعتقاد به "قضا و قدر" (فاتالیزم) بی باکی، جسارت و دلیری جنگجویان را برمی انگیخت و غالباً موجب پیروزی و فتح آنها میشد[۳].

مرگ حضرت محمد و ظهور اختلافات

حضرت محمد بر اثر سمّی که زنی یهودی در غذای او ریخته بود[۴] در سال یازدهم هجری چشم از جهان فروبست و در اولین روز مرگ او، تضادهای درونی حکومت اسلامی آشکار شد بطوریکه هنوز مراسم کفن و

۱ - سورهٔ قمر، آیهٔ۴۹؛ سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۱؛ سورهٔ آل عمران، آیه های ۱۱۱، ۱۴۵ و ۱۵۴؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۷.

۲ ـ در قرآن در بیش از ۲۰ آیه به اصل "تقدیر" اشاره شده است.

۳ - اسلام در ایران، ص ۲۱۴.

۴ - تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۳۳۵؛ منتخب التواریخ، ص ۱۹.

دفن پیغمبر به انجام نرسیده بود که نزدیکترین یاران و اصحاب او برای کسب قدرت با یکدیگر به مبارزه پرداختند و بقولی:

"جسد پیغمبر را رها کرده و هیچکدام (جز علی و خانواده اش) بر سر جنازهٔ پیغمبر حاضر نبودند... و هیچگونه احترامی برای رسول خدا قائل نشدند و منتظر کفن و دفن او نیز نشدند و هنوز جنازه اش بخاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او، بر سر و مغز هم می کوفتند"[1].

---

۱ - اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، صص ۲۶۲ و۲۶۳.

۲

حکومت خلفای راشدین:

دوران توسعهٔ تجاوزکارانهٔ قلمرو اسلامی

ماجرای سقیفه

مرگ حضرت محمد، پایان آن "اتحاد مقدس"ی بود که تحت شعار "برابری و برادری اسلامی" اشراف را با قشرهای فقیر عربستان "پیوند" می داد.

سقیفه بنی ساعده[1] در حقیقت جلوه گاه برتری های نژادی و قبیله ای بود. در ماجرای سقیفه از یکطرف: ابوبکر و دیگر بزرگان قوم قریش و از طرف دیگر: علی (بعنوان پسر عمو، داماد و جانشین بلافصل محمد) کشمکش های شدیدی را برای تصاحب قدرت سیاسی آغاز کردند. در ماجرای سقیفه مردم نتوانستند نمایندهٔ واقعی خود را برای حکومت انتخاب کنند و حتیٰ حضرت علی که در اقتدار و استقرار اسلام جنگ‌ها کرده و گویا نمایندهٔ جناح معتدل و "اصلاح طلب" حکومت اسلامی بود، کنار گذاشته شد و ابوبکر بجانشینی پیغمبر انتخاب گردید و به عنوان خلیفهٔ اول به حکومت

---

۱ - مکانی که مسلمانان در زیر "سقف" آن جمع شدند و به انتخاب خلیفه پرداختند.

رسید[۱].

بعد از واقعهٔ سقیفه، علی برای کسب مقام خلافت، تلاش های بسیار کرد. او خطاب به انبوه مهاجران و مسلمانانی که از یاران و اصحاب نزدیک پیغمبر بودند، گفت: "ای مهاجران! سلطنت محمد را بر عرب، از خانوادهٔ او خارج نکنید و حق خاندان او را ضایع نسازید. بخدا سوگند که من در امر خلافت از همهٔ مردم حق بیشتری دارم زیرا که ما اهل بیت پیغمبریم و قاریان قرآن و فقیهان دین و عالم به سنت رسول الله هستیم"[۲]... با اینحال تعداد مسلمانانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند اقلیت انگشت شماری بودند[۳] و آن عده که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر بودند![۴]

غدیر خُم و مسئلهٔ جانشینی علی

این سخنان علی، که آثار ضعف و بی تکیه گاهی سیاسی- اجتماعی در آن بخوبی مشهود است و تعداد اندک افرادی که راضی به خلافت او بودند و همچنین دلایل تاریخی دیگر، مسئله انتخاب علی به جانشینی پیغمبر در "غدیر خم" را شدیداً مورد سئوال و انکار قرار می دهد:

۱ – برای آگاهی از ماجرای "سقیفه" نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۱۱۱۶ـ ۱۱۲۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۲۸ـ ۱۳۳۶ و ۱۳٤۲ـ ۱۳٥٤؛ ماجرای سقیفه، محمدرضا المظفری، تهران، ۱۳٥٦ش.
۲ – تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، صص ۱۰ـ ۱۱.
۳ – شیعه در اسلام، ص ۱٦.
٤ – فرق الشیعهٔ نوبختی، ص ٤۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٥۲٤. همچنین نگاه کنید به: شیعه در اسلام، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، ص ٤٥.

اول: هیچگونه نص صریح یا دستور روشنی که مشخصاً دلیل بر این باشد که پیغمبر، علی را بخلافت معین کرده، وجود نداشت و اگر می بود، حضرت علی از آن استفاده می کرد و توده های مسلمان نیز ناگزیر با علی بیعت می کردند. به روایت ابن هشام: بهنگام مرگ پیغمبر، عباس (عموی محمد) از علی خواست که پیش محمد روند تا از پیغمبر در بارهٔ جانشین آیندهٔ وی، نظرخواهی کنند، اما علی از این کار پرهیز کرد و گفت: "مرا با این سئوال کاری نیست و اگر سید (پیغمبر) ما را منعی می کند یقین می باید دانست که هیچ کس بعد از وی چیزی بما ندهد و اگر چند وصیت ما را کرده باشد"[۱].

دوم: در اجتماع "سقیفه" هیچیک از مسلمانان و یاران نزدیک پیغمبر سخنی از حدیث "غدیر" بمیان نیاورد، در حالیکه از واقعهٔ "غدیر خم" تا ماجرای "سقیفه" بیش از ۳ ماه نگذشته بود، و این میرساند که اگر وصیت یا توصیه ای برای انتخاب علی به جانشینی پیغمبر شده بود، طبیعتاً می بایستی کسانی که در "غدیر خم" حاضر بودند آن حدیث را بیاد داشته باشند و از آن برای تأمین خلافت داماد پیغمبر (علی) استفاده نمایند.

سوم: در زبان عرب، کلمهٔ "مولا" به معنای "جانشین" نیست، بلکه بمعنای "آقا" و "سرور" است، بنابراین: جملهٔ پیغمبر در "غدیر خم" (من کنت مولاه فهذا علی مولاه – هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست) نمیتواند دلیلی بر جانشینی علی باشد و اگر پیغمبر واقعاً می خواست که علی را خلیفه و جانشین خود کند، برای پیشگیری از هرگونه سوء تعبیری، واژهٔ "نایب" (جانشین) را بکار می برد. قابل ذکر

---

۱ ـ سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۱۱۱۲.

است که پیغمبر چند روز قبل از مرگش، در آخرین خطبه اش، بر شایستگی ابوبکر تأکید کرد، آنچنانکه گفت: "اگر از بندگان خدا دوستی می گرفتم ابوبکر را بدوستی می گرفتم."[1]

چهارم: حضور شخصیت های مهمی مانند ابوبکر و عمر که در حمایت از محمد و ایجاد حکومت اسلامی، نقش اساسی داشتند، با توجه به تجربهٔ سنی، سیاسی و نزدیکی و فامیلیت این دو با محمد و نفوذ اجتماعی ـ سیاسی ایشان در بین اعراب، پیغمبر را عملاً از انتخاب "علی جوان" به جانشینی خود، برحذر میداشت، مضافاً اینکه، پیشوائی عرب کاملاً ارثی نبوده بلکه بیشتر جنبهٔ انتخابی داشت و قدمت سن در آن رعایت میشد[2].

پنجم: در مقایسه با ابوبکر و عمر، علی جوانی بود که از سیاست و خلافت، آگاهی چندانی نداشت و فاقد محبوبیت اجتماعی و نفوذ سیاسی لازم بود.

ششم: پیغمبر در بستر مرگ، ابوبکر (پدر زنش) را به نیابت خود برای امامت نماز تعیین کرد و در حقیقت، حق امامت را به ابوبکر واگذار کرد[3] و این میرساند که اگر علی براستی به عنوان خلیفهٔ آیندهٔ مسلمین و جانشین محمد انتخاب شده بود، پیغمبر او را به امامت نماز منصوب می کرد نه ابوبکر را[4].

---

۱ – تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۱۸.
۲ – تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱۷۹.
۳ ـ سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۱۱۰٦ـ ۱۱۰۷ و ۱۱۱۰ـ ۱۱۱۱.
٤ – نفوذ اجتماعی ابوبکر آنچنان بود که حتی پیغمبر نیز گاهی پشت سر او نماز می گزاشت. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲٥؛ اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، ص ٤٤٥.

هفتم: خودداری چهل روزهٔ علی برای بیعت با ابوبکر بخاطر زنش (فاطمه) بود که در مورد تصرف زمین های فَدَک با ابوبکر اختلاف داشت[۱].

هشتم: پس از بیعت علی با ابوبکر، او (ابوبکر) سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خود ناراضی هستند می‌توانند بیعت خود را با او بر هم زنند. علی در مسجد از جای خود بلند شد و خطاب به ابوبکر گفت: "ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در ادارهٔ امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟"[۲]

بهر حال، واقعهٔ "سقیفه" و اختلاف بر سر خلافت و امامت، اولین و اساسی‌ترین اختلاف آشکار بین نخستین پیشوایان اسلامی بود و موجب شد که بزودی مسلمانان به فرقه ها و دسته های متخاصم تقسیم شوند و هریک خود را "حق" و دیگری را "باطل" بداند، بطوریکه گفته اند: در تمام دوره های اسلامی، هیچ قاعدهٔ دینی به اندازهٔ امامت (خلافت) موجب خونریزی نشده است[۳].

*

خلافت ابوبکر و خلفای بعد از او، به قدرت و حکومت اسلامی توان بیشتری بخشید. فیلیپ حیتی، بدرستی، دوران حکومت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را "دوران فتح و

---

۱ - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۱.
۲ - فرق الشیعه، ص ۱٤۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۳۶.
۳ - خاندان نوبختی، صص ۵۳ ـ ٥٤؛ الملل والنحل، شهرستانی، ص ۱۲.

استعمار" نامیده است[۱].

دوران حکومت ابوبکر، اگرچه کوتاه، اما با سرکوب خونین شورش های قبایل عرب همراه بود و دوران حکومت عمر آنچنان سخت و پرخشونت بود که کسی جرئت کوچکترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شکنجه و سرکوب کسانی که به اسلام و آیات قرآن اعتراض یا تردید داشتند رواج داشت بطوریکه در زمان عمر حتی گفتگو از "تفسیر قرآن" نیز ناروا بود. او نیز معتقد بود که "مجادله در بارهٔ قرآن، کفر است"[۲].

برگشتن توده ها از اسلام
و ظهور پیغمبران جدید

اسلام بخاطر ماهیت و سرشت خود، نمی توانست حامل آزادی ها و برابری های حقیقی باشد. آزادی ها و برابری هائی که اسلام بر آن ها تأکید می کرد، تنها آزادی ها و برابری های اخلاقی بودند.

وقتی مکه بدست محمد افتاد، پیغمبر ضمن یادآوری حکومت های فرعونی گذشته، به مسلمانان بشارت داد: دوران استبداد و قدرت خودسرانهٔ اشراف سپری شده و از این پس، حکومت، حکومت توده های محروم و مستضعف است:

---

۱ - تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲ - نهج الفصاحه، صص ۸۶ و ۲۷۸ (مقدمهٔ مترجم).

وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ[۱].

اما، تحکیم موقعیت ها و امتیازات اشراف و ادامهٔ بردگی و ستم، خیلی زود به قبایل مسلمان نشان داد که پیشگوئی ها و وعده های پیغمبر خدا تا چه اندازه درست و واقعی بوده است!

شکست اسلام در برقراری یک جامعهٔ عادلانه و آزاد و بروز عصبیّت های قومی و قبیله ای، انعکاس عینی خود را در ارتداد قبایل و برگشتن توده های مسلمان از دین اسلام یافت:

مجالدبن سعید گوید: "... کفر سر برداشت و آشوب شد و هر یک از قبایل، بجز ثقیف و قریش همگی یا بعضی شان از دین برگشتند". عروة بن زبیر گوید: "... وقتی پیغمبر درگذشت، هر یک از قبایل، همگی و یا بعضی شان از دین برگشتند."[۲]

مردم غطفان و بعضی دیگر نیز از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند."[۳]

اسود عنسی و ادعای پیغمبری

اسود عنسی نخستین کسی بود که در اسلام مرتد شد و خود را "رحمان الیمن" خواند و ادعای پیغمبری کرد[۴]. او بکمک پیروانش، سرزمین نجران را تصرف کرد و سپس طایفهٔ مذحج را مطیع خود ساخت و به صنعا حمله برد، کسانی که عهده دار کارهای یمن بودند

۱ - سورهٔ قصص، آیه های ۳ ـ ٤ و ٥.
۲ - تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳٦۹.
۳ - تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۷۰؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۷.
٤ - الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۲۹٦.

سخت ترسیدند و در این باب، نامه به پیغمبر نوشتند... عاقبت پس از جنگهای متعدد، اسود عنسی شکست خورد و بقتل رسید[۱].

طلیحه و دعوی پیغمبری

در روایت عمارة بن فلان اسدی آمده است که: پیغمبر خدا زنده بود که طلیحه از دین اسلام برگشت و دعوی پیغمبری کرد... از آن هنگام تعداد مسلمانان، پیوسته کمتر میشدند و مردم بسوی طلیحه رفتند و کارش بالا گرفت[۲].

خواندمیر می‌نویسد: "... و طلیحه در زمان حیات سید کاینات (محمد) بر علیه روایح الصلواة و فوایح التسلیمات بمدینه شتافت... و بنا بر تسویلات شیطانی، بنی اسد، ترک مسلمانی کرده، به رسالت او اقرار نمودند."[۳]

ادعای پیغمبری مُسیلمه

همزمان با خروج طلیحه و برگشتن او از اسلام، مسیلمه نیز بار دیگر ادعای پیغمبری کرد و مدعی شد که از آسمان بر او "وحی" نازل میشود... مردم بسیار از قبیلهٔ او و دیگر قبایل به او گرویدند بطوریکه کارش بالا گرفت[٤]. ابوبکر، خالدبن ولید را با سپاهی فراوان به سرکوبی مسیلمه فرستاد. پیروان مسیلمه در میدان جنگ ایستادگی و مقاومت سختی کردند. در این جنگ رحال (فرستادهٔ مرتد حضرت محمد)

---

۱ - تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۱۲ـ ۱۳۱۳ و ۱۳٦٥ـ ۱۳٦۹.
۲ - تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۸۱ـ ۱۳۸٦.
۳ - حبیب السیر، ج ۱، ص ٤٤۹.
٤ - تاریخ فخری، ص ۱۰۱؛ کامل، ج ۲، ص ۹۲.

پیشاپیش سپاه مسیلمه بود. مقاومت آنها چنان بود که نزدیک بود مسلمانان را شکست دهند، اما سرانجام مسیلمه، فراری و کشته شد[۱].

ادعای پیغمبری یک زن

سجاح دختر حارث بن سوید، اندکی پس از مرگ پیغمبر، دعوی رسالت و پیغمبری کرد... و طایفهٔ هزیل دعوت او را پذیرفتند و از مسیحی گری خارج شدند... و سران قوم با او متحد شدند تا با ابوبکر (خلیفهٔ مسلمانان) جنگ نمایند[۲].

ابن اثیر و ابن طقطقی می‌نویسند: سجاح نیز مدعی شد که پیغمبر است و "وحی" از آسمان بر او نازل میشود، گروهی از بنی تمیم از او پیروی کردند...[۳]

علاوه بر این ها، تاریخ نویسان از ارتداد مردم بحرین و حطم و قبایل طرب، مردم عمان، یمن و مهره، قبیلهٔ عک، اشعریان و مردم حضرالموت نام برده اند[۴]...

جنگ های فراوان و خونین "ردّه" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر و دیگر خلفای نخستین اسلامی ادامه داشت، برای سرکوبی این شورش های ارتدادی و برای مسلمان سازی دوبارهٔ مردم بود بطوریکه ابوبکر و حضرت علی فرمان دادند تا: "هر که را که از دین برگشته باشد با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و

---

۱ - تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، صص ۲۲۹ - ۲۳۰.
۲ - تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱٤۲۷؛ روضة الصفا، ج ۲، صص ٦۰۸ - ٦۱۲.
۳ - تاریخ فخری، ص ۱۰۱؛ کامل، ج ۲، ص ۵۵.
٤ - نگاه کنید به: کامل، ج ۲، صص ۲۷ و ۸۳ - ۱۸۸؛ روضة الصفا، ج ۲، صص ٦۰۳ - ٦۱٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳٥٤ - ۱٤٦٤.

زن و بچه اش را اسیر کنند."[۱]

حملهٔ اعراب به ایران

بطوریکه گفتیم: حکومت اسلامی، با شرکت فعّال اشراف و بازرگانان عربستان تأسیس شد و این حکومت می بایست ضرورتاً نمایندهٔ منافع سران مزبور باشد. در نظر اشراف عربستان، جنگ دائمی و کسب غنائم و تصرف سرزمین های جدید و بدست آوردن اسیران برده، از جمله فعالیت های تولیدی بشمار می رفت. خشکسالی ها و قحطی ها[۲] و در نتیجه بحران های اقتصادی، موجب شد تا حکومت های نخستین اسلامی برای فتح سرزمین های حاصلخیز و دست یابی به منابع اقتصادی و توسعهٔ قلمرو اسلامی، جنگهای متعددی را تدارک ببینند. در این جنگها، زمین ها و اراضی آنانی که در جنگ کشته میشدند و یا آنانی که از میدان جنگ فرار میکردند، بنام "اراضی خلافت" ضبط می گردید[۳]. این امر و همچنین توسعهٔ مالکیت خالصه (= صوافی) که مشتمل بر اراضی پیغمبر و جانشینانش میشد، باعث تقویت زمینداری و تحکیم حکومت مقتدر خلافت گردید بطوریکه رفته رفته، خلافت (مانند کلیسا در جنگهای صلیبی) خود، بعنوان بزرگترین اشراف و

---

۱ - تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۷ و ۱۳۸۰ و۱٤۰۷ و ۱٤۱۰؛ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲٦٦٥.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۳۰؛ ج ٤، صص ۱٥۸۸ و ۱٦۲٥؛ حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۰۲ و٤۰۱؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ٦٦٤.

۳ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۷٥ و۷٦؛ تاریخ الرسل والملوک، طبری، ص ۳۷٦.

فئودال، صاحب زمین ها و ثروت های فراوان شد و این امر، زمینه را برای اشرافیت پرتحمل بنی امیه و عباسیان فراهم ساخت.

لاک گارد[1] معتقد است که مفهوم تکامل یافتهٔ غنیمت اینست که حکومت در ممالک مغلوب، نسبت به همهٔ اراضی، برای خود حق مطلق قائل است[2].

در سال ۱۸ هجری، اعراب مسلمان به ایران حمله کردند. اختلافات درونی دربار ساسانی، وجود تضادهای شدید اجتماعی، بروز جنگ های متعدد ۲٤ ساله با دولت روم شرقی (بیزانس) و در نتیجه، خالی شدن خزانهٔ دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات های سنگین بر توده های شهری و روستائی و نیز تبانی روحانیون زرتشتی با اشراف و درباریان و همچنین، یأس و سرخوردگی ایرانیان بدنبال سرکوبی نهضت مساوات طلبانهٔ مزدک و امید و انتظار تودهٔ مردم برای ظهور یک "قهرمان نجات بخش" که در آئین های زرتشتی بر آن تأکید شده بود[3] و نیز، شعار دلپذیر "برابری اسلامی"... همه و همه باعث شد تا مرزهای ایران، یکی پس از دیگری بوسیلهٔ سپاهیان عرب فتح شوند.

در بسیاری از شهرها و ولایات ایران، مقاومت مردم در برابر اعراب بطرز وحشتناکی سرکوب گردید بطوریکه در سقوط مدائن و مقاومت درخشان مردم در جلولاء، اعراب مسلمان، سفاکی و خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه تمام مورخین از آن، بنام "واقعهٔ هولناک جلولاء" یاد کرده اند. در این جنگ صد هزار تن از ایرانیان

3 - Lokkegaard

۲ - مالک و زارع، لمبتون، ص ٦٤.
۳ - نگاه کنید به: یشت ها، استاد ابراهیم پورداوود، صص ۳۰۰ـ ۳۰۱.

کشته شدند و مدت‌ها اجساد آنها روی زمین باقی مانده بود... و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند... این جنگ بدان جهت "جلولاء" (پوشانیده) نام گرفت که از بس کشته، دشت و صحرا را پوشانیده بود که نمودار عظمت و جلال جنگ بود[۱]. در این جنگ، مسلمانان چنان غنائمی بدست آوردند که مانند آن در هیچ واقعه ای نصیب آنان نگردید[۲].

در جنگ نهاوند نیز ایرانیان، مقاومت بسیار و اعراب، خشونت بسیار از خود نشان دادند بطوریکه عروة بن زید (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نیز بعنوان "پیکار هولناک" نام می‌برد...[۳] مقدسی در بارهٔ جنگ نهاوند می‌نویسد: "... و دسته های ایرانی که گویند چهار صد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و بر شکیبائی و پایداری سوگند یاد کرده بودند... و اعراب از ایشان (ایرانیان) چندان کشتند که خدا داند... و از اموال و غنیمت ها، چندان نصیب اعراب مسلمان گردید که در هیچ کتابی اندازهٔ آن ذکر نشده است."[۴]

حکومت های نخستین اسلامی، که در حوزهٔ شبه جزیرهٔ عربستان ضمن استفاده از قهر و خشونت،شعارِ "لااِکره فی الدین" یا: "برابری و برادری اسلامی" را تبلیغ می کردند، در سرزمین های اشغالی (از جمله

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ج ۲، ص ۳٤۰؛ فتوح البلدان، صص ٦٥ - ٦٦.

۲ - اخبارالطوال، ابوحنیفهٔ دینوری، ص ۱٤۱.

۳ - اخبارالطوال، صص ۱۵۱ - ۱۵۲.

٤ - آفرینش و تاریخ، ج ۵، ص ۱۹۲. بنابراین: اگر بعضی از اسلام شناسان (مانند دکتر علی شریعتی، بازگشت به خویش، ص ۷٦) حملهٔ اعراب به ایران را "بی هیچ مقاومت درخشانی در نهاوند و جلولاء"... دانسته اند ناشی از عدم آگاهی آنان به تاریخ ایران است.

در ایران) از شیوه های خشنی برای مسلمان سازی مردم استفاده کردند. قرآن دستور می دهد: "با کسانی که به خدا ایمان ندارند و با کسانی که پیرو دین خویش اند، حتی با آنانکه کتاب داشته اند، پیکار کنید تا با حقارت و ذلت جزیه بپردازند."[۱] نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: "پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هر کس این دین (اسلام) را قبول کند، نعم و کرامة، و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد."[۲]

اشراف ایرانی، اسلام را قبول می کنند

ایرانیان و مردم دیگر کشورهای اشغال شده می توانستند اسلام را نپذیرند و مقاومت نمایند و در نتیجه به سرنوشت هولناک جنگ جلولاء دچار شوند، یا صلح کنند و خراج و جزیه بپردازند و یا اینکه مسلمان شوند و از سنگینی خراج و جزیه و دیگر مالیات ها خلاصی یابند.

اشپولر می نویسد: انگیزه ها و اسباب عمده در گرایش به دین (اسلام) از جنبهٔ اقتصادی و از میل به فرار مالیات های سنگین و به رهائی از فشارهای گوناگونی که در مجموع سخت و دشوار بوده ناشی میشده است[۳].

احمد امین (مورخ عرب و استاد دانشگاه الازهر) تأکید

۱ - سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۹.
۲ - تاریخ طبری، ترجمهٔ بلعمی، ص ۲۹۵.
۳ - جهان اسلام، ص ۸۰.

میکنند: ... گروهی از مردم هم از بار سنگین جزیه شانه خالی کردند... فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه ای بود که بعضی از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند[۱].

ابن فقیه نیز یادآور میشود که: مردم از پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند[۲].

خالدبن ولید در نامه ای به اشراف ایرانی نوشت: "حال به فرمان ما درآیید تا شما را با هر چه دارید در زمین‌تان، بخودتان واگذار کنیم و از شما بگذریم و به دیگران بپردازیم"[۳].

بدین ترتیب: اشراف ایرانی بهتر دیدند اسلام را بپذیرند تا منافع و امتیازات اجتماعی شان همچنان مصون و محفوظ بماند. بلاذری می نویسد:

> "گروهی از بزرگ زادگانِ اصفهان در جفرباد از روستای ثیمرهٔ کُبری و نیز در قلعه ای بنام ماربیین، دژ و بارو داشتند، چون جی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگزار گردیدند و نیز از پرداختن جزیه سر باز زدند (یا پرداختن جزیه را به سود خود ندیدند) و اسلام آوردند"[۴].

بنابراین: برخلاف نظر بعضی از اسلامشناسان ایرانی که معتقدند مردم ایران در حمله اعراب و نفوذ اسلام "فرو ریختن دیوارهای تسخیرناپذیر طبقاتی، آزادی تعلیم و تربیت برای عموم، رهائی و استبداد

---

۱ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲٤.
۲ - مختصرالبلدان، ص ۱۲۲.
۳ - تاریخ الرسل والملوک، طبری، ص ۲۸۷.
٤ - فتوح البلدان، ص ۱۳۹.

روحانی و اشرافی را یافته بودند"[1]! حمله اعراب به ایران، نه تنها معادله های طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی را بنفع توده های مردم تغییر نداد، بلکه با اسلام آوردن اشراف ایرانی، مالکیت اراضی و امتیازات اجتماعی آنان، مثل گذشته، تثبیت و تحکیم گردید و حکومت های اسلامی، با ائتلاف زمینداران و اشراف ایرانی، به بهره کشی از توده های شهری و روستائی پرداختند[2]، به عبارتِ دیگر: پس از حمله اعراب به ایران، روستائیان ایرانی ستم دوگانه ای را تحمل کردند، از یکطرف، ظلم اربابِ و بهره کشان محلی و از سوی دیگر، ستم فاتحان عرب. احمد امین (مورخ عرب) بدرستی می نویسد که: نتیجه فتح اسلامی، برده بردن و بنده نگهداشتن بوده است[3] و بقول دکتر علی شریعتی: "... انترناسیونالیسم اسلامی در واقع چیزی جز توجیه مذهبی امپریالیسم خشنی که اشراف عرب ساخته بودند، نبوده است"[4].

قتل عُمر

قتل عمر (در سال ۲۳ هجری) بوسیلهٔ برده ای ایرانی بنام فیروز (یا ابولؤلؤ) که یکی از اسیران جنگ نهاوند بود، می تواند از دو جنبهٔ مورد توجه قرار بگیرد:

۱ ـ عملِ فیروز بعنوان یک برده می تواند نمایندهٔ عصیان بردگانی باشد که "برابری و برادری اسلامی" را سرپوشی برای پنهان

---

۱ - دکتر علی شریعتی، بازگشت به خویش، ص ۷۷.
۲ - نگاه کنید به: تاریخ الرسل والملوک، ص ۲۰۱.
۳ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۱۸.
٤ - بازشناسی هویت ایرانی ـ اسلامی، ص ۱۲۳.

کردن اختلافات و تبعیض های اجتماعی یافته بودند. در چگونگیِ قتل عمر نوشته اند که: روزی ابولؤلؤ برای شکایت از ارباب خود (مغیرة بن شعبه که از اصحاب نزدیک پیغمبر بود[۱]) پیش خلیفهٔ مسلمین (عمر) رفت و گفت که: "اربابِ من از کار کردن و زحمت من روزی ده درهم مالیات می گیرد و این مبلغ زیاد است"، عمر پرسید: "شغل و حرفه ات چیست؟" ابولؤلؤ جواب داد: "نجاری، آهنگری و نقاشی" عمر گفت: "با اینهمه صنعت، این مالیات زیاد نیست، شنیده ام که میتوانی آسیابی بسازی که با باد کار کند؟" ابولؤلؤ گفت: "آری!" عمر گفت: "برای من بساز". ابولؤلؤ (که از بی نتیجه ماندن شکایت خود بسرآشفته بود) گفت: "اگر سلامت بمانم آسیابی برایت خواهم ساخت که در شرق و غرب از آن تعریف ها کنند" و رفت... عمر گفت: "این مرد مرا تهدید کرده است"... صبح روز بعد، هنگامی که عمر در مسجد به نماز جماعت ایستاده بود، ابولؤلؤ خود را باو رسانید و با خنجرِ دو سر، شش زخم بر خلیفهٔ مسلمانان وارد آورد و شخص دیگری بنام کلیب را که پشت سرِ خلیفه ایستاده بود، کشت و فرار کرد[۲]. مسعودی یادآور می شود:

"فیروز ضمن کشتن عمر، ۱۲ تن را نیز در مسجد مجروح کرد که ٦ تن از مجروحین بمردند و ٦ تن بماندند و خویشتن را نیز (با دشنه) بزد که بمرد"[۳].

---

۱ - در مورد جنایات مغیره نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۸۰٦؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱٦؛ ج ۵، صص ۱۸۷۹ - ۱۸۸۳ و ۲۰۲٦؛ ج ۷، صص ۲۷۱۵ و ۲۷۳۷.

۲ - کامل، ج ۳، صص ۸۲ - ۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۲٦.

۳ - مروج الذهب، ج ۱، ص ٦۷۷.

۲ ـ عمل فیروز، بعنوان یک ایرانی وطن دوست، می تواند نمایندهٔ انتقام ملت مغلوبی باشد که مذهب، آداب و عقاید ملی خود را با تحمیل و تهدید از دست داد و اسلام را پذیرفت.

معروف است که وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه می بردند، فیروز بکناری ایستاده بود و به اسیران می نگریست و کودکان خردسالی را که در میان اسیران بودند نوازش میکرد و بر سرشان دست می کشید و می گفت: "عمر جگرم را بخورد"[1]. در این اسارت ها، دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و "وسبایا" و "اسرا" نامیدند.

قابل ذکر است که با فیروز، ایرانی دیگری به نام هرمزان را نیز بجرم همدستی و همکاری با او، دستگیر کرده و به قتل رساندند[2].

مقاومت ایرانیان در برابر اعراب

بطوریکه گفتیم: در اکثر شهرها و ولایات ایران، مقاومت های کوتاه یا بلند مدتی در برابر اعراب صورت گرفت و اعراب مسلمان، به آن آسانی که تصور میرود به فتح همهٔ ایران موفق نشدند. همچنین، تسلط اعراب بر ایران، به منزلهٔ پایان مقاومت ها و مخالفت های مردم ایران در برابر دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سالهای اشغال

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸.
۲ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۸۸، در بارهٔ هرمزان نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۷۷ ـ ۸۱.

ایران توسط اعراب، مردم همچنان برعلیه حکومت های دست نشاندهٔ اسلامی (که مظهر دین تحمیلی بودند) به مبارزه پرداختند، مثلاً: پس از فتح استخر (در سالهای ۳۰ـ۲۸ هجری) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عربِ آنجا را کشتند... اعراب مجبور شدند برای بار دوم، استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری ایرانیان آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عامر) را سخت نگران و خشمگین کرد بطوریکه: "سوگند خورد که چندان بکشد از مردم اصطخر که خون براند... به اصطخر آمد و (آنجا را) بجنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند خون نمی رفت، تا آبِ گرم به خون ریختند، پس برفت... و عدهٔ کشتگان که نام بردار بودند، چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان..."[1]

در زمان خلافت حضرت علی نیز مردم استخر بار دیگر سر به شورش برداشتند و این بار عبدالله بن عباس بفرمان علی شورش توده ها را در خون فرونشاند[2].

در همین هنگام مردم کرمان و فارس نیز قیام کردند و عُمال حضرت علی را از شهر بیرون راندند. علی برای خاموش کردن طغیان توده ها، زیادبن ابیه را بسوی فارس و کرمان فرستاد[3].

ری نیز از پایگاه های مهم مقاومت مردم در برابر حملهٔ اعراب

۱ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۵؛ کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.
۲ - فارسنامه، ص ۱۳٦.
۳ - برای آگاهی در بارهٔ جنایات این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛ آفرینش و تاریخ، ج ٦، ص ٤؛ انقلاب های اسلامی، خربوطلی، ص ۵۹؛ جوامع الحکایات، محمد عوفی، جزء دوم از قسم سوم، صص ۳۶۱ـ۳۵۹.

بود بطوریکه اعراب در حمله به این شهر با پایداری و مقاومت فراوان مردم روبرو گردیدند. مغیره (سردار عرب) در جنگ ری چشمش را از دست داد[۱]. به روایت ابن فقیه، در اخبار آل محمد آمده است که: "ری نفرین شده است زیرا که اهل ری از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زنند"[۲].

پس از فتح ری، مردم آنجا بارها علیه والیان عرب شورش کردند. عمر و عثمان مجبور شدند چندین بار به ری لشکرکشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند[۳]. در زمان حضرت علی نیز مردم ری سر به اعتراض و طغیان برداشتند و از پرداخت خراج خودداری کردند بطوریکه: "در خراج آن دیار، کسری پدید آمد". حضرت علی ابوموسی را با لشکری فراوان به سرکوب شورش مردم فرستاد. ابوموسی پیش از این نیز بدستور علی بجنگ مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین بازآورده بود[۴].

در زمان عمر مردم آذربایجان چندین بار سر به شورش برداشتند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورش های متعددی در آذربایجان روی داد[۵].

مردم خراسان نیز که قبول اسلام! کرده بودند، پس از چندی مرتد گردیده و در زمان عثمان سر بشورش برداشتند و خلیفهٔ مسلمین فرمان داد تا آنان را سرکوب نمایند... عبدالله بن عامر و سعیدبن عاص

---

۱ - البلدان، احمدبن ابی یعقوب، ص ۵۹.
۲ - مختصرالبلدان، ص ۱۱۱.
۳ - فتوح البلدان، ص ۱٤۹.
٤ - ایضاً، ص ۱۵۰.
۵ - ایضاً، صص ۱٦۵ و ۱٦٦ و ۳۲٦.

بسوی خراسان تاختند تا بار دوم گرگان و طبرستان و تمیشه را فتح نمایند[۱].

در همین ایام، مردم سیستان نیز قیام کرده و حاکم عرب آنجا را از شهر بیرون کردند[۲]. همچنین در سال ۲۸ هجری مردم فارس علیه عبیدالله بن معمر (حاکم دست نشانده عرب) شورش کردند و او را کشتند و سپاهیان مسلمان را شکست دادند... مردم دارابگرد نیز علم طغیان برداشتند[۳].

مردم طبرستان نیز سالهای طولانی در برابر اعراب مقاومت کردند. در زمان عثمان، اعراب برای فتح طبرستان کوشیدند و سعیدبن عاص (والی کوفه) بجنگ مردم طبرستان رفت. می گویند که امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز در این جنگ همراه سعیدبن عاص بودند[۴].

اما اعراب نتوانستند حاکمیت و سلطهٔ دائمی خود را بر نواحی طبرستان برقرار نمایند، از این رو طبرستان همواره عرصهٔ مبارزات مردم علیه حکومت اعراب بود. در سال ۹۸ هجری نیز مردم طبرستان، شورش کردند و سلیمان بن عبدالملک اموی که از دلیری و جنگاوری مردم طبرستان هراسان شده بود، مصقله (سردار معروف خود) را برای سرکوب شورشیان به آنجا فرستاد و ۱۰ یا ۲۰ هزار سرباز نیز به سپاهیان او افزود:

---

۱ - مجمل التواریخ والقصص، ص ۲۸۳.

۲ - کامل، ج ۳، ص ۱۲۶؛ فتوح البلدان، ص ۲۷۲.

۳ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

۴ - فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ مختصرالبلدان، ص ۱۵۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۸۸.

" دشمنان (مردم طبرستان) با وی حیله کردند و چنان وانمودند که هیبتِ وی بر دلهایشان نشسته است تا مصقله سپاه را به درون آن دیار آورد و چون نزدیک گذرگاههای کوهستان رسید، دشمن (مردم طبرستان) در آن جای، کمین کرده بود، سپس سنگ های کوهستان را بر سرِ ایشان (سپاهیان خلیفه) افکندند چنان که لشکریان (عرب) همه هلاک گردیدند و مصقله (سردار عرب) نیز کشته شد، از آن جای این مثل را آورده اند که: " تا مصقله از طبرستان بازگردد"... پس از آن، مسلمین در اطراف آن نواحی می جنگیدند و از پیشروی در سرزمین دشمن (طبرستان) پرهیز میکردند"[1].

مردم گرگان نیز در زمان سلیمان بن عبدالملک اُموی سر به طغیان برداشتند و عامل خلیفه را کشتند. یزیدبنِ مهلّب (سردار خلیفه) برای سرکوبی مردم بسوی گرگان شتافت. یزیدبن مهلّب در گرگان سوگند خورد که با خون عجم، آسیاب بگرداند:

> " ... به گرگان آمد و ۱۲ هزار تن از جوانان و اسیران و سواران و مرزبانان را گردن زد، چون خون، روان نمی شد (برای آنکه سردار عرب را از کفارهٔ سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم آرد کردند و یزیدبن مهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خود وفا کرده باشد، سپس ٦ هزار کودک، زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و کالبد کشتگان را بر دو جانب

۱ - فتوح البلدان، صص ۱۸۳ - ۱۸٤ و ۱۸٦ - ۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۹۲۹ - ۳۹۳۰.

طریق (جاده) بیاویخت"[۱].

گیلان و دیلمستان تا حدود ۲۵۰ سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند بطوریکه اعراب مسلمان، این نواحی را "ثغر" می خواندند و ثغر در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنها را از ولایات دشمن و اهل کفر، جدا میساخت. در ضرب المثل های اعراب نیز از مردم گیل و دیلم همواره بعنوان "دشمنان اسلام" نام می برند[۲].

جنگ جَمَل

پس از قتل عثمان، حضرت علی تصوّر میکرد که شرایط سیاسی و اجتماعی، جهت بدست گرفتن مقام خلافت برای او آماده و مناسب است، اما بزودی طلحه و زبیر (که از یاران نزدیک پیغمبر بودند) و عایشه (زن پیغمبر) با خلافت علی مخالفت کردند و سر به اعتراض و شورش برداشتند. در این میان معاویة بن ابی سفیان (حاکم شام) نیز علی را به شرکت در قتل عثمان متهم ساخت و به خونخواهی عثمان قیام کرد. این شورش ها، خلافت علی را با موانع و مشکلات عظیمی روبرو ساخت و هر روز مرکز خلافت اسلامی (مدینه) را تهدید میکرد. علی برای مصون ماندن از این خطرات تصمیم گرفت که مقر فرماندهی خود را از مدینه به ذی قار (در

---

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱٦٤؛ زین الاخبار، گردیزی، ص ۱۱۲؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۷ ـ ۱۸۸؛ آفرینش و تاریخ، ج ٦، ص ٤٥.

۲ - برای آگاهی بیشتر در بارهٔ مقاومت ایرانیان در برابر اعراب و اسلام، نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، چاپ سوم، صص ٦٨ ـ ٩٤.

حوالی بصره) منتقل کند. از ایـن تاریخ، مدینه اهمیت سیاسی و مرکزیت فرماندهی خود را از دست داد.

طلحه و زبیر با حمایت عایشـه (زن پیغمبر) بـرای تصرف شهر بصره و کوفه به این نواحی لشگرکشی کردند و در حوالی شهر بصره جنگ سختی بین سپاهیان علی و نیروهای مخالـف او درگرفت کـه در آن، طلحه و زبیر به هلاکت رسیدند و عایشه نیز به اسارت درآمـد. در این جنگ، چون عایشـه بر شتری سـوار بـود، از ایـن رو، آن را جنـگ "جمل" نامیدند[۱].

جنگ صِفّین

با پیروزی علی در جنگ "جمل"، حاکمیت او بر نواحی عراق و بین النهرین مسلم گردید. با اینحال، مخالفان علی پس از شکست در جنـگ جمـل بـه شـام (سوریه) رفتنـد و بـه گـروه "عثمانیـه" (هواداران عثمان) پیوستند و با حمایت لشگریان معاویه برای جنگ با علی آماده شدند. در ماه صفر سال ۳۷ هجری در ناحیه "صفّین" (جنوب شهر رقّه واقع در کنار فرات) جنگ خونینـی بـین سـپاهیان علی و لشگریان معاویه درگرفت. نتیجـه ایـن جنـگ بنفـع لشـگریان علی متمایل بود و معاویه چون خـود را در برابـر سـپاه علـی ناتـوان دید به تدبیر و حیله عمروبن عاص فرمان داد تا سربازانش پاره هـای قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند: "ما هر دو مسـلمانیم و بایـد بـه

---

۱ ـ نگاه کنیـد بـه: مـروج الذهـب، ج ۱، صـص ۷۱٤ ـ ۷۳۱ و ۷٦۳ ـ ۷٦٦؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۸۰ ـ ۸۷.

حُکمی که قرآن میکند، راضی باشیم"... این حیله بسختی موثر افتاد و عده ای از فرماندهان و سربازان سپاه علی، دست از جنگ کشیدند و علی را که دچار شک و تردید شده بود، وادار به مذاکره و قبول حَکَمیّت کردند[۱].

خوارج

بسیاری از مسلمانان که نه برای منافع یا خلافت علی بلکه بخاطر استقرار عدالت اجتماعی مبارزه میکردند، راضی به مذاکره و سازش با معاویه و اشراف بنی امیه نبودند، آنها با شعار "لاحکمِ اِلّاالله" معتقد بودند که: حکم خدا صادر گردیده زیرا که ما (سپاهیان علی) بر لشگریان معاویه پیروز گشته ایم، بنابراین: مذاکره و سازش با دشمن، بمنزله "مخالفت با حکمِ خدا" است. با چنین استدلالی، روشن بود که تسلیم به حکمیت (داوری) و سازش، علی را در شمار دشمنان این مسلمانان قرار میداد، بر این اساس: دوازده هزار تن از لشگریان از اردوگاه علی "خارج" گردیده و در نهروان (بین بغداد و بصره) مستقر شدند و از بین خود، شخصی عادی بنام عبدالله بن وهب را به خلافت انتخاب کردند، این عده از این پس به "خارجی" یا "خوارج" (قیام کنندگان) معروف گردیدند و آن کسانی را که بر اطاعت علی باقی مانده واو را همچنان خلیفه و امام مسلمین دانستند، شیعه (یا

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۸۸ ـ ۹۰؛ مروج الذهب، ج ۱، صص ۷۳۲ ـ ۷۴۹.

پیروان علی) نامیدند[1].

خوارج، علی، عثمان، معاویه، عمروبن عاص و ابوموسی اشعری را که در جنگ صفین به "حکمیت" انتخاب شده بودند را کافر می دانستند. به عقیده آنان: خلافت و جانشینی پیغمبر امری است انتخابی و نه انتصابی و لازم نیست که خلیفه، عرب و از قبیله قریش باشد بلکه خلافتِ غیرعرب و حتی غلامان نیز روا و جایز است، تنها شرط خلافت و رهبری اینست که شخصِ خلیفه، باتقوی، عادل و شمشیرزن باشد. بعضی از فرقه های خوارج (مانند شبیبیه) در انتخاب خلیفه فرقی بین زن و مرد نمی گذاشتند و امامت زنان را نیز جایز می دانستند[2].

خوارج، برخلاف شیعیان، قدرت امام را ناشی از "اُمّت" می دانستند و تأکید می کردند که ریاست امام، جنبهٔ دینی (الهی) ندارد بلکه فقط دارای جنبهٔ دنیوی است.

خوارج دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند. آنها خلافت موروثی خاندان پیغمبر را قبول نداشتند، بر این اساس شتید بتوان خوارج را مظهر "جمهوریخواهان" در برابر تمایلات "سلطنت طلبانه" (حکومت موروثی) شیعیان دانست[3].

---

۱ - گروهی از محققین، پیدایش "شیعه" را به زمان پیغمبر مربوط می دانند. نگاه کنید به: شیعه در اسلام، ص ۵ ـ ٤؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، صص ٤۰ ـ ۳۹؛ اسلام در ایران، صص ۵۱ ـ ۵۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳٦۲٤ ـ ۳٦۲٦؛ الفرق بین الفرق، صص ٤۷ ـ ۷۰.

۳ - نگاه کنید به: الفصل فی الملل و الاهواء والنحل، ابن حزم، ج ٤، صص ۱۸۸ ـ ۱۹۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۱٦٦؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، صص ۲۵ ـ ۳۸؛ اسلام در ایران، صص ۵۳ ـ ٦۵.

جنگ نهروان

مسئلهٔ حَکَمَیّت و پیدایش خوارج، انشعاب و تفرقه های موجود بین مسلمانان را بیشتر کرد و خلافت علی را دستخوش تهدیدها و خطرهای تازه ای ساخت. سرانجام در نهم صفر سال ۳۸ هجری در دشت نهروان، جنگ خونینی بین لشگریان علی و خوارج روی داد که در آن، حدود ۱۸۰۰ تن از خوارج بقتل رسیدند. در این هنگام (سال ۳۸ هجری) یکی از خوارج معروف بنام خِریت بن راشد النّاجی نیز در جنوب ایران به مخالفت با علی قیام کرد و گروهی از ایرانیان را با خود همداستان کرد[۱].

قتل حضرت علی

با تعقیب و سرکوبی خوارج، در سال ٤٠ هجری سه تن از خوارج تصمیم گرفتند که علی، معاویه و عمروعاص را ـ بعنوان "مفسدین فی الارض" و باعث تفرقه و اختلاف مسلمانان ـ بقتل برسانند تا راه برای استقرار عدالت و انتخابات آزاد جهت تعیین خلیفهٔ تازه، فراهم گردد. مأمور قتل معاویه او را زخمی و مجروح کرد، اما این زخم ها موجب مرگ او نگردید و ضارب، خود بقتل رسید. مأمور قتل عمروعاص نیز بجای او، اشتباهاً شخص دیگری را بقتل رسانید، اما مأمور قتل علی (بنام عبدالرحمن بن ملجم) در سحرگاه نوزدهم رمضان، با شمشیر،

---

۱ ــ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ٦، صص ٢٦٤٥ ـ ٢٥٤٦؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۰.

حضرت را مجروح کرد که سرانجام باعث مرگ علی گردید[1]. بقول سیوطی: قبر علی را از بیم آنکه مبادا خوارج آنرا نبش کرده و جسدش را بیرون آورند، از مردم پنهان کردند و بقول گروهی دیگر: دو بار قبر علی را از جائی بجای دیگر تغییر دادند، بعضی می گویند: جسد علی را با شتری به مدینه فرستادند تا در کنار رسول خدا بخاک سپرده شود ولی شتر در راه گم شد و ندانستند که بکجا رفت، برخی نیز می گویند که آن شتر را قبیلهٔ بنی طی گرفته و جسد علی را دفن کردند[2]، ولی علما و مورخان شیعه معتقدند که حضرت علی را در نجف بخاک سپردند.



پس از مرگ علی، خوارج بار دیگر متشکل شده و قدرت یافتند و بنام: ازارقه، شبیبیه، اباضیه، بیهسیان (بیهسیه) و صفریان (صفریه) در سرتاسر قلمرو اسلامی (از جمله در ایران) با حکومت های وقت به مبارزه پرداختند[3].

---

۱ - تاریخ طبری، ج ٦، صص ٢٦٨١ - ٢٦٩٣.
۲ - مروج الذهب، ج ۱، ص ٧٠٦.
۳ - برای آگاهی بیشتر در بارهٔ خوارج، نگاه کنید به: اسلام شناسی، ج ۲، علی میرفطروس، صص ۷۸ - ۸۹.

منابع و مآخذ

آ

آثارالباقیه: ابوریحان بیرونی، با حواشی اکبر سرشت دانا، کتابخانهٔ خیام، تهران، ۱۳۲۱ ش.

آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ): مُطَهّربن طاهر مُقَدّسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱ش.

الف

احکام قرآن: محمد خزائلی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش.

اخبارالطوال: ابوحنیفه دینوری، صادق نشأت، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶ش.

از پرویز تا چنگیز: سیدحسن تقی زاده، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۴۹ش.

اسلام در ایران: پطروشفسکی، کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴ش.

اسلام شناسی: علی شریعتی، انتشارات قائم، تهران، ۱۳۵۶ش.

اسلام‌شناسی: علی میرفطروس، ج ۲، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

اسلام و تصوف: نیکلسون، محمدحسین مدرس نهاوندی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳٤۱ش.

اسلام و سرمایه‌داری: ماکسیم رودنسون، ترجمه و انتشارات اتحاد کارگر، تهران، ۱۳۵۸ش.

اسلام و سوسیالیسم در مصر: حمید عنایت، انتشارات موج، تهران، ۱۳۵۰ش.

الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: جمال الدین ابن عبدالبر النمری القرطبی، حیدرآباد، دکن، ۱۳۱۸ـ ۱۳۱۹ش.

اشتراکیه الاسلام: مصطفی السباعی، چاپ دمشق، ۱۹۵۷.

الاصنام: هشام بن محمد کلبی، محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵ش.

أعلام قرآن: محمد خزائلی، امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۱ش.

اعیان الشیعه: سیدمحمد امین عاملی، کمال موسوی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳٤۵ش.

الاموال: ابوعبیدالله قاسم بن سلام، چاپ مصر (قاهره)، ۱۳۵٤ق.

اقتصاد توحیدی: ابوالحسن بنی صدر، انتشارات بلال، تهران، بی تاریخ.

انجیل لوقا: باب دوازدهم.

ب

بازگشت به خویش: علی شریعتی، انتشارات توحید، تهران، ۱۳۵۷.

البدایه والنهایه فی تاریخ: ابن کثیرالقرشی الدمشقی، چاپ مصر، ۱۳۵۸ق.

البلدان: ابن فقیه همدانی، ح. مسعود، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳٤۹ش.

بحرالفواید: مؤلف ناشناس، باهتمام محمدتقی دانش پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۵ش.

بیست مقاله: سیدحسن تقی زاده، احمد آرام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٦ش.

بیست و سه سال نبوت: علی دشتی ، چاپ بیروت، بی تاریخ.

پ

پرتو اسلام: احمد امین، عباس خلیلی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۷ش.

پژوهشی در اساطیر ایران: مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳٦۲ش.

پیامبر: زین العابدین رهنما، انتشارات زوار، تهران، ۱۳٤۸ش.

پیرامون انقلاب اسلامی: مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، بدون تاریخ.

ت

تاریخ اسلام: علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۳۵ش.

تاریخ ایران بعد از اسلام: عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵ش.

تاریخ ایران: پیکولوسکایا، پطروشفسکی و...، کریم کشاورز، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی، تهران، ۱۳٤۹ش.

تاریخ بناکتی: فخرالدین ابوسلیمان داوود البناکتی، بکوشش جعفر شعار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳٤۸ش.

تاریخ پیامبران و پادشاهان: حمزه بن حسن اصفهانی، جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ش.

تاریخ تصوف در اسلام: قاسم غنی، انتشارات زوار، بی تاریخ.

تاریخ تمدن اسلام: جرجی زیدان، علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۵ش.

تاریخ الرسل و الملوک: محمدبن جریر طبری، صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱ش.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸ش.

تاریخ سیاسی اسلام: نعمت الله قاضی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳٤۹ش.

تاریخ سیستان: مؤلف ناشناس، بتصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۱٤ش.

تاریخ شیعه و فرقه های اسلام: محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۷ش.

تاریخ طبری: محمدبن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ش.

تاریخ عرب: فیلیپ حیتی، ابوالقاسم پاینده، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳٤٤ش.

تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، باهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ش.

تاریخ فخری: ابن طقطقی، محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ش.

تاریخ فِرق اسلامی: محمد نجمی زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤۰ش.

تاریخ ملل و دول اسلامی: کارل بروکلمان، هادی جزایری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٦ش.

تاریخ و فرهنگ: مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی تهران، ۱۳۵۲ش.

تاریخ یعقوبی: احمدبن ابی یعقوب، محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۳ش.

تجارب السَلف: هندوشاه نخجوانی، بـه اهتمام عباس اقبال، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳٤٤ش.

ترجمهٔ تاریخ طبری: ابوعلی محمد بلعمی، بـه اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۳۷ش.

ترکستان نامه: بارتولد، کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۲ش.

تفسیر روح الجِنان و روح الجَنان: جمال الدین شیخ ابوالفتوح رازی، تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ق.

تفسیر شریف لاهیجی: با تصحیح و مقدمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳٤۰ش.

تفسیر طبری: محمدبن جریر طبری، بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ـ۱۳٤۲ش.

تفسیر نوین قرآن: محمدتقی شریعتی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵٤ش.

ج

جاویدان نامه: فضل الله حروفی، نسخه خطی کتابخانه کمبریج، بشماره Ee:۱/۲۷

جزمیت فلسفه حزبی: (نقدی بر کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی) ابوذر ورداسبی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ش.

جزیه در اسلام: دانیل سی دنت، محمد علی موحد، انتشارات سروش، تبریز، ۱۳٤۰ش.

جهان اسلام: برتولد اشپولر، قمر آریان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵٤ش.

جهان فروری: بهرام فره وشی، انتشارات کاریان، تهران، ۱۳٦٤ش.

جنگ های ایران و روم: پروکوپیوس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۷ش.

جواهرالولایه: آیت الله بروجردی کاظمینی، انتشارات حامد، قم، ۱۳٤۰ش.

ح

حبیب السیر: خواندمیر، با مقدمه جلال الدین همائی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳ش.

حلاج: علی میرفطروس، چاپ چهاردهم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

خ

خاندان نوبختی: عباس اقبال آشتیانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳٤۵ش.

د

درس هائی در بارهٔ اسلام: گلدزیهر، علینقی منزوی، انتشارات کمانگیر، تهران، ۱۳۵۸ش.

دین و جامعه: حمید عنایت، انتشارات موج، تهران، ۱۳۵۲ش.

ز

زندگانی محمد: محمد حسنین هیکل، ابوالقاسم پاینده، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵ش.

زمین در فقه اسلامی: حسن مدرسی طباطبائی (۲ جلد): انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳٦۰ش.

زین الاخبار، ابوسعید عبدالحی گردیزی؛ تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳٤۷ش.

س

سفینة البحار: شیخ عباس قمی، انتشارات سنائی، تهران، ۱۳۸۲ق.

سه مقاله در باره بردگی: پطروشفسکی و آبلیایف، سیروس ایزدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ش.

سیرت رسول الله (سیرة النبی): ابن هشام، رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی (۲ جلد) با تصحیحات جدید و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱ش.

ش

شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام: نجم الدین جعفربن حسن محقق حلی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ش.

شرح لمعه: شهید ثانی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ق.

شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، چاپ دارالفکر، بیروت، ۱۹٤۵.

شیعه در اسلام: سید محمدحسین طباطبائی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، قم، ۱۳٤۸ش.

ط

طبقات الکبری: ابوعبدالله محمدبن سعد، قاهره، ۱۳۵۸ق.

طبقات ناصری: قاضی منهاج السراج جوزجانی، تصحیح و تعلیق و تحشیه عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳٤۲ش.

طلوع انفجار (پیام و پیام‌آور): علی اصغر حاج سیدجوادی، انتشارات جنبش، تهران، ۱۳۵۸ش.

ع

العبر (تاریخ ابن خلدون): ج ۱، عبدالمحمد آیتی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ش.

علل الشرایع: ابن بابویه (معروف به شیخ صدوق)، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳٤٤ش.

ف

فارسنامه: ابن بلخی، بکوشش وحید دامغانی، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳٤٦ش.

فتوح البلدان: احمدبن یحیی البلاذری، آذرتاش آذرنوش، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳٤٦ش.

فِرق الشیعه نوبختی: ترجمه ابومحمد حسن بن موسی بخامه محمد جواد مشکور، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۳ش.

الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام): عبدالقاهر بغدادی، محمدجواد مشکور، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۳۳ش.

فرهنگ ایرانی پیش از اسلام: محمد محمدی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷٤ش.

الفصل فی الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسی، طبع الادبیه مصر، ۱۳۲۰ق.

ق

قرآن: ترجمه الهی قمشه ای، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵٤.

ک

کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران): عزالدین ابن اثیر، عباس خلیلی، انتشارات کتب ایران (علمی)، تهران، بی تاریخ

کتاب الخراج: القاضی ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم، قاهره، ۱۳۵۲ق.

کتاب الخراج: یحیی بن آدم القرشی، طبع لیدن، ۱۸۹۵.

کشف الاسرار وعدة الابرار: رشیدالدین ابوالفضل میبدی (۳ جلد)، چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۱ و ۱۳۳۸ و۱۳۳۹ش.

م

ماجرای سقیفه: محمدرضا المظفری، منوچهر سعیدی، کتابفروشی جعفری، تهران، ۱۳۵٦ش.

مالک و زارع در ایران: ا. ک. س. لمبتون، منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٥ش.

مالکیت و اسلام: سید محمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ش.

مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام: حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ش.

مختصرالبلدان: ابن فقیه، ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤۹ش.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن: شیخ ابوعلی ابوالفضل الطبرسی، چاپ بیروت، ۱۳۸۰ق.

مجمل التواریخ و القصص: مولف ناشناس، تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات خاور، تهران، ۱۳۱۸ش.

محمد، خاتم پیغمبران: مقاله مرتضی مطهری، انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۷ش.

معانی الاخبار: ابن بابویه (معروف به شیخ صدوق)، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۴۷ش.

معراج السعاده: ملا احمد نراقی، انتشارات رشیدی، تهران، بی تاریخ.

مقدمه: ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ش.

ملاحظاتی در تاریخ ایران: علی میرفطروس، چاپ سوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

الملل و النحل: ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، طبع تهران، ۱۳۲۱ش.

منتخب التواریخ: حاج محمد هاشم خراسانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۲ش.

میراث ایران: مجموعه مقالات خاورشناسان انگلیسی، ترجمه محمد معین، عزت الله خاتمی و...، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ش.

ن

نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز: سال اول، شماره ٤، تبریز، تیرماه ۱۳۲۷ش؛ سال ۲٤، شماره ۱۰۱، تبریز، ۱۳۵۱ش.

نشریهٔ دانشکدهٔ معقول و منقول دانشگاه مشهد: شمارهٔ ۱، مشهد، ۱۳۴۷ش.

نفائس الفنون فی عرایس العیون: شمس الدین محمد آملی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ق.

نهج البلاغه: حضرت علی، فیض الاسلام (۶ جلد)، تهران، بی تاریخ.

نهج البلاغه (سخنان علی): جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۰ش.

نهج الفصاحه: حضرت محمد، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.

و

الوزراء والکتّاب: محمدبن عبدوس جهشیاری، ابوالفضل طباطبائی، انتشارات خاور، تهران، بی تاریخ.

وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی (تاریخ مدینه المنوّره): سمهودی، قاهره، بی تاریخ.

ی

یشت ها: ابراهیم پورداوود، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۷ش.

Lammens, N.C.H : République Marchande, Beyrout, 1910.

Rodinson Maxime : Mahomet, Paris, 1961.

Watt, W. Montgomery : Mahomet à la Mecque, Paris, 1958.

Watt, W. Montgomery : Mahomet à la Médine, Paris, 1959.

مقدّمه‌ای در

اسلام شناسی

جلد ۲

(پندار یک "نقد" و نقد یک پندار)

علی میرفطروس

چاپ سوم

نشر نیما

☐ اسلام شناسی ۲ (پندار یک "نقد")

☐ علی میرفطروس

☐ چاپ اول: ۱۹۸۶

☐ چاپ دوم: ۱۹۸۹

☐ چاپ سوم: ۱۹۹۹

☐ طرح روی جلد: د. کارگر

☐ نشر نیما



Nima GmbH

Verlag & Buchhandlung
Lindenallee 75
45127 Essen
Germany
Tel.: 0049-201-20 868
Fax: 0049-201-20 869

فهرست مطالب

کمی به ضرورت

اندیشه ورزی یکی ازابزارهایی است که می توان باآن مدنیّت را تعریف کردوصرفا"درمصاف باافکارواندیشه های متفاوت،متنوع ومتضاد است که امکان رشد اندیشه فراهم می گردد. و دراین زمان که بحث هایی پیرامون مدنیّت وجامعه ی مدنی در همه ی ابعاد آن و در همه ی سطوح اجتماعی مطرح می باشد، هرکمکی، هرچند ناچیز در هموار کردنِ راهِ رسیدن به ابزارِاندیشه ورزی وظیفه ای است حداقل که ما برای خود قائل شده ایم.

انتشارات نیما با توجه به موقعیت حساس کنونی و نکات کرهی مطروحه درجامعه ،وبه خصوص جامعه ی روشنفکری ایران، وظیفه ی خود می داند که در حد توان و امکانات خود از چاپ و ارائه ی آثار هر اندیشه ورز و یا اندیشمندی که بتواند به بالا بردن سطح دانش و اندیشه در کلیت خود بپردازد،کوتاهی نکند.

ذکر این نکته شاید ضرورتی باشد نه چندان لازم که: اعتقادات و نکات نظری و تئوری نویسنده ی اثرچاپ شده توسط انتشارات نیما، می تواند کاملا" متفاوت از نظرات ناشر باشد،وعلت همان حداقل وظیفه ای است که ما برای خود قائل شده ایم.

انتشارات نیما

مقدمهٔ چاپ سوم

گرایش به مذهب از دیرباز، با نیازهای روحی، عاطفی و اخلاقی انسان‌ها پیوند داشته است. در واقع انسان‌ها از طریق مذهب کوشیده اند تا به بسیاری از مسائل وجدانی، متافیزیکی و اخلاقی خود پاسخ دهند، اما توضیح همهٔ پدیده های اجتماعی - از جمله پیشرفت، آزادی، دموکراسی و سیاست - در پرتو دین و اعتقادات مذهبی، جامعه‌ها را همواره با بحران‌های عظیم روبرو ساخته است زیرا اگرچه دین از زندگی انسان‌ها جدا نیست، اما زندگی انسان‌ها در دین خلاصه نمی‌شود.

بررسی انتقادی هر دینی، همواره با مخالفت‌های پاره ای از پیروان یا معتقدان آن، روبرو بوده است و در آنجا که مؤلف با تکیه بر عقل نقاد و بکارگیری شیوهٔ علمی، کوشیده تا افسانه‌ها و خرافات رایج دینی را نقد و بررسی کند، این انتقادات و مخالفت‌ها دوچندان بوده اند.

بررسی انتقادی تاریخ اسلام نیز از این مخالفت ها و انتقادات برکنار نبوده و نخواهد بود زیرا آن کس که عقل را پایهٔ بررسی ها و داوری های خود قرار می دهد و آن کس که با تکیه بر ایمان، هرگونه شک و تردید در روایات موجود دینی را "گناه کبیره" می داند، منطقاً به نتیجه گیری های متفاوت و غالباً متضاد خواهد رسید.

و این چنین است که کتاب کوچک "اسلام شناسی" نیز از آغاز انتشار خود (در فروردین ماه ۵۷) بعنوان یک کتاب "نامتعارف"، با ایرادها و انتقادات چندی روبرو گردیده که آخرین آنها، ایرادها و انتقادات مندرج در نشریات سازمان مجاهدین خلق است که پاسخ به آن ها، موضوع و محتوای کتاب حاضر را تشکیل می دهد. کم و کیف این پاسخ ها اگر چه گاهی کتاب را از جدل منطقی به "جدال با مدعی" کشانیده و از خصلت علمی بحث ها کاسته است، اما امیدوارم که این بحث و بررسی ها دارای آگاهی های مفیدی در بارهٔ تاریخ اسلام باشند.

ناپلئون می گفت: "تاریخ، هیچ چیز نیست بجز دروغ های موردِ اتّفاق همه".

ما، با این نظر (که گویا نظر گروهی از معتقدان به اسلام نیز هست) اساساً مخالفیم و از این رو، امیدواریم که بررسی تاریخ اسلام در اینجا بعنوان "بی احترامی به عقاید مذهبی توده ها" یا "توهین به باورهای مورد اتفاق همه" تلقی نگردد، بلکه با طرح یک بحث آزاد و روشنگر، در شناخت بهتر تاریخ اسلام بکوشیم. بررسی انتقادی تاریخ و تعالیم اسلام به ارتقاء آگاهی و غنای حافظهٔ تاریخی جامعهٔ ما کمک

می کند و آنرا در برخورد با مسائل مذهبی ـ سیاسی آینده، هوشیارتر خواهد ساخت. با چنین اعتقادی است که ما معتقدیم:

"آینده، برآیندِ ناگزیرِ گذشته و حال است"[۱]

استقبال خوانندگان گرانقدر باعث گردیده تا چاپ سوم کتاب حاضر با حروفچینی جدید و الحاقات و اضافات چندی منتشر شود، باشد که چاپ جدید این کتاب کوچک نیز مورد عنایت و استقبال قرار بگیرد.

علی میرفطروس

اکتبر ۱۹۹۸

اشاره:

متن حاضر، در پاسخ به انتقادات مندرج در چندین شمارهٔ نشریهٔ "مجاهد" و "راه آزادی" (ارگان جمعیت "داد"، وابسته به شورای ملی مقاومتِ مجاهدین خلق) تهیه و تدوین شده است. نسخه هائی از این مقاله برای دو نشریهٔ مذکور ارسال گردیده و بنام آزادی و حقوق حاکم بر قانون مطبوعات (ناظر بر حق قانونی مؤلف در پاسخ به انتقادات و اتهامات مطروحه) از مسئولین نشریهٔ "مجاهد" و "راه آزادی" درخواست شد تا در صورت اعتقاد واقعی به آزادی و "داد"، عین این مقاله را بی هیچ حذف یا سانسوری چاپ و منتشر نمایند.

پس از گذشت ٦ ماه از ارسال این مقاله (بوسیلهٔ پست سفارشی)، هم نشریهٔ "مجاهد" و هم نشریهٔ "راه آزادی"، هر دو، از چاپ و انتشار آن خودداری کرده اند و بدینوسیله، بار دیگر، عدم اعتقاد خویش را به آزادی اندیشه و بیان نشان داده اند.

مؤلف، ضمن چاپ مقالهٔ مزبور بصورت کتاب حاضر، امیدوار است که این بحث و بررسی در تصحیح نظر و تدقیق نگرش تاریخی ما نسبت به اسلام و خصوصاً "اسلام راستین"، مفید و مؤثر باشد.

مؤلف وظیفهٔ خود میداند از همهٔ دوستانی که مقدمات چاپ و انتشار این کتاب را فراهم ساخته اند تشکر و سپاسگزاری نماید.

ع. م.

١٩٨٦ ـ پاریس

"نقد" ها را بُوَد آیا که عیاری گیرند؟
تا همه صومعه داران پیِ کاری گیرند؟

(حافظ)

پس از گذشت ۸ سال از نخستین چاپ کتاب "اسلام شناسی" در ایران (فروردین ماه ۵۷) و بعد از گذشت ۳ سال از تجدید چاپ آن در خارج از کشور (۱۹۸۳) اینک آقای ابوذر ورداسبی، بعنوان یکی از نظریه پردازان سازمان مجاهدین، کتاب "اسلام شناسی" و مؤلف آنرا به باد انتقاد گرفته اند.

نقد و بررسی کتاب "اسلام شناسی" اگرچه می توانست مقدمه ای برای یک بحث آزاد در چگونگی پیدایش، رشد و گسترش اسلام (خصوصاً در ایران) و نیز زمینه ای برای شناخت بیشتر تعالیم اجتماعی اسلام و عملکردهای نخستین رهبران و پیشوایان آن باشد، اما مجموعهٔ نوشته ها و به اصطلاح انتقادات مندرج در چندین شمارهٔ نشریهٔ "مجاهد" و "راه آزادی"، دست یازیدن بر این امکان مثبت و سازنده را، متأسفانه، به یأس و ناامیدی بدل ساخته است.

این، اولین بار نیست که آقای ورداسبی محققانی را که با

بردباری و قناعت به بررسی تاریخ ایران و اسلام نشسته اند، اینچنین مورد انتقاد و ناسزا قرار میدهند. در سال ۵۷ نیز ایشان کتاب "اسلام در ایران" (پطروشفسکی) را بباد انتقاد گرفته و طی آن، سخت ترین ناسزاها و دشنام ها را نثار این اسلامشناس و ایرانشناس معروف کرده اند بطوریکه نوشته های آقای ورداسبی را، بدرستی، می توان کلکسیونی از ناسزاها و دشنام های سخیف نامید[۱].

مجموعهٔ انتقادات اخیر ایشان در بارهٔ "اسلام شناسی" نیز بروشنی، این واقعیت را بازگو می کند که شیوهٔ ناسزاگوئی، دشنام و تحریف، شیوهٔ ایدئولوژیکِ این منادیان "اسلام راستین" و مدافعان "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بشمار می رود.

اینکه چرا پس از ۸ سال نظریه پردازان "اسلام راستین" اینک به بررسی و انتقاد کتاب "اسلام شناسی" نشسته اند، خود سئوالی است قابلِ طرح و بررسی، اما هر خوانندهٔ آزاداندیشی انتظار داشت که متولیان و کلیدداران گنجینهٔ "اسلام راستین" پس از ۸ سال تفکر در محتوای کتاب کوچک "اسلام شناسی"، اینک پاسخی متین، مسئولانه و جامع ارائه و نمایند.

پس از ۸ سال اینک، گوئی که ناگهان، رهبران سازمان مجاهدین دشمن واقعی خویش را در عرصهٔ ایدئولوژیک یافته اند و از این رو کوشیده اند تا در یک کارزار قلمی ـ تبلیغاتی، این "دشمن خطرناک" را سرکوب یا به اصطلاح "بی اعتبار" نمایند، هم از این رو است که انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین، در حقیقت، واکنش خشم آلود و

---

۱ ـ نگاه کنید به: جزمیت فلسفهٔ حزبی (نقدی بر اسلام در ایران پطروشفسکی)، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ش.

شتابزدهٔ کسانی است که کتاب کوچک "اسلام شناسی" بنیاد نظرات و تئوری های آنان را نقش بر آب کرده است، انتقاداتی که تهمت و تحریف، مغلطه و سستی استدلال، فرار از پاسخ به بحث های اساسی، حاشیه پردازی های ترحم انگیز در بارهٔ حضرت محمد و علی، بی صداقتی در نقل کامل منابع تاریخی کتاب "اسلام شناسی" و خصوصاً: عمده کردن چند اشتباه و غلط چاپی، از وجوه مشخصهٔ آنست[1].

این نوشته ها، در عین حال، خمینیسمی را که در ذات ایدئولوژی این سازمان نهفته و پنهان است، بار دیگر، به معرض نمایش می گذارد:

خرقه پوشی من از غایتِ دینداری نیست

جامه ای بر سرِ صد عیبِ نهان پوشیدم

ما، خواندن دقیق این به اصطلاح انتقادات را به همهٔ کسانی که می خواهند در بارهٔ ضعف استدلال و تزلزل کامل تئوریک و همچنین: مهارت در پنهان کردن این ضعف ها و تزلزل ها در لفافهٔ "انتقادات فاضلانه"، تصور روشنی داشته باشند، صمیمانه توصیه می کنیم...

پاسخ به انتقادات آقای ورداسبی، فرصت مناسبی است تا بعضی از جنبه های اسلام را، که طی قرن ها در سرنوشت تاریخی و حیات اجتماعی ـ فرهنگی جامعهٔ ما نقش اساسی داشته است، مطالعه و بررسی نمائیم. بقول حافظ:

---

۱ – بی جهت نیست که آقای ورداسبی، بدون مقدمه و ارائهٔ یک بحث تئوریک ـ تاریخی، همین اشتباهات و غلط های چاپی را، که در نوشته های خود ایشان نیز فراوان است، در اولین مقاله و در اولین صفحات، به رخ خوانندگان کشیده اند تا بدینوسیله به اصطلاح "اقوال ساختگی و استنادات جعلی کتاب اسلام شناسی" را اثبات نمایند!

شد آن که اهلِ نظر بر کناره می‌رفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها
که از نهفتن آن، دیگِ سینه می‌زد جوش

برای ما بسیار خوشحال کننده خواهد بود که پاسخ آقای ورداسبی را (اگر اساساً پاسخی بدنبال باشد) در صفحات همین نشریه (مجاهد) مطالعه نمائیم چرا که معتقدیم در پرتو اینگونه بحث ها است که حقیقت آشکار خواهد شد. بقول حافظ:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
آنکس که عرضِ شعبده با اهلِ راز کرد

* *

انتقادات آقای ورداسبی فاقد یک نظم منطقی و اساساً دارای تناقضات درونی است، بعنوان مثال: ایشان، ابتداء ما را به "عدم اتکاء به متون اصلی و استفاده از منابع ناموثّق و غیرمعتبر" متهم کرده اند، اما، در یک سطر بعد، این ادعای خود را نقض کرده و ما را به "برخورد غیرعلمی با اسناد تاریخی و متون معتبر و دست اول" متهم نموده اند[۱].

این تناقض گوئی، چنانکه گفته ایم، ناشی از شتابزدگی و فقدان یک نظم منطقی در ارائهٔ بحث و انتقاد می‌باشد (ما، موارد دیگری از این تناقضات را در بحث های آیندهٔ خود نشان خواهیم داد). بنابراین و با توجه به تنوع مسائل و مطالب ارائه شده، ما ناگزیریم که پاسخ به انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین را بطور مشخص و مورد به

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ٢٦٦، ص ۱۷؛ ماهنامهٔ راه آزادی، شمارهٔ ۵، ص ۳۷.

مورد، در زیر بیاوریم تا خوانندگان علاقمند دقیقاً بحث را دنبال کرده و از غلطیدن به مغلطه های رایج، دور و در امان بمانند.

۱ ـ آقای ورداسبی مدعی هستند:

"کتاب اسلام شناسی... اخیراً در خارج از کشور تجدید چاپ شده است... مؤلف (میرفطروس) این نقطه نظر را القاء می کند که اسلام راستین و اصیل همان اسلام اموی و صفوی یعنی اسلام نبوی و علوی است و به تبع و بی تردید، هیچ تفاوت و تمایزی میان اسلام خمینی و اسلام مجاهدین وجود ندارد"[۱].

گذشته از ضعف انشائیِ این عبارت به اصطلاح "فارسی"، همه میدانند که برخلاف ادعای آقای ورداسبی، کتاب "اسلام شناسی" نه اخیراً، بلکه ۸ سال پیش در ایران منتشر شده و ۳ سال پیش نیز در خارج از کشور تجدید چاپ شده است.

همچنین، ما هیچ کوششی در القاء "اینهمانی" بین اسلام خمینی و اسلام مجاهدین بکار نبرده ایم، اما عمیقاً معتقدیم (و حاضریم در یک بحث تئوریک نشان دهیم) که "اسلام نبوی" و "تشیع علوی" همین تشیّع و اسلامی است که در ایران، امروزه، آیت اللّه خمینی آنرا نمایندگی و اِعمال می کند.

بحث در وجوه افتراق "اسلام خمینی" و "اسلام مجاهدین" و بررسی وجوه اشتراک آنها (خصوصاً در حوزهٔ آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی) بحث و بررسی مفصلی است که فکر میکنیم صفحات نشریهٔ "مجاهد" جای آن نیست (و اگر هست، ما کاملاً آماده برای

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۱؛ راه آزادی، شمارهٔ ۵، ص ۳۷.

آغاز و ارائهٔ این بحث هستیم). ما، این مسائل را در کتاب "ملاحظاتی در تاریخ ایران" مطالعه و بررسی خواهیم کرد[1].

۲ ـ آقای ورداسبی ضمن منّت گزاری بر ما ـ و خصوصاً بر خوانندگان علاقمند ـ تأکید کرده اند که "بدلیل الزامات مرحله ای انقلاب، مطالب و شواهد و دلایل بسیاری را ناگفته میگذاریم و میگذریم..."

چنین منّت گزاری و "گشاده دستیِ فاضلانه" ای از آقای ورداسبی ـ که حتی کوچکترین اشتباه چاپی کتاب "اسلام شناسی" را ناگفته نگذاشته اند ـ بسیار شگفت است. همچنین، ما بدرستی نمیدانیم که منظور ایشان از "الزامات مرحله ای انقلاب" چیست؟ بهمین جهت است که انتظار داریم در این شرایط حساس تاریخی و در بستر آگاهی و هوشیاریِ بدست آمده از ۸ سال حکومت خونین اسلامی در ایران، آقای ورداسبی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین"، با طرح یک بحث آزاد و اساسی، یکبار و برای همیشه به ابهامات و آشفته فکری های موجود در بارهٔ انواع "اسلام راستین" و "تشیع انقلابی" خاتمه دهند:

ـ ما باید نشان دهیم که "اسلام خمینی" حقانیّت و مشروعیّت خود را از کدام منابع قرآنی و اسلامی میِ گیرد؟

ـ ما باید نشان دهیم که "اسلام نبوی" و "تشیع علوی" (نه براساس تفسیرهای دلخواه روشنفکران مذهبی) بلکه براساس قرآن و عملکردهای حضرت محمد و علی چگونه بوده است؟

---

۱ ـ این کتاب مدتی پیش منتشر شده است. نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، چاپ سوم، صص ۱۰٦ ـ ۱۵۳.

ـ ما باید نشان دهیم که وجوه اشتراک یا افتراق "اسلام خمینی" با انواع دیگر "اسلام راستین" (از مطهری و شریعتی تا طالقانی و مجاهدین) در چیست؟

ـ ما باید نشان دهیم که براساس چه شرایط اجتماعی ـ سیاسی و بر شالودهٔ کدام پیوند یا سازش طبقاتی، حکومت اسلامی پس از مرگ حضرت محمد به ابوبکرها و عثمان ها رسید و اساساً این افراد (که دکتر شریعتی و آقای ورداسبی آنان را "تجسّم اشرافیت" و "دژ استوار ارتجاع" نامیده اند) چه نقشی در ایجاد اسلام و استقرار حاکمیت سیاسی ـ مذهبی محمد داشتند؟

ـ ما باید نشان دهیم که اسلام با چه سرکوب و خشونتی وارد ایران شد و اساساً "اسلامیّت جامعه ایرانی" چقدر واقعیت دارد و این "اسلامیّت" با چه بهاء خونین و گزافی نصیب جامعه ایران شده است؟

ـ ما باید نشان دهیم که در میان همهٔ کشورهای سنّی مذهب، چرا و به چه دلایل تاریخی و سیاسی ـ اجتماعی، کشور ما بعنوان تنها کشور شیعه مذهب دنیا باقی ماند؟ و...

بنظر ما پاسخ به این مسائل از جمله، پاسخ به "الزامات مرحله ای انقلاب" است. ما معتقدیم که جدائی از اخلاق و اسلام خمینیستی تنها و تنها در روند یک مبارزهٔ معرفتی و اجتماعی بدست می‌آید و بهمین جهت از آقای ورداسبی و سازمان مجاهدین انتظار داشتیم تا بجای خزیدن در لاک فروتنی های کاذب و "منّت گزاری های فاضلانه"، با آغاز یک بحث آزاد، در ارتقاء آگاهی های جامعه نسبت به تاریخ اسلام بکوشند.

۳ ـ ما در بارهٔ برگشتن از اسلام (ارتداد) اکثریت قبایل عرب، بلافاصله پس از مرگ محمد و سرکوب توده های مرتد بوسیلهٔ ابوبکر و دیگر خلفای اسلامی، به نقل از "تاریخ طبری" و "اصول کافی" یادآور شدیم:

"ابوبکر و حضرت علی فرمان دادند تا: "هر که از دین برگشته باشد با شمشیر گردن زنند و در آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند".

آقای ورداسبی ضمن اشتباه در استناد به صفحهٔ کتاب، انتقاد کرده اند:

"در هیچ یک از نسخه های تاریخ طبری و اصول کافی، این مطلب دیده نمی شود. به بیان دیگر در منابع مزبور هرگز نیامده است که شخص علی چنین دستوری داده باشد."[1]

اولاً: آقای ورداسبی، عمداً نام ابوبکر را حذف کرده اند، در حالیکه صفحات استنادی ما به "تاریخ طبری" (ج ٤، صص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱٤۰۷ و ۱٤۱۰) اساساً مستند به فرمان ابوبکر بوده است.

ثانیاً: با رجوع به "تاریخ طبری" درمی یابیم که برخلاف ادعای آقای ورداسبی، حضرت علی نیز بصراحت فرمان داد: "کشتن مردان و اسیر کردن زنان فقط در بارهٔ آنانی که از دین برگشته اند و کافر شده اند روا است"[2].

براساس این فرمان بود که معقل بن قیس (سردار علی) به حضرت نوشت: "هر که مرتد بود گفتیم به مسلمانی باز آید وگرنه او را

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷.
۲ ـ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲٤۲۰.

خواهیم کشت"[۱].

چنین سیاستی در حقیقت از احکام اساسی فقه اسلامی در بارهٔ مرتد است که نه تنها در بارهٔ برگشتن افراد از اسلام، بلکه حتی در بارهٔ کسانی که به پیغمبر اسلام، دشنام می دهند نیز قابل اجراء است[۲].

٤ ـ آقای ورداسبی نوشته اند:

(مؤلف اسلام شناسی) "برای آنکه نشان دهد که برخلاف ادعای قرآن، پیامبر اسلام علاوه بر سواد خواندن، سواد نوشتن هم داشته است از طبری (ج ۳، ص ۱۱۲۵) نقل میکند که متن صلحنامهٔ حدیبیه را خودِ پیغمبر اسلام نوشت... آنچه به طبری نسبت میدهد نادرست و نقیض مطلب درست است"[۳].

در این باره ما، باز هم به "تاریخ طبری" مراجعه کردیم. طبری مشخصاً در بارهٔ نوشتن حضرت محمد تأکید می کند:

"پیغمبر، صلحنامه را بگرفت و کلمهٔ محمد را بجای پیغمبر خدا نوشت"[٤].

ابن عباس گوید:

"چون بیماری پیغمبر سخت شد، گفت: لوازم بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید"[۵].

در "صحیح" بخاری و مسلم نیز آمده است که: چون پیغمبر را

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٦، ص ٦٦٥.
۲ ـ نگاه کنید به: صحیح الکافی، ج ۳، باب حدّالمرتد، صص ۳۲٤ و۳۲۵.
۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۸.
٤ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۵.
۵ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۱۳۲۰.

مرگ فرا رسید، فرمود: "دوات و کاغذی بیاورید تا نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید"[۱].

از امام جعفر صادق پرسیدند که چرا پیغمبر، "اُمّی" نامیده شده است؟ امام پرسید: مردم در این باره چه می گویند؟ پرسنده توضیح داد که مردم، علت این تسمیه را عدم آشنائی پیغمبر با نوشتن می دانند. امام پاسخ داد: "دروغ گفتند، لعنت خدای بر ایشان باد! چگونه ممکن است پیامبر بتواند چیزی را به مردم بیاموزد که خود نمی خواند و نمی نوشت. سوگند به خدا، پیامبر خدا به ۷۲ یا به ۷۳ زبان می خواند و می نوشت. او را اُمّی گفتند چون از مردم مکه بود و مکه از امهات قری بود"[۲].

ابن خلدون، ضمن تأکید بر اینکه: "محمد متن صلحنامه را از علی گرفت و نوشت: محمدبن عبدالله" یادآور میشود که: "از این نوشتن، تردیدهائی در ذهن تو (خواننده) پدید نیاید (زیرا) عده ای ایراد می کنند که این نوشتن به معجزهٔ (اُمّی بودن) او لطمه می زند". بنظر ابن خلدون: "نوشتن این عبارت، خود یکی از معجزات اوست"[۳]!

امین عاملی (عالِم بزرگ شیعی) نیز تأکید می کند:

"آن کسانی که نگذاشتند رسول خدا در مورد خلافت چیزی بنویسد، همان کسانی هستند که..."[٤]

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲٦۱.

۲ ـ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۲۰؛ علل سرایع، شیخ صدوق، صص ۵۲ ـ ۵۳؛ بصائرالدرجات، محمدبن حسن صفار، ص ٦۲ به نقل از مقالهٔ "امی"، دکتر عبدالامیر سلیم، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ ۱۰۱، صص ۳۵ ـ ٤۵.

۳ ـ العبر، ج ۱، ص ٤۳۱.

٤ ـ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲٦۳.

مجموعهٔ این اسناد و مدارک و دهها مأخذ دیگر نشان می دهد که حضرت محمد نه تنها "امی" (بیسواد) نبوده، بلکه آدمی آگاه و بافرهنگ بوده است.

۵ ـ آقای ورداسبی نوشته اند:

"مؤلف اسلام شناسی، از طبری نقل میکند که عمر در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در مورد صلح حدیبیه گفت: "و ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیه"، ایضاً این استناد نیز جعلی است و طبری همچو چیزی ننوشته و چنین مطلبی را به عمر نسبت نداده است"[۱].

نگاهی به کتاب "اسلام شناسی"، بخوبی نشان میدهد که اولاً: استناد کلی ما هم به کتاب "تاریخ طبری"، و هم به "تاریخ سیاسی اسلام" بوده است و ثانیاً: آقای ورداسبی منبع دیگر (تاریخ سیاسی اسلام) را، عمداً حذف کرده اند. با اینحال، برای اینکه درجهٔ صداقت و امانت علمی آقای ورداسبی را بیشتر بشناسیم، ما، بار دیگر، به هر دو کتاب فوق مراجعه کردیم:

طبری در بارهٔ صلح حدیبیه و شک و تردید عمر در پیغمبری محمد می نویسد:

> "یاران پیغمبر چون دیدند که کار صلح و بازگشت افتاد و پیغمبر، بسیار تحمل کرد، سخت آشفته شدند و چیزی نمانده بود که به خطر کفر افتند. عمربن خطاب برجست و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر مگر او (محمد) پیغمبر خدا نیست؟ ابوبکر گفت: ای عمر! مطیع وی باش! من شهادت میدهم که

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷.

او پیغمبر خدا است... آنگاه عمر پیش پیغمبر آمد و گفت:
مگر تو پیغمبر خدا نیستی؟ پیغمبر گفت: چرا! من بنده و
فرستادهٔ خدایم و خلاف فرمان وی نکنم...»[۱].

مؤلف "تاریخ سیاسی اسلام"، بروشنی تأکید می کند:

"عمر پیش از مرگ حضرت محمد، پیغمبر را به جنون و هذیان متهم ساخت و در پیغمبریِ محمد شک کرد بطوریکه در صلح حدیبیه گفت: و ما شککت فی نبوةِ محمد قطّ کشکی یوم الحدیبیه"[۲].

۶ ـ آقای ورداسبی نوشته اند:

مؤلف اسلام شناسی از تاریخ طبری (ج ٤، ص ۱۳۳٦) و فِرق الشیعهٔ نوبختی (ص ٤۳) نقل میکند که: "پس از بیعت علی با ابوبکر، او (ابوبکر) سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خود ناراضی هستند، میتوانند بیعت خود را با او بر هم بزنند. علی در مسجد از جای خود بلند شد و خطاب به ابوبکر گفت: ما بیعت خود را با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز، مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در ادارهٔ امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟... من (ابوذر ورداسبی) کتاب فرق الشیعه را سطر به سطر و مکرّر در مکرّر خواندم و این روایت تاریخی! را پیدا نکردم... طبری نیز در تاریخ خود چنین گزارش دروغی را ضبط نکرده است"[۳].

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۲۲ و۱۱۲۳ و۱۱۲٤.
۲ ـ تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۲۳.
۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷.

اولاً: ما مسئله فوق را، اساساً از صفحه ٤٣ کتاب "فِرَق الشیعه" نقل نکرده ایم و ایشان در استناد به کتاب ما، باز هم، دچار اشتباه شده اند (همان اشتباهی که آقای ورداسبی به سبب آن ما را به "اقوال ساختگی و استنادات جعلی" متهم کرده اند!).

ثانیاً: با مراجعه به کتاب "فرق الشیعه نوبختی"[1] عین عبارت فوق (مندرج در کتاب اسلام شناسی) را، کاملاً و تماماً، می خوانیم و یکبار دیگر از آنهمه "صداقت" و "شهامت" آقای ورداسبی دچار شگفتی و حیرت میشویم.

ثالثاً: درک ایشان از مندرجات "تاریخ طبری"، مغشوش، مغلوط و نادرست است، زیرا چنانکه در کتاب "اسلام شناسی" یادآور شدیم: "خودداری ٤٠ روزهٔ حضرت علی برای بیعت با ابوبکر، اساساً، بخاطر زنش (فاطمه) بود که در مورد تصرف زمین های فدک با ابوبکر اختلاف داشت" همین مسئله را طبری در صفحهٔ مورد استناد آقای ورداسبی (ص ١٣٣٥، ج ٤) آورده که ضمن آن، حضرت علی بر شایستگی و برتری ابوبکر برای خلافت تأکید می کند. طبری می نویسد:

> "علی برخاست و آنگاه (خطاب به ابوبکر) گفت:
> بازماندن ما از بیعت تو از این رو نیست که فضل (برتری) ترا انکار کنیم یا خیری را که خدا سوی تو رانده به دیدهٔ حسد می نگریم، ولی ما را در این کار حقی بود که ما را ندیده گرفتید. و چون علی ساکت شد، ابوبکر گفت: بخدا خویشاوندان پیغمبر خدا را از رعایت خویشاوندان خود بیشتر دوست دارم، در بارهٔ (مصادرهٔ) این اموال (یعنی اراضی فَدَک) که میان

---

۱ ـ انتشارات بنیاد فرهنگ، به خامهٔ محمد جواد مشکور، صفحهٔ چهل و دو.

من و شما اختلاف است، نیّت خیر داشتم (زیرا) شنیدم که پیغمبر خدا می گفت: از ما ارث نمی برند. پس از آن، علی برخاست و از حق و فضیلت و سابقهٔ ابوبکر سخن آورد و پیش رفت و با او بیعت کرد... ابوسفیان به علی گفت: چرا این کار (خلافت) در کوچکترین طایفهٔ قریش باشد، بخدا اگر خواهی، مدینه را بر ضد ابوبکر از اسب و مرد، پُر میکنم. اما علی گفت: ای ابوسفیان! ابوبکر شایستهٔ این کار (خلافت) بود.»[۱]

ملاحظه میشود که آقای ورداسبی، باز هم دروغ گفته و گزارش طبری را بدلخواه خود برداشت کرده اند!

۷ ـ در کتاب "اسلام شناسی" ما یادآور شدیم که بعد از واقعهٔ سقیفه، حضرت علی برای کسب مقام خلافت تلاش های بسیار کرد، با اینحال تعداد مسلمانانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، اقلیت انگشت شماری بودند و آن عده که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر بودند![۲]

آقای ورداسبی ادعا کرده اند:

"اولاً قید علامت تعجب در اینجا بی معنا است و موضوعیّتی ندارد. ثانیاً: نه در فرق الشیعهٔ نوبختی از این روایت اثری دیده می شود و نه در تاریخ یعقوبی از آن خبری! ولی نقیض آن، هم در فرق الشیعه به چشم میخورد و هم در تاریخ یعقوبی"[۳].

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳٦. کلمات داخل پرانتز از ما است.
۲ ـ بنقل از: فرق الشیعه نوبختی، ص چهل و سه؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٥۲٤.
۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷.

توضیحاً یادآور می شویم که: ذکر علامت تعجب، در تعداد انگشت شمار افرادی که با حضرت علی بیعت کردند، نه تنها بی معنا نیست بلکه اساساً لازم و ضروری است، زیرا با توجه به یکی از اساسی ترین اعتقادات شیعه (یعنی: "ولایت" و انتخاب علی به جانشینی پیغمبر در غدیر خم) و با توجه به اینکه محققان شیعه بر پایگاه مردمی حضرت علی تأکید می کنند، رأی دادن تنها ۷ یا ۱۰ نفر از نزدیک ترین یاران پیغمبر به علی، ضمن اینکه جانشینی علی در غدیر خم را اساساً تکذیب می کند، در عین حال نشان دهندهٔ فقدان پایگاه اجتماعی حضرت علی در میام مردم میباشد.

آقای ورداسبی ادعا کرده اند که: "نقیض آن (یعنی رأی افراد بیشماری به حضرت علی برای جانشینی محمد) هم در فرق الشیعه بچشم میخورد و هم در تاریخ یعقوبی".

ایشان، ایکاش، صفحات مورد ادعای خود را ذکر می کردند تا خوانندگان علاقمند با مراجعه به آن ها به "نقیض" نوشته های کتاب "اسلام شناسی" آشنا شوند زیرا ما هر قدر صفحات دو کتاب مذکور را ورق زدیم از این "نقیض"! چیزی ندیدیم بلکه با مطالعه دقیق تر کتاب "فرق الشیعه" (ص چهل وسه) و "تاریخ یعقوبی" (ج ۱، ص ٥٢٤) به جعل و دروغگوئی آقای ورداسبی واقف تر شدیم زیرا هر دو کتاب فوق، بروشنی، تعداد افرادی را که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند، فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر نوشته اند و یعقوبی (در صفحه ٥٢٤) حتی اسامی این ۱۰ نفر را، یک به یک، ذکر کرده است. بنابراین، بقول صائب تبریزی:

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه بین

تهمت آلوده دامانی به جام باده نیست!

۸ ـ ما طی یک نقل قول کلی و آزاد اشاره کردیم که مورخین، رقم ثروت عبدالرحمن بن عوف را هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، ۵ هزار برده و یک چهارم میراث او را بالغ بر ۸٤ هزار دینار ذکر کرده اند[۱].

آقای ورداسبی به مصداق شعر "چو غَرَض آمد، هنر پوشیده شد" بدون کمترین اشاره ای به درستی کلیت این نقل قول آزاد، تنها به تعداد ۵ هزار برده اشاره کرده و یادآور شده اند که: "نه در مروج الذهب مسعودی چنین مطلبی وجود دارد و نه در مقدمهٔ ابن خلدون".

عبدالرحمن بن عوف از بازرگانان قریش و از یاران و نزدیکان حضرت محمد بشمار می رفت. او بازرگان ثروتمندی بود که در طلب سود بیشتر، فعالیت می کرد بطوریکه در بارهٔ خود می گفت:

"سنگی برنمی دارم مگر آنکه بدانم طلا و نقره ای در زیر آنست"[۲].

با چنین فلسفه ای، در آغاز دعوت محمد، عبدالرحمن بن عوف از اولین کسانی بود که اسلام پذیرفت و برای تقویت و گسترش اسلام و تحکیم قدرت سیاسی ـ مذهبی حضرت محمد، امکانات مالی و اجتماعی خود را در اختیار پیغمبر گذاشت.

برخلاف نظر آقای ورداسبی و دکتر حبیب الله پایدار و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" (مبنی بر ضبط اموال و اراضی اشراف توسط پیغمبر، عبدالرحمن بن عوف مانند دیگر اشراف و بازرگانان مکه و مدینه، بعد از اسلام نیز منزلت و موقعیت طبقاتی خویش را حفظ

---

۱ ـ مروج الذّهب، ج ۱، ص ۶۹۰؛ مقدمه: ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۹۲.
۲ ـ فتنة الکبری، طه حسین، به نقل از: راه حسین، احمد رضائی، ص ۱۲.

کرد بطوریکه بقول مورخین: "تجارتی وسیع داشت". دکتر علی شریعتی نیز از عبدالرحمن بن عوف بعنوان "قارون امّت اسلام" نام می برد که نفوذ خانوادگی و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت تا پس از اسلام در میان اعراب حفظ کرده بود[۱].

در مورد تعداد بردگان عبدالرحمن بن عوف (که مورد انتقاد آقای ورداسبی است) ما بجای مراجعه به متون و منابع تاریخی، خصوصاً به کتاب "راه حسین" نوشتهٔ مجاهد شهید احمد رضائی استناد می کنیم تا بار دیگر از طرف آقای ورداسبی و سازمان مجاهدین متهم به جعل و تحریف نگردیم. احمد رضائی تأکید می کند:

"عبدالرحمن عوف هزار شتر، ده هزار برده و چهل هزار دینار (معادل ۱۶۰ کیلو طلا) نقد داشت"[۲].

۹ ـ در مورد توسعهٔ زمینداری و پیدایش اجاره و مزارعه در جامعهٔ عربستان، آقای ورداسبی در اولین مقالهٔ خود[۳] کوشیده اند تا نظرات ما را نفی و انکار نمایند و پیدایش اسلام و ظهور حضرت محمد را پدیده ای جدا از شرایط مادی جامعهٔ عربستان بشمار آورند، اما در بخش چهارم انتقادات خود، بار دیگر، به تناقض گوئی افتاده و نظرات ما را بروشنی، تأئید کرده اند:

"همانطور که گفتیم: آب و زمین دو منبع اصلی قدرت و ثروت اشرافیت بود و اشراف... قطعات زمین را به کشاورزان اجاره می دادند.

---

۱ ـ فاسطین، مارقین و... ص ۳۱۹، مجموعهٔ آثار ۲۶.
۲ ـ راه حسین، ص ۱۰، به نقل از تاریخ ویل دورانت، ج ٤، ص ٦٠.
۳ ـ مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

پدیدهٔ اجاره و استجارهٔ زمین، روش اصلی استثمار بود و زارع، زمین را به خاطر ثلث، ربع، سدس و یا ثمن زراعت میکرد"[1].

با اینحال، آقای ورداسبی با آوردن شواهدی کوشیده اند تا ثابت کنند که "اقدامات اقتصادی حضرت محمد در نفی اجاره بندی و پدیدهٔ مزارعه بوده است".

ما، در کتاب خود با استناد به مدارک تاریخی نشان دادیم که حضرت محمد و یاران نزدیک او، املاک و اراضی خود را به اجاره و مزارعه واگذار می کردند[2].

گفتنی است، احادیثی که شکل یا اشکالی از اجارهٔ زمین را ممنوع می کنند (مانند احادیث استنادی آقای ورداسبی) هیچگاه اکیداً قصد ممنوعیتِ زمینداری بزرگ را ندارند، این ممنوعیت ها به عنصر عدم اطمینانی بازمی گردد که غالباً در اجارهٔ زمین، به ازای سهم معینی از محصول، وجود دارد. بقول ماکسیم رودنسون (اسلام شناس برجستهٔ فرانسوی): "فقها بخوبی می دانستند که شخص پیغمبر و جانشینان و یاران قابل احترام او، خود، زمین شان را به اِزای درآمد واگذار میکردند"[3].

۱۰ ـ در زیرنویس صفحهٔ ۳۶ کتاب "اسلام شناسی" ما با

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۸٤، ص۳۰؛ راه آزادی، شماره ۱۰، ص ۳۸.

۲ ـ نگاه کنید به: کتاب الخراج، ابویوسف، ص ۹۸؛ کتاب الخراج، یحیی بن آدم، صص ۳۳ و۳۵ و۹۹ و۱۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱٤۹ و۱۱۵٤ ـ ۱۱۵۵؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ٤۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ بحرالفواید، صص ۱٦۰ ـ ۱٦۱.

۳ ـ اسلام و سرمایه داری، ص ٤۳.

استناد به کتب تاریخی اشاره کرده ایم که: حضرت محمد بهنگام ازدواج با عایشه (دختر ابوبکر) ٤٥ ساله بود در حالیکه عایشه فقط ٦ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانهٔ پدرش عروسکی به خانه شوهر می برد[۱].

آقای ورداسبی از منابع مذکور، فقط به "تاریخ طبری" مراجعه کرده و عمداً دو مرجع دیگر را نادیده گرفته اند تا باز هم، با شهامت و صداقت! بگویند: "در تاریخ طبری ذکری از این موضوع نرفته و نقل قول مجعول است".

توسل به اینگونه شیوه های ناسالم و ناصادقانه توسط کسانی که بنیاد نظرات خود را با مستندات کتاب کوچک "اسلام شناسی" بر باد رفته می بینند، البته طبیعی است. اما، ما، بار دیگر، به منابع مورد استناد خود مراجعه کردیم و دیدیم که آقای ورداسبی، باز هم دروغ گفته اند، چرا که طبری بروشنی مینویسد:

"ازدواج (محمد) با عایشه سه سال پیش از هجرت بود و عایشه در آن وقت ٦ ساله و بقولی ۷ ساله بود"[۲].

طبری در جای دیگر می نویسد که عایشه گفت:

"روزی پیغمبر به خانهٔ ما آمد... من در ننوئی بودم و باد می خوردم، مادرم مرا از ننو پائین آورد... و صورتم را با آب شست. آنگاه (مادرم) مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شدم. آنگاه بدرون رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود... و مردم و زنان

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۲؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.
۲ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳۰.

برفتند و پیغمبر در خانه ام با من زفاف کـرد... مـن آنوقـت ۷ سال داشتم..."[1]

فیلیپ حیتی[2] و حسن ابراهیم حسـن نـیز، بـا اسـتناد بـه "تاریـخ طبری" تأکید می کنند:

"عایشه (بهنگام ازدواج با محمد) ٦ یا ۷ سال داشت، بطوریکه از خانهٔ پدرش عروسکی به خانهٔ شوهر می برد"[3].

۱۱ ـ ما ضمن تأکید بر طغیان و اعتراض مردم و ارتداد آنها از اسلام بلافاصله پس از مـرگ پیغمبـر و بـا اشـاره بـه سـرکوب شورشـیان بوسیلهٔ ابوبکر، عمر، عثمان و علی یادآور شدیم:

"دوران حکومت عمر آنچنان سـخت و پرخشـونت بـود کـه کسـی جرئت کوچکترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شـکنجه و سـرکوب کسانی که به اسلام و آیات قرآن اعتراض یا تردید داشتند، رواج فـراوان داشت بطوریکه در زمان عمر، حتی گفتگو از تفسیر قرآن نیز ناروا بود. او معتقد بود که: مجادله در بارهٔ قرآن کفر است".[4]

آقای ورداسبی ادعا کرده اند:

"اولاً: مقدمـهٔ ابوالقاسـم پاینـده بـر نهـج الفصاحـه جمعـاً ۱۶۷ صفحه است و علیهذا دانسته نیست که صفحهٔ ۲۷۸ از کجا آمده اسـت؟ ثانیاً: اصل نقل قـول غـیرواقعی و نادرسـت اسـت و آقـای اسلامشـناس (یعنی میرفطروس) با تکیه بر ذهنـیات خـود آنـرا سـاخته و بـه پاینـده

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۲.

2 – Philip Hitti.

۳ – تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

٤ ـ نهج الفصاحه، حضرت محمد، ص ۸٦، مقدمهٔ ابوالقاسم پاینده، و ص ۲۷۸.

منسوب داشته است. ثالثاً: حداقل در این گونه مسائل، حرف امثال پاینده ملاک و مستند تحقیق بشمار نمی‌تواند آمد. رابعاً: هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمر سخن از بحث و اعتراض و ایرادهائی که در قرن دوم و سوم و دوران متقدم خلافت عباسی درگرفت، بمیان آمده باشد، چه رسد به آن که سرکوب و شکنجهٔ معترضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشته باشد. از همهٔ این ها بگذریم، این سئوال مطرح است که چرا عمل فلان یا بهمان کس را باید به حساب پیغمبر اسلام گذاشت... آیا انصاف و شرف علمی چنین حکم می کند یا تفکر خرده کالائی و منافع اپورتونیستی؟"[1]

ما نمی خواهیم با استناد به مدارک تاریخی، دوران سیاه حکومت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را در اینجا بازگو نمائیم و نیز نمی خواهیم که در چگونگی و ترکیب عبارات به اصطلاح "فارسی" آقای ورداسبی سخنی بگوئیم، اما در خصوص مضمون انتقادات ایشان، مختصراً یادآور می شویم:

اولاً: کتاب "نهج الفصاحه" دارای ۷۰۰ صفحه است و هر خوانندهٔ منصفی با مراجعه به صفحهٔ ۲۷۸ جملهٔ معروف "مجادله در بارهٔ قرآن کفر است" را (که اساساً متعلق به حضرت محمد می باشد) خواهد یافت و باز هم از خود خواهد پرسید که: دیدگان "حق بین" آقای ورداسبی چرا استناد درست مؤلف "اسلام شناسی" را ندیده اند؟

ثانیاً: با مراجعه به صفحهٔ ۸۶ کتاب "نهج الفصاحه"، ملاحظه می کنیم که نقل قول کلی فوق نه تنها واقعی و درست است بلکه بر

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

مستندات و روایات کسانی چون واقدی، دارمی و...، تکیه دارد[۱].

ثالثاً: کسانی که دستی در کار تاریخ ایران و اسلام دارند، می دانند که استاد ابوالقاسم پاینده ضمن اینکه یکی از مترجمان معروف و معتبر متون تاریخی است، در عین حال یکی از شیفتگان اسلام نیز می باشند[۲]. پاینده، همچنین از مؤلفینی است که کتاب های متعددی در تاریخ اسلام و تشیع نوشته است که از آنجمله می توان از کتاب معروف "علی، ابرمرد تاریخ" نام برد.

با اینهمه آقای ورداسبی توضیح نمی دهند که چرا "در این گونه مسائل (مسائل تاریخ اسلام) حرف امثال پاینده، ملاک و مستند تحقیق نیست"، در حالیکه آقای ورداسبی، خود، در کتاب مستطاب "نقدی بر اسلام در ایران پطروشفسکی"، بارها به ترجمه ها و تألیفات ابوالقاسم پاینده (از جمله به کتاب: "علی، اَبَرمردِ تاریخ") استناد کرده اند[۳]. پرسیدنی است که علت این دوگانگی (یا دورویی) در استفاده از متون و منابع تحقیقی چیست؟

آقای ورداسبی، بخوبی می دانند که نوشته های پاینده مستند به اسناد تاریخی (از جمله صحیح بخاری، شرح نهج البلاغهٔ ابن الحدید، سنن دارمی، الطبقات الکبیر واقدی و...) می باشد و همهٔ این منابع بعنوان منابع معتبر، بارها، مورد استفاده و استناد خود آقای ورداسبی قرار گرفته اند. بنابراین شایسته نیست که ایشان، صرفاً برای توجیه درماندگی و تناقضات خویش، در بارهٔ آقای پاینده آنگونه داوری

---

۱ ـ نگاه کنید به نهج الفصاحه، مقدمهٔ مترجم، صص ۷۹ و۸۲ و۸۶.

۲ ـ نگاه کنید به: مقدمهٔ ستایش‌آمیز و بلند کتاب نهج الفصاحهٔ حضرت محمد.

۳ ـ نگاه کنید به: جزمیت فلسفهٔ حزبی، صص ۳۵ و ۱۴۸ ـ ۱۴۹ و ۲۶۴.

توهین‌آمیز نمایند، چرا که گفته اند:

سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زر، کم نشود

رابعاً: برخلاف پندار آقای ورداسبی، اسناد و مدارک تاریخی بروشنی گواهی میدهند که شک و تردید نسبت به آیات قرآن و بحث و انتقاد از چگونگی "وحی" و محتوای قرآن نه تنها از دوران خلافت عمر بلکه از آغاز ظهور محمد و در تمامت سالهای پیغمبری او وجود داشته است. این بحث ها و انتقادات آنچنان گسترده و آشکار بود که حتی در آیات قرآن نیز انعکاس یافته است، مثلاً در سورهٔ عمران (آیهٔ ۷) بروشنی تأکید می شود: "آنانی که دلی ناپاک دارند بدنبال آیات متشابه (آیاتی که معانی آنها روشن و آشکار نیستند) می روند تا آنها را موذیانه تأویل و تفسیر نمایند".

در سورهٔ انعام (آیهٔ ٦٨) به پیغمبر توصیه می شود که: "چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعنه زدن در آیات قرآن گفتگو می کنند، از آنان دوری گزین!"

در سوره های مدثر (آیهٔ ۳۱)، کهف (آیهٔ ۱) و فُصّلت (آیه های ۳ و٤٤) نیز اشاراتی به این امر شده است.

پرسش در بارهٔ محتوای قرآن و چگونگی جن و ملائکه، حتی به سئوال و پرسش در چگونگیِ خلقِ "خالق" (خدا) منتهی می شد بطوریکه به تصریح مسلم، بخاری و ابوداود: مردم از پیغمبر سئوال می کردند که "همه چیز را خدا آفریده، اما خدا را کی آفریده است؟".

این سئوالات آنچنان شایع بود که پیغمبر را خشمگین و عصبانی می ساخت بطوریکه محمد می گفت: "گذشتگان شما از کثرت سئوال به

گمراهی افتادند"[۱].

بحث در بارهٔ "قدر" (اعتقاد به اختیار انسان) نیز در زمان محمد رواج داشت بطوریکه روزی گروهی از مردم، نزدیک خانهٔ عایشه (زن محمد) در بارهٔ "قدر" گفتگو می کردند، پیغمبر بحث و گفتگوی آنها را شنید و خشمناک از خانه بیرون جست و گفت: "امت های گذشته نیز با اینگونه بحث ها، گمراه شدند"... بار دیگر پیغمبر به کسانی که در بارهٔ اختیار و ارادهٔ انسان بحث می کردند گفت: "گذشتگان شما از بحث در بارهٔ قدر بهلاکت افتادند، بشما دستور میدهم، بشما دستور میدهم که در این باب مشاجره نکنید"[۲].

در نزد محمد، قرآن، کتاب اولین و آخرین بشمار می رفت و بهمین جهت برای آن، ارزش و اهمیت اساسی قائل بود بطوریکه می گفت: "بهترین شما کسی است که قرآن را تعلیم گیرد و تعلیم دهد" زیرا که به اعتقاد حضرت محمد: "قرآن دوا است" و "مجادله در بارهٔ قرآن، کفر است"[۳].

تعصب محمد نسبت به قرآن آنچنان بود که روزی عمر صفحه ای از کتاب تورات را در دست داشت، پیغمبر از دیدن آن برآشفت و گفت: "آیا نیاوردم برای شما، بجای تورات، کتابی روشن و منزه (قرآن) که اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از آن نداشت"[٤].

اینگونه حساسیت ها در برخورد مسلمانان با کتب و فرهنگ اقوام

---

۱ ـ سنن، ابن ماجه، به نقل از: نهج الفصاحه، ص۵۰، مقدمهٔ پاینده.
۲ ـ اعلام الموقعین، صحیح ترمذی، به نقل از نهج الفصاحه.
۳ ـ نهج الفصاحه، حضرت محمد، صص ۲۷۸ و۳۱۹ و٤٤٨.
٤ ـ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ٤٣٦؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ص ۳۲.

دیگر، بی شک سیاست عملی خلفای آیندهٔ اسلام را نیز تعیین می کرد.

سیاست پرهیز از کافران (یعنی غیرمسلمانان) که در سراسر قرآن بر آن تکیه می شود، عاملی بود تا اعراب مسلمان از معاشرت و برخورد با اقوام و اندیشه های دیگر خودداری کنند و در نتیجه از تحول و تکامل فرهنگی محروم بمانند.

حضرت محمد بیم داشت که اگر نگارش علوم و فلسفه آغاز شود و آثار علمی و فلسفی ملت های متمدن همسایه به عربی ترجمه گردد و در دسترس مسلمانان قرار گیرد، بنیاد عقاید مذهبی اعراب مسلمان، سست و متزلزل شود، از این رو: وقتی سعیدالخدری از پیغمبر اجازه خواست تا به نوشتن علم بپردازد، محمد با تقاضای او مخالفت کرد[۱]. زیرا پیغمبر معتقد بود که: "گمراهی پیشینیان بواسطه نوشتن (علم) بوده است"[۲].

بطوریکه گفتیم: برای محمد، قرآن کتابی بود که علوم اولین و آخرین در آن مندرج است[۳]. این اعتقاد باعث می شد تا مسلمانان به جز قرآن، هر کتاب دیگری را فاقد ارزش بدانند و به آثار علمی و ذخائر فرهنگی ملل دیگر به دیدهٔ عناد و دشمنی بنگرند.

با این اعتقاد بود که اعراب مسلمان پس از حمله و تصرف کشورهای متمدن، بی درنگ بسوختن و نابود کردن ذخائر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند بطوریکه در فتح مصر، عمروبن عاص راجع به کتاب های گرانبهای کتابخانه های اسکندریه از عمر کسب

---

۱ ـ تاریخ علوم عقلی، ص ۳۳.

۲ ـ تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ٤۳٤.

۳ ـ لارطب و لایابس اِلا فی کتاب مبین = هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن نباشد: سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۹.

تکلیف کرد. عمر جواب نوشت: "اگر در آن کتاب ها مطالبی موافق کتاب خدا (قرآن) است، با وجود آن، ما را از این کتاب ها استغناء حاصل است، و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست، پس به نابود کردن آن کتابها، اقدام کن!"

به محض وصول این دستور، عمروعاص محصول تمدن و فرهنگ چند هزار سالهٔ یک ملت باستانی را به تون (آتشدان) حمام ها افکند آنچنانکه مدت ٦ ماه حمّام های مصر از سوختن این کتاب ها، گرم می شد[۱].

پس از فتح ایران نیز سعدبن ابی وقاص در مورد کتاب ها و رسالات کتابخانه های ایران از عمر دستور خواست. عمر به او نوشت: "آنها را در آب افکن!"... زیرا عمر نیز معتقد بود که با وجود قرآن، مسلمین را بهیچ کتاب دیگری احتیاج نیست[۲].

بدین ترتیب روشن می شود که برخلاف نظر آقای ورداسبی، عمر نیز که خلیفه ای خشن و آدمی عمیقاً سطحی اما بسیار متدین بود، همان سیاست حضرت محمد را در مخالفت با کتب و فرهنگ ملل بیگانه اجرا می کرد. او نیز نسبت به قرآن و آموزش آن شدیداً سختگیر بود و مخالفان و معترضین به اسلام و قرآن از شکنجه و آزار او در امان نبودند بطوریکه: "در زمان عمر، مردی بنام ضبیع به مدینه آمده بود و از متشابهات قرآن می پرسید، عمر کس فرستاد او را بیاورند. مقداری چوب خرما حاضر کرده بود. وقتی مرد بیامد، عمر چوبی

۱ ـ تاریخ علوم عقلی، ص ۳۳. یاقوت حموی تعداد حمام های مصر را در این زمان ٤ هزار ذکر کرده است که براساس آن می توان به تعداد کتاب های سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ٥، ص ۲٤۳.

۲ ـ تاریخ علوم عقلی، ص ۳٤.

برگرفت و او را بزد آنچنانکه سرش خونین شد. مـرد گفت: بس است! آنچه در سرِ من بود، بیرون برفت!"[۱]

عمر در آموزش و تعلیم قرآن به اعراب صحرانشـین، سـختگیری فراوانی داشت بطوریکه هر از گاهی کسـی را بـرای امتحـان آنـان می فرستاد و اگر اعراب صحرانشین بد امتحان می دادند، عمر آنهـا را می زد و در کتک زدن به آنها آنچنان خشونت می کـرد که گاهی مـردِ چادرنشین زیر شکنجه و شلاق می مُرد[۲].

به پیروی از عملکردهای حضرت محمد و سیاست های فرهنگی عمر و دیگر خلفای اسلامی بود که مثلاً وقتی ابومره کِندی کتابی از شام آورد و به ابن مسعود داد، او در آن نگاهی کرد و سپس طشتی پـر آب خواست و کتاب را در آن فرو برد و گفت: "اسلاف شما هلاک شدند برای آنکه کتاب خویش (قرآن) را رها کردند و به کتاب های دیگر پرداختند."[۳]

بنابراین: ملاحظه می کنیم که نظر آقـای ورداسبی مبـنی بـر اینکه: "هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمـر،... سـرکوب و شکنجهٔ معترضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشـته باشـد" تـا چه حد بی اساس می باشد.

۱۲ ـ آقای ورداسبی در ادامهٔ "افاضات تاریخی" خود، ادعـای دیگری نموده اند که بشدت عجیـب و "تاریخی" مـی نمایـد. ایشـان نوشته اند:

---

۱ ـ بستان العارفین، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمهٔ مترجم.
۲ ـ الاغانی، ابوجعفر اصفهانی، ج ۷، ص ۳۱۲.
۳ ـ سنن، دارمی، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمهٔ مترجم.

" این توضیح واضح را هم بدهیم که عباسیان نیز هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند بلکه برعکس، برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اجتماعی و منحرف کردن اذهان از مسائل اصلی، به آنها در ابراز و تبلیغ نظرات شان میدان میدادند. محقق لبنانی، احمد علبی، در کتاب ثورة الزنج (ص ۳۵) با تکیه بر اسناد کهن مینویسد: در عهد بنی عباس کسیکه دهری مشرب یا سوفسطائی معرفی میشد، مصونیت داشت و کسیکه کتب مانوی و یا فلسفی را تدریس میکرد، از تعرض در امان بود، ولی اگر معلوم میشد، آن کس شیعه است، او را میکشتند"[1].

اولاً: اینکه "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند" نه تنها "توضیح واضح" نیست بلکه اساساً یک دروغ واضح و یک جعل آشکار تاریخی است.

همهٔ متون و منابع معتبر تاریخی (از جمله: تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی، تاریخ یعقوبی و...) بروشنی از کشتار عظیم زنادقه و مخالفان اسلام بوسیلهٔ خلفای عباسی یاد می کنند.

بررسی و شناخت زنادقه و جریان های مادی و ضداسلامی، مسئله بسیار مهمی است که باید بطور دقیق و علمی به آن پرداخت چرا که ضمن تحریف عقاید زنادقه و متفکران مادی بوسیلهٔ مورخان اسلامی، تنی از محققان غیراسلامی نیز معتقدند که "فرهنگ

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ٢٦٦، ص ١٧؛ راه آزادی، شمارهٔ ٥، ص ٤٥.

(جامعهٔ ایران) هرگز نمی توانسته است متفکر داشته باشد... منشاء تمام کشمکش های ذهنی تاریخ اسلام ما، اختلاف نظر در حیطهٔ اسلام بر سر اسلام است نه اختلاف با اسلام. رویاروئی با آن (اسلام) که هیچ... و اگر جز این می بود تعجب‌آور می بود"[۱].

نویسندهٔ محترم در قضاوت خویش (در بی فرهنگی جامعهٔ ایران) تا آنجا پیش می رود که جامعهٔ ایران را اساساً "جامعهٔ اصغر ترقه ای" و "دائی جان ناپلئونی" مینامد و معتقد است که: "ایران در سراسر تاریخش... چیزی که نداشته، جنبش فکری و فرهنگی بوده است[۲]. سراسر این دریای اکنون پشت رو شده از تهوع تاریخی (یعنی جامعهٔ ایران) را میتوان به یک نگاه درنوردید و برای نمونه حتی یک زورق پویا و جویا در آن نیافت: نه از هنر، نه از شعر، نه از فکر و نه از پژوهش"[۳].

بنظر ما چنین نگاهی از ناآگاهی نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران حکایت می کند؛ نگاهی که در چشم انداز خود نه تنها زکریای رازی (کاشف الکل)، خوارزمی (مبتکر حساب اعشاری و جبر و مقابله)، غیاث الدین جمشید کاشانی (واضع محاسبهٔ دقیق عدد "پی")، ابوموسی جابر طوسی دانشمند بزرگ علم شیمی) را نمی شناسد، بلکه اساساً از حضور متفکرانی چون ابن سینا، ابن راوندی، ابوشاکر و عمادالدین نسیمی نیز غافل است. این غفلت و ناآگاهی تا بدوران اخیر نیز امتداد می یابد بطوریکه متفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و

---

۱ ـ الفباء، شمارهٔ ٤، مقالهٔ بابک بامدادان، صص ۳۸ و٤۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲ ـ نشریهٔ زمان نو، شمارهٔ ۱۱، اسفند ٦٤، ص ۷۱، مقالهٔ بابک بامدادان.

۳ ـ نشریهٔ زمان نو، شمارهٔ ۱۰، آبان ٦٤، ص ۲٦، مقالهٔ بابک بامدادان.

میرزا آقاخان کرمانی را نیز شامل می گردد.

برای آگاهی از جریانات ضداسلامی در تاریخ، ما نظر خوانندگان را به کتاب "حلاج" (صص ۱۰۳ ـ ۱۲۶، چاپ چهاردهم) و خصوصاً به کتاب ارزشمند "من تاریخ الالحاد فی الاسلام" (عبدالرحمن بدوی) جلب می کنیم و در عین حال یادآور می شویم که بررسی اندیشه های الحادی و ضداسلامی و خصوصاً تحقیق در زندگی و عقاید متفکران مادی (دهری) به علت فقدان اسناد واقعی، بسیار دشوار است زیرا بخاطر خفقان و استبداد سیاه مذهبی و شکنجه و آزار حکومت های وقت، مخالفان اسلام و متفکران مادی اساساً یا مجالی برای ابراز عقیده نداشتند و یا آثار علمی و رسالات فلسفی آنان به توصیهٔ شریعتمداران و اربابان دین، جمع‌آوری و سوزانده می شد[۱].

جمع‌آوری و نابود کردن آثار متفکران مادی و ضد اسلامی بوسیلهٔ پاسداران دیانت و خلافت باعث شد تا عقاید این متفکران در آثار مخالفین آنان (یعنی مورخین و مولفین اسلامی) دستخوش جعل و تحریف گردد.

استبداد سیاه دینی و دولتی، همچنین باعث شد تا بسیاری از متفکران پیشرو، عقاید ضددینی خود را در لفافه ای از واژه های عرفانی و مذهبی ابراز نمایند. همچنین: در اشعار و آثار متفکران این دوران باید فرق "مفهوم اجتماعی" و "مفهوم فلسفی" را بدرستی شناخت زیرا که ستایش از علی یا حضرت محمد در آثار و اشعار متفکران پیشرو در

---

۱ ـ برای نمونه نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۱۱۷ و۵۱۳۸. برای آگاهی از شرایط دشوار سیاسی ـ مذهبی متفکران پیشرو در ابراز عقاید خود نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر حروفی، علی میرفطروس، چاپ دوم، فصل دوم: نکاتی در شناخت جنبش های مترقی در ایران بعد از اسلام.

تمامت دوران سلطهٔ اسلام، اساساً یک گرایش و مفهوم اجتماعی است نه یک گرایش مذهبی و مفهوم فلسفی، همانگونه که مثلا: عارف قزوینی برای لتین مرثیه می سراید و در اشعار خود او را ستایش می کند.

شکل مذهبی اشعار و آثار متفکران پیشرو در این دوران، نمایندهٔ اعتقاد فلسفی آنها بـه خدا و مذهب نبـوده بلکـه استفاده از واژه هـای عرفانی و مضامین مذهبـی ناشی از شرایط سخت سیاسـی ـ مذهبی حاکم بر جامعهٔ آن روزگار بوده است.

بسـیاری از آثـار ادبی و اسـناد تاریخـی مـا ـ در تمامـت قـرون وسطی ـ از ترس و بیم متفکران ترقیخواه در ابـراز عقایـد خـود حکایـت می کنند. مثلاً: شاعر، ریاضی دان و زندیق بزرگ، حکیم عمر خیّام، در اشاره به اختناق مذهبی حاکم بر جامعه تأکید می کند:

اسرار جهان چنانکه در دفتر ما است
گفتن نتوان، که آن وبال سرِ ما است
چون نیست در این مردم نادان اهلی
نتوان گفتن هر آنچه در خاطرِ ما است[1]

فضل الله نعیمـی (رهبـر و متفکّر جنبـش حروفیـه) نـیز بخاطـر اختناق و استبداد سیاه مذهبی و برای مصون ماندن از تعقیـب و تهدیـد پاسداران دین و دولت بـود کـه افکـار خـود را در صـورت هـای پـراکنده (مـختلف) ابراز می نمود:

تا به من ره نبرد کس بجز از من هرگز
در صورهای پراکنده از آن می‌آیم[2]

---

۱ ـ رباعیات خیام، ص ۱۸٤.
۲ ـ دیوان فارسی نعیمی، بکوشش رستم علی اوف، ص ۱۹.

سلطهٔ شریعتمداران و اختناق مذهبی آنچنان گسترده بود که بسیاری از عرفا و متصوفه نیز از خشم و کین اربابان دین، دور و در امان نبودند. عارف بزرگ قرن نهم هجری (عبدالرحمن جامی) در اشاره به حکومت فقها و تسلط واعظان یادآور می شود:

منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام
نتوانیم، ولیکن به دل انکار کنیم[1]

عبدالرحمن جامی، بعنوان یک عقیده نگار، از حقیقتی سخن می گوید که عقیدهٔ ما را تأئید می کند. او در بیان فرقه های متصوفه یادآور می شود:

"در میان صوفیان حقیقی، دستجات دیگری نیز وجود داشتند که شکل ادبی و اصطلاحات صوفیگری را به عاریت گرفته بودند ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان، هیچ وجه اشتراکی با تصوّف نداشت و حتّی مخالف آن بودند."[2]

بنابراین: در بررسی اندیشه های فلسفی در ایران بعد از اسلام، اولاً: باید شرایط سخت مذهبی حاکم بر جامعهٔ آن زمان را بدرستی شناخت، ثانیاً: باید به رمز و راز واژه ها و مفاهیم، و لفافهٔ ظاهری اندیشه های متفکران پیشرو پی برد. و ثالثاً: به محدودیت های تاریخی اندیشه های فلسفی در آن ایام و ضعف ها و کمبودهای شان، آگاه بود.

مورخین و تذکره نویسان از مادیون، ملحدان و زنادقهٔ بسیاری نام برده اند که به غیر از تنی چند، از ده ها متفکر دیگر هیچگونه اثری در

---

۱ ـ دیوان کامل جامی، غزل ۱۰۹۲.
۲ ـ نفحات الانس، صص ۱۳ ـ ۱۷.

دست نیست.

هسته های نخستین ماده گرائی در دوران اسلامی را می توان در افکار " دهری" های اسلام یافت. متفکران این دوره، مرگ و دیگر پدیده های طبیعی را تنها به اتکاء به قوانین " دهر" (دنیای مادی) تبیین می کردند[۱].

" دهری" ها، وجود را فقط عبارت از حیات مادی و دنیوی می داشتند. آنها، زمان را بی نهایت، ازلی و ابدی می پنداشتند و بر این اساس، نه بوجود خالق (خدا) معتقد بودند و نه به حشر و قیامت اعتقاد داشتند. " دهری" ها معتقدات عامهٔ مردم و آنچه را که در بارهٔ ملائکه، جن، رؤیا و امثال آن می گفتند، مسخره می کردند و این معتقدات را خرافات می شمردند[۲].

ماده گرائی در تاریخ ایران و اسلام در جریان مبارزه علیه خرافه پرستی و مذهب شکل گرفت. این جریان فلسفی با مبارزهٔ گروه های پیشرو جامعه که خواستار شناخت جدیدی از طبیعت و انسان بودند پیوند داشت.

تعلیمات این متفکران، با منافع اربابان دین و پاسداران سیاسی آنان (خلفا) عمیقاً تضاد داشت. بهمین جهت تاریخ فلسفهٔ مادی و عقاید ضداسلامی از خون متفکران آزاده همواره رنگین است.

آقای ورداسبی باید بسیار شجاع و باصداقت باشند تا یکی از مهمترین دوره های تاریخ اسلام (یعنی دورهٔ عباسیان) را که عرصهٔ

---

۱ ـ نگاه کنید به: قرآن، سورهٔ الجاثیه، آیهٔ ٢٤.

۲ ـ برای آگاهی از منشأ دهری ها در فلسفهٔ اسلامی نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ٢١٦ ـ ٢١٨.

خونین ترین پیکارهای فلسفی و ضداسلامی بود، جعل و تحریف نمایند آنچنانکه مدعی شوند: "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض بـه قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند".

منابع معتبر تاریخی، بروشنی نشـان میدهند کـه در همـهٔ حکومت های اسلامی و از جمله در دورهٔ عباسیان، مخالفان اسلام را هر جا که دستگیر مـی کردند، غالباً زنجیر کرده و به درگاه خلیفه میبردند تا بدستور او کشته شوند و هـرگاه محل تجمّع آنان را کشف می نمودند، آنجا را همچنان بر سرشان خراب می کردند[1].

مثلاً: مهدی (خلیفهٔ عباسی) ده سال خلافت کرد و تمام این مدت را به تعقیب و شکنجه و اعدام ملحدین و مخالفان اسلام گذراند. پسرش (هادی) نیز گفته بود: "بخدا اگر زنده بمانم همهٔ مخالفان اسلام را خواهم کشت". بگزارش طبری و ابن اثیر: "هادی (خلیفهٔ عباسی) برای اعدام زنادقه و مخالفان اسلام، هزار دار بر پا کرده بود"[2]. این گزارش کوتاه نشان میدهد که تعداد زنادقه و مخالفان اسلام در آن عصر فراوان بوده اند.

مسعودی تأکید می کند:

"مهدی (خلیفهٔ عباسی) بقتل کفار و بدکیشان و زنادقین، که در زمان او عده شان افزون شده بود، بسی کوشید"[3].

یعقوبی (مورّخ شیعی) نیز می نویسد:

---

۱ ـ حلاج، چاپ چهاردهم، ص ۱۱۰.
۲ ـ تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۱۳؛ کامل، ج ۱۰، ص ۵۲.
۳ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ٦٩٦.

" مهدی (خلیفهٔ عباسی) در تعقیب زندیقان و کشتن آنها اصرار ورزید تا آنکه مردم بسیاری را کشت و به وی خبر رسید که منشی او، صالح بن ابی عبیدالله، زندیق است. پس او را فرا خواند و چون بدرستی آنچه در بارهٔ او شنیده بود، نزد وی به ثبوت رسید، از وی خواست توبه کند. اما صالح گفت: از عقیده ای که دارم بازنمی گردم و بجز آن نیازی ندارم. پس مهدی (خلیفهٔ عباسی) پدر صالح را فرمود تا برخیزد و گردنِ پسرش را بزند، او هم برخاست و شمشیر را گرفت و آنگاه به پسرش نزدیک شد، لیکن چون شمشیر را بلند کرد، برگشت و گفت: ای امیر مؤمنان! من شنوا و فرمان پذیر برخاستم، اما همانچه مرد را در بارهٔ فرزندش فرا می گیرد، مرا فرا گرفت... مهدی وی را فرمود تا بنشیند و سپس دستور داد که گردن پسر را پیش روی او زدند و سپس نامه ای را به وی املاء کرد و عبیدالله به پسر کُشتهٔ خود می نگریست... صالح بن عبدالقدوس را نیز نزد خلیفه آوردند و از او توبه خواست و توبه کرد اما چون از نزد مهدی (خلیفه) بیرون رفت، این گفتار او را به مهدی رساندند: پیرمرد (خلیفه) خوی های خود را رها نمی کند تا آنکه در زیر خاک نمناک گورش پنهان کرده شود. خلیفه گفت: باز هم چنین می گوئی! پس او را بازگرداند و گردنش را زد..."[۱].

حتی هارون الرشید عباسی نیز که به سبب نفوذ خاندان ایرانی برامکه به علم و فلسفه و ترجمهٔ آثار فلاسفهٔ یونان علاقه داشت، در

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۰۱ ـ ۴۰۲.

تعقیب و سرکوب زنادقه و دیگر مخالفان اسلام کوشش بسیار کرد. طبری در شرح حوادث سال ۱۷۰ هجری یادآور می شود که: هارون الرشید همهٔ کسانی را که متواری یا مخفی شده بودند، عفو نمود مگر زندیق ها را، که یونس بن افروه و یزیدبن فیض از جملهٔ آنها بودند[۱]. یونس بن افروه در معایب و مفاسد اسلام کتابی تألیف کرده بود[۲].

بنابراین: ملاحظه می شود که "توضیح واضح"! آقای ورداسبی مبتنی بر اینکه: "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند"... تا چه اندازه دروغ، بی اساس و مغایر با اسناد تاریخی است.

برخلاف نظر آقای ورداسبی و نیز برخلاف نظر روشنفکرانی که بتازگی در "تاریخ نکبت بار ما"! دینیت و اسلامیت جامعهٔ ایران را کشف کرده اند و در عین حال معتقدند که: "جامعهٔ اصغر ترقه ای و دائی جان ناپلئونی ما، هرگز قادر نخواهد بود که از این اِدبار فرهنگی، از این خفت اجتماعی و از این مذلّت سیاسی برهد. هر گوشه ای از این جامعه، تنوری است برای تافتن بی حمیتی ها و بی حقیقتی ها... جامعه ای که در حمق دینی خود فروتر می رود و چاهِ سقوط آینده را برای نسل های بعد همچنان فراختر، ژرفتر و لغزنده تر می سازد"[۳]... ما معتقدیم که همین جامعهٔ به اصطلاح "اصغر ترقّه ای" در عرصه ها و مقاطع مختلف تاریخی و در زیر وحشیانه ترین سرکوب های قهر دینی و دولتی، برای ارتقاء آگاهی و کسب آزادی خویش مبارزه کرده و

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۳۱.
۲ ـ در بارهٔ کلمهٔ "زندیق" و کاربرد آن نگاه کنید به: حلاج، چاپ چهاردهم، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.
۳ ـ نشریهٔ زمان نو، شمارهٔ ۱۰، آبان ٦٤، صص ۲۵ ـ ۲٦، مقالهٔ بابک بامدادان.

اینک نیز، در یکی از سیاه ترین و خونبارترین دوره های تاریخ ایـران، بـا تـلاش خونـین خویـش، مـی رود تـا یکـی از موانـع اساسـی پیشـرفت و تکامل اجتماعی (یعنی قهر دینی) را بگور بسپارد.

۱۳ ـ آقای ورداسبی در ادامهٔ "توضیح واضحات"! خود ادعـای عجیب دیگری نیز کرده اند و نوشته اند:

"به گزارش طبری، منصور، خلیفـه خونخـوار عباسـی میگفـت: هرکس مخالف خدا باشد ولی از ما اطاعت کند، برای مان خیلی بهـتر است که خدا را اطاعت و ما را مخالفت کند"[۱].

ما، همه صفحات تاریخ طبری را مطالعه کردیم و اثری از ایـن "سند"! به غایت عجیب نیافتیم، بلکه طبری، بطور روشـن و آشـکار، می نویسد که منصور (خلیفه عباسـی) بـه پسـرش (مهـدی) سـفارش کرد:

"بدان! که خدا در کتاب خویش (قرآن) دستور داده که شکنجه و عقوبت کسی که در زمین به تباهی کوشد، مضاعـف شود... کسانی که با خدا و پیغمبر خدا می ستیزند، سزای شـان جز این نیست که کشته شوند یا بر دار شوند یا یکی از دست ها و یکی از پاهایشان، به عکـس یکدیگر، بریده شـود. پسرکم! سلطه، ریسمان استوار خداست و دستاویز محکم آن؛ دین قـائم خدا (اسلام) است، به حفظ و رعایت آن بکوش و آنـرا مصـون دار و از آن (اسلام) دفـاع کـن. ملحدان را از میـان بـردار و منحرفان را از ریشـه برانداز و بـرون شدگان (از دیـن) را بـا

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷؛ راه آزادی، شمارهٔ ۵، ص ٤٥.

عقوبت بکُش و اعضاء ببُرا...»[۱]

در اجرای سفارش منصور عباسی بود که پسرش (مهدی) قتل عام «کفّار و بدکیشان و زنادقین» را در تمامت دوران خلافت خویش دنبال کرد[۲].

۱٤ ـ در پایان این بخش باید افزود که ادعای دیگر آقای ورداسبی مبنی بر اینکه: «اگر معلوم می شد که آن کس، شیعه است، (خلفای عباسی) او را میکشتند» نیز بی اساس و مغایر با حقایق تاریخی می باشد.

ما، در اینجا، قصد نداریم که به مماشات، سازش، همکاری و همگامی امامان شیعه با حکومت های اموی و خصوصاً عباسی بپردازیم، اما پرسیدنی است:

مگر این، زین العابدین (پسر امام حسین) امام چهارم شیعیان نبود که در تمامت دوران حکومت یزید و دیگر خلفای اموی در امنیت و آسایش زیست و آنچنان ثروتی داشت که هزینهٔ چهارصد خانوادهٔ پر فرزند را می پرداخت[۳].

مگر این، محمدباقر (امام پنجم شیعیان) نبود که در زمان خلفای اموی در رفاه و راحتی می زیست و به تدریس و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و دارای ثروت بسیار بود آنچنانکه «آنحضرت را غلامان

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۱۱، صص ۵۰۵۰ ـ ۵۰۵۱.

۲ ـ نگاه کنید به: حلاج، صص ۱۱۰ ـ ۱۱۱.

۳ ـ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۹. در بارهٔ تعداد بردگان و دیگر ثروت های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۲؛ ج ۲، صص ٦، ۹ ـ ۱۰.

بیشمار و مزارع و املاک و مواشی (گاوها و شترها) و مراعی (چراگاه ها) و ثروت بی حد بود و بخشش های او کمتر از پانصد هزار درهم نبود»[1].

مگر این، امام جعفر صادق (امام ششم شیعیان، پیشوا و مؤسس شیعهٔ جعفری) نبود که در تمامت دوران منصور (خلیفه عباسی) در کمال راحتی و رفاه به تبلیغ و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و اشخاص و خصوصاً افراد خانوادهٔ خود را از شرکت در فعالیت های سیاسی باز می داشت؟[2]

مگر این، امام جعفر صادق نبود که از طرف همین خلیفهٔ عباسی به دریافت لقب "امام صادق" نائل آمد؟[3]

مگر این، امام موسی کاظم (امام هفتم شیعیان) نبود که بهترین پیوندها و ارتباطات را با هارون الرشید عباسی داشت؟ و آنچنان ثروت هنگفتی کسب کرده بود که موجب شگفتی مورخین است[4].

مگر این، امام رضا (امام هشتم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر مأمون (أم الحبیبه)، به ولیعهدی خلیفه عباسی انتخاب شد؟

---

۱ ـ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۵؛ ج ۲، صص ۱۰۷ و...

۲ ـ در این باره نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹ و ۲۲۳؛ کتاب الوزراء والکتاب، جهشیاری، صص ۱۲۱ ـ ۱۲۲. برای آگاهی از بخشی از ثروت ها و بذل و بخشش های امام صادق نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، صص ۵۷۲ ـ ۵۷۳.

۳ ـ نگاه کنید به: مقاتل الطالبیین، سید احمد صقر، ص ۲۰٦.

٤ ـ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ شیعهٔ علوی، شیعه صفوی، دکتر علی شریعتی، ص ۲۰۱؛ اسلام شناسی (۳)، علی شریعتی، ص ۱۷٤. برای آگاهی از بخش کوچکی از ثروت های امام موسی کاظم نگاه کنید به روایت هندوشاه در: تجارب السلف، صص ۱۲ ـ ۱۳.

مگر این، امام رضا نبود که از مبارزات زیدیّه علیه خلافت عباسی، خشمگین و بیزار بود؟[1]

مگر این، امام محمدتقی (امام نهم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر دیگر مأمون عباسی، ۲ میلیون درهم (معادل ۸ هزار کیلو نقره) نیز بعنوان "دامادی" از خلیفهٔ عباسی دریافت کرد؟[2]

بنابراین، آقای ورداسبی با کدام صداقت و انصاف علمی از "مصونیّت و آزادی مخالفان اسلام" و از "شکنجه و آزار شیعیان توسط خلفای عباسی" سخن می گویند؟

باید دانست که مخالفتِ خاموش و گاه آشکار بعضی امامان شیعه، اساساً از انگیزه های قشری (مانند اجراء کامل اصول و حدود اسلامی) و از هدف های خاص آنان (مانند استقرار خلافت موروثی خاندان علی یا کسب سهم بیشتر در حکومت) سرچشمه می گرفت.

بررسی دقیق "واقعهٔ کربلا"، بروشنی نشان میدهد که در "قیام امام حسین" نیز انگیزه های مردمی و مترقی، بسیار اندک بوده اند. قابل ذکر است که در تمامت دوران حکومت ظالمانهٔ معاویه (پدر یزید) ـ حدود بیست سال ـ امام حسین روابط دوستانه و محترمانه ای با وی داشت. نظریه پردازان "تشیع سرخ علوی" (از جمله دکتر شریعتی و آقای ورداسبی) که معاویه را "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مرکز و مظهر ارتجاع سیاسی" دانسته اند، عمداً در این باره سکوت می کنند که در سفرهای معاویه به مکه و مدینه، امام

۱ ـ زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی حسینی، ص ۱۲۳.

۲ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۹۳. در بارهٔ ثروت های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۷۵.

حسین همواره اولـین کسی بود که به پیشواز معاویه می شتافت و "نمایندهٔ اشرافیت تاریخی" و "مـرکز و مظهر ارتجـاع سیاسـی" را در آغوش می گرفت[۱] و حتّیٰ بفرمان معاویه در سـال ٤۹ هجری در جنـگ قسطنطنیه شرکت کرد[۲]. با چنین مناسبات و روابط دوستانه ای بـود که علیرغم خواست توده ها در خلع معاویه و سرنگونی حکومت بـنی امیـه امام حسین می گفت: "میان من و معاویه عهدی اسـت کـه آنـرا نقض نمی کنم. بنابراین تـا معاویـه زنـده است مـن (امـام حسین) علیـه او مبارزه و طغیان نمی کنم". امام حسین در نامه ای به معاویه تأکید کرد که: "من خواهان نبرد یا مخالفت با تـو نیسـتم" و از ایـن رو بـه یـاران خویش گفت: "تا معاویه زنده هست باید هریک از شما خانـه نشـینی را پیشهٔ خود سازد"[۳]. در برابـر ایـن آرامـش و حُسـن تفاهـم بـود کـه امـام حسین همواره از کمکهـای مـالیِ هنگفتِ معاویـه بـرخوردار مـی شـد، بطوریکه مقرری امام حسـن و امـام حسـین، کـه در زمـان عمـر، سـالی پنجهزار درهم بود، معاویـه آنـرا بـه سـالی یـک میلیـون درهـم (یعـنی دویست برابر، معادل ٤ هزار کیلو نقره) افزایش داد[٤]. روایـات مورخـین اسلامی در بارهٔ ثروت ها، اراضی و املاک و بـذل و بخشـش هـای امـام

---

۱ ـ نگاه کنید به: اخبارالطوال، ص ۲٤۳؛ روضة الصفا، ج ۳، صص ۸۰، ۸۱ و۸۳.

۲ ـ زندگانی امام حسین، ص ۱۲۲. در زمان عثمان نیز امام حسن و امام حسـین در جنگ علیه مردم طبرستان شرکت کردند. نگاه کنیـد بـه: فتـوح البلـدان، ص ۱۸۳؛ مختصرالبلدان، ابن فقیه، ص ۱٥۲.

۳ ـ اخبار الطوال، صص ۲٤٤ـ ۲٤٥ و ۲٤۸؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۱٥؛ ارشـاد، شیخ مفید، ص ۲۰٦.

٤ ـ تاریخ تمدن اسلام، ج ٤، ص ۸۸. در صلحنامهٔ امام حسن و معاویه از جمله قرار شد که هر سال مبلغ دو میلیون درهم نیز به امام حسین پرداخت شود: اخـبار الطـوال، ص ۲٤۱.

حسین چنان است که باعث شگفتی و حیرت می شود[1]. دیگر افراد خاندان علی نیز از رشوه ها و هدیه های معاویه برخوردار بودند آنچنانکه مثلاً: عبدالله بن جعفر (پسر عموی امام حسن و امام حسین) از معاویه پول های هنگفت گرفت و آنرا بین مطربان و آوازخوانان و شاعران، بذل و بخشش کرد. همین عبدالله بن جعفر نه تنها از مقرری سالیانه بهره می برد، بلکه هر از گاه به نزد معاویه (به دمشق) می رفت و از او پول ها می گرفت. عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید رفت، یزید از او پرسید: مقرری تو چند است؟ عبدالله گفت: یک میلیون درهم. یزید گفت: از امروز دو میلیون درهم بتو می دهم. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو! پیش از تو، به هیچکس این جمله را نگفته بودم. یزید گفت: مُجدّداً آن را دو برابر کردم[2].

عقیل (برادر حضرت علی) نیز از رشوه ها و هدایای معاویه بهره ها برد بطوریکه کار بجائی رسید که روزی معاویه از عقیل خواست تا علی را لعنت کند. عقیل بر منبر رفت و گفت: "ای مردم! معاویه بمن فرمان داد تا علی را لعنت کنم که بر او لعنت باد!"[3]

---

۱ ـ برای آگاهی از املاک و اراضی و ثروت ها و بخشش های امام حسین از جمله نگاه کنید به: کتاب الخراج، یحیی بن آدم، ص ۷۵؛ کتاب الخراج، قاضی ابویوسف، ص ۳۵؛ الحسین، علی جلال، ج ۱، صص ۶۳ و ۱۰۷؛ منتهی الآمال، ج ۱، صص ۳۱۹، ۳٤۸ ـ ۳۵۰ و ۵۷۳. در صحرای کربلا، امام حسین به ابن سعد (فرماندهٔ سپاه یزید) پیشنهاد دادن خانه ها و املاک خوبی در مدینه نمود به این شرط که از جنگ با وی خودداری کند، اما ابن سعد پیشنهاد امام را نپذیرفت. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰۸؛ زندگانی امام حسین، صص ۸٤ ـ ۸۷ و ۹۲ ـ ۱۰۰ و ۳۳۷.

۲ ـ تاریخ فخری، ابن طقطقی، صص ۹٦ ـ ۹۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ج ٤، ص ۸۸.

۳ ـ تاریخ فخری، ص ۹۷، مقایسه کنید با: مروج الذهب، ج ۲، ص ٤۰.

بررسی دقیق "واقعهٔ کربلا" همچنین نشان میدهد:

الف: در "واقعه کربلا" امام حسین هیچگاه قصد جنگ با لشگریان یزید و علاقه ای به شهادت نداشت بلکه با توجه به ضعف، پیری و ناتوانی و تعداد اندک یارانش (و خصوصاً حضور کودکان خردسال و شیرخوار که مغایر با آمادگی جنگی و تدارک قیام است)، پس از محاصره امام توسط سپاهیان یزید، امام حسین حداقل ۵ بار تقاضای بازگشت کرد، اما ابن سعد از بازگشت امام به مکه یا مدینه جلوگیری کرد[۱].

ب: در طول روزهای محاصره و مذاکره در صحرای کربلا، امام حسین به یاران و غلامانش تأکید کرد: "من کسی نیستم که جنگ را با لشگریان یزید آغاز کنم"[۲].

پ: مهم تر اینکه: در طول مذاکرات و گفتگوهای متعدد با سپاهیان یزید (که با ضعف و تزلزل آشکار امام حسین همراه بود) امام حسین هیچگاه از یزید به زشتی و درشتی نام نبرد بلکه حتیٰ ضمن تأکید بر خویشاوندی نزدیکش با ابن سعد از وی خواهش کرد که او را پیش "امیرمؤمنان" (یعنی یزید) ببرد تا دست در دست یزید بگذارد و با او بیعت کند، اما ابن سعد با تقاضای امام موافقت نکرد و گفت: "نه! باید تسلیم ابن زیاد (حاکم دست نشاندهٔ یزید در کوفه) شوی!"[۳] در

---

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷٤؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ٦٤؛ اخبارالطوال، ص ۲۷٦؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۱٤٤؛ شهید جاوید، صالحی نجف‌آبادی، ص ۲۰۳.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰۱؛ اخبار الطوال، ص ۲۷۵.

۳ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷٤ و خصوصاً ص ۲۹۷۸. باید دانست که "ابن سعد" پسر سعدبن ابی وقاص (یکی از هشت تن نخستین یاران پیغمبر و جزو "سابقون" و "عشرهٔ مبشره") بوده است. نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۰.

این رابطه، شمر که دارای قریحهٔ شعر و ادب و شجاعت بود[1] و در جنگ صفین در لشگر علی حضور داشت و سپس مدت ها در کوفه بـه روایت حدیث مشغول بود[2] ـ گویا بخاطر نسبت خانوادگی با بعضـی از بـرادران حسین ـ با امان نامه ای به خیمه های امام حسین رفت و به آنان گفت:

"پسـران خواهـر مـا بیایند! ای پسـران خواهـر مـا! شمـا در امانید".[3]

بنابراین: اگـر پافشـاری و اصـرار شـخص ابـن زیـاد وجـود نمی داشت، چه بسا که "واقعهٔ کربلا" نیز اتفاق نمی افتاد[4].

ج: متون معتبر تاریخی تأکید می کنند که یزیـد نیز رضایـت و علاقهٔ چندانی به کشتن امام حسین نداشت زیرا معاویه در وصیت خـود به یزید تأکید کرده بود کـه: "حسـین بـن علـی، مـردی اسـت کـم خطر... اگر بر او دست یافتی، گذشت کن!"[5]

---

۱ ـ زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۹۵.

۲ ـ لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل شمر.

۳ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۱۱؛ زندگانی امام حسین، زین العابدین رهنما، ج ۲، ص ۳۶۲.

٤ ـ بعضی از منابع معتبر ضمن اشاره بـه مصـادرهٔ کاروانـی از کالاهـای یزیـد توسط امام حسین، علت اختلاف و دشمنی یزید و امام حسین را بـه ماجـرای زن هوسباز و زیباروئی بنام "ارینب" مربوط می دانند که گویـا ابتـداء معشـوقهٔ یزیـد بـود امـا در آستانهٔ ازدواج با یزید، بخاطر وعده و وعیدهای امـام حسـین، از یزیـد دل بـرید و بـه عقد و ازدواج امام حسین درآمد و... نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹٦۸؛ اخـبارالطوال، ص ۲٦۹؛ زندگانـی امـام حسـین، ج ۱، صـص ۳۸ـ ٥٦، ۸۰ـ ۹۰ و ۱۵۳ ـ ۱٦۲ و...؛ زندگانی امام حسین، عمادزاده، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۲.

۵ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۸۸۸ ـ ۲۸۸۹ و ۳۰۷۱ و ۳۰۷٤ ـ ۳۰۷۵ و ۳۰۷۷ و ۳۰۷۹؛ اخبار الطـوال، صـص ۲۵۰ و ۲۸۳؛ روضة الصفـا، ج ۳، ص ۹۵؛ تجارب السلف، ص ٦۳؛ شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۳۲.

هم از این رو بود که با آگاهی از قتل امام حسین، "اشک در چشمان یزید حلقه زد" و در حضور شِمْر به وی دشنام داد و سپس خواهران، زنان و فرزندان امام حسین را بحضور پذیرفت و از "واقعهٔ کربلا" اظهار تأسف و تألّم کرد. به دستور یزید به هریک از افراد خانوادهٔ حسین، پیشکش ها و هدایای بسیار دادند و سپس فرمان داد تا آنان را با عزت و احترام به محل اقامت شان بازگردانند. در برابر این عزت و احترام و هدایا و عطایای یزید، سکینه (دختر امام حسین) میگفت: "هیچ کس را که منکر خدا باشد از یزیدبن معاویه بهتر ندیدم"[1].

۱۵ ـ ما، در یک نقل قول آزاد و کلی از سه کتاب تاریخی یادآور شدیم که "زیدبن ثابت از توانگران عربستان و از نزدیکترین اصحاب پیغمبر و کاتب وحی بود. او پس از مرگ پیغمبر، قرآن را جمع‌آوری و تنظیم کرد و وقتی مرد، آنقدر طلا و نقره از خود باقی گذاشت که با تبر می شکستند. اموالی که بجز این طلاها و نقره ها از او باقی ماند، صد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا) ارزش داشت".

آقای ورداسبی در انتقاد خویش ما را متهم کرده اند:

"(مؤلف اسلام شناسی) برای آن که سمتگیری اجتماعی اسلام و مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر را قلب و تحریف کند با استناد به طبری (ج ٤، ص ۱۳۰۳) می نویسد: "زیدبن ثابت از توانگران عربستان و از نزدیکترین اصحاب پیامبر و کاتب وحی بود" در حالیکه

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۷؛ اخبارالطوال، صص ۲۸۳ ـ ۲۸٤.

طبری فقط نوشته: زید یکی از دبیران پیامبر بوده، همین و بس!"[1]

آقای ورداسبی ـ متأسفانه ـ دو مأخذ دیگر (یعنی: حبیب السیر و کتاب الوزراء و الکتّاب) را، عمداً نادیده گرفته اند. همچنین، ظاهراً ایشان نمی دانند که در متون و منابع اسلامی "دبیر" مترادف "کاتب" و "نویسنده" است که شامل نویسندگان یا کاتبان وحی نیز می شود بطوریکه یعقوبی در ذکر "نویسندگان پیغمبر" می گوید:

"و نویسندگانش که وحی و نامه ها... را می نوشتند عبارت بودند از علی ابن ابیطالب، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان، زیدبن ثابت، مغیرة بن شعبه و..."[2]

مؤلف "تاریخ گزیده" نیز در ذکر "دبیران رسول" تأکید می کند:

"عثمان بن عفان و علی بن مرتضی، کاتبان وحی بودند... و زیدبن ثابت (نیز) وحی نبشتندی"[3].

اینکه آقای ورداسبی ما را به "قلب و تحریف مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" متهم کرده اند، بی اساس است، زیرا این: اسناد و مدارک معتبر تاریخی است که "مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" را به معرض قضاوت و داوری قرار می دهند:

ما، در کتاب "اسلام شناسی" مختصراً به این امر پرداخته ایم و در زیر نیز در بارهٔ "مواضع ضداشرافی پیامبر اسلام" اسناد دیگری را

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۷.

۲ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٤٤٦. در بارهٔ جنایات مغیره و خصلت های فرصت طلبانهٔ او نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج۲، ص ۸۰٦؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۸۲ـ۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱٦؛ ج ٥، صص ۱۸۷۹ـ۱۸۸۳ و ۲۰۲٦؛ ج ۷، صص ۲۷۱٥ و ۲۷۳۷.

۳ ـ تاریخ گزیده، ص ۱٦٤.

ارائه خواهیم داد و در این مورد، خصوصاً، بـه نوشته‌هـای خـودِ آقـای ورداسبی و نیز به نوشته‌های بزرگترین نظریه پرداز " اسلام راستین" (دکتر علی شریعتی) استناد خواهیم کرد تـا بـار دیگر توسط آقـای ورداسبی، به " قلب و تحریف مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر" متهم نگردیم.

۱۶ ـ ما، در یک نقل قول آزاد و کلی، نوشته‌ایم:

" خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود که قبـل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید و خالد را به ریاست سواران منصوب نمود."

آقای ورداسبی معتقدند که این موضوع " از پایه نادرست است، نه خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود و نه طبـری هیچ اشاره ای به این موضوع کرده است"[۱].

شخصیت خالدبن ولید معروف‌تر و شناخته شده‌تر از آنست که ما، در اینجا بخواهیم به توصیف آن بپردازیم. او، بی تردید یکی از خشن ترین و خونریزترین سرداران صدر اسلام است که در استقرار اسلام و تحکیم حاکمیت سیاسی ـ مذهبی حضرت محمد کوشش های بسیار کرد و هم از این رو، پیغمبر او را " شمشیر خدا" نامید[۲].

این " شمشیر خدا" در سرکوب " اهل رِدّه"[۳] نقش فراوان داشت و در ادامهٔ سرکوب و قتل‌عام‌های گستردهٔ خود، بسیاری را از فرازِ

۱ ـ مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شمارهٔ ۵، ص ۴۰.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۱۲ و ۱۱۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۶.

۳ ـ یعنی توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ حضرت محمد از اسلام برگشته و مرتد شده بودند.

خانه ها و بلندی کوهها، به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبایل و طوایف عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"[۱].

خاستگاه اشرافی خالدبن ولید در نظر اهل تحقیق آنچنان آشکار است که هر محققی را از توسل جوئی به اسناد و مدارک مختلف بی نیاز میسازد، با اینحال برای اینکه بی پایگی انتقادهای آقای ورداسبی را نشان دهیم، موارد زیر را یادآور می شویم:

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

"خالدبن ولید از صحابه و فاتحان بزرگ اسلام است. در زمان جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او نیز از اشراف قریش بود... در سال هفتم هجری ـ قبل از فتح مکه ـ او و عمروبن عاص اسلام آوردند و پیغمبر از مسلمان شدن او مسرور شد و از جانب پیغمبر به ریاست سواران نائل آمد"[۲].

میرخواند نیز به سرور و شادمانی پیغمبر از مسلمان شدن خالدبن ولید اشاره می کند[۳].

دکتر علی شریعتی نیز می نویسد: "عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و خالدبن ولید... همه از رجال بانفوذ و وابسته به خاندان های اشرافی قریش و سرمایه دار (بودند) که نفوذ خانوادگی

---

۱ ـ ما نمونه هائی از جنایات خالدبن ولید را در کتاب اسلام شناسی، صص ۴۲ و۴۳ و ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص ٦۵ـ٦٦، بدست داده ایم. در مورد خدمات و جنگ های خالدبن ولید در استقرار و گسترش اسلام نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۲ به بعد و صص ۱۱۹۵، و۱۱۹٦، ج ٤، صص ۱۳۵۰ به بعد.

۲ ـ الاصابه، ج ۱، صص ۹۸ و۹۹ و۱۰۰ به نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ذیل خالد.

۳ ـ روضة الصفا، ج ۲، صص ٤۳۲ـ ٤۳٤.

و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت در میان عرب، حفظ کرده بودند"[۱].

دکتر شریعتی، در جای دیگر، تأکید می کند: "مردم آن عصر (زمان پیغمبر) بیش و کم احساس می کردند که این اشرافیت است... که در سقیفه پیروز شد... و اشرافی چون خالدبن ولید... را به بزرگترین پست های سیاسی و نظامی نشاند"[۲].

۱۷ ـ آقای ورداسبی نوشته اند:

(مؤلف اسلام شناسی) "با استناد به طبری و چند مأخذ دیگر از عده ای به اصطلاح "اشراف و ثروتمند" نام میبرد که گویا "از طرف محمد به مقامات و مسئولیت های مهمی منصوب شدند" این مطلب نیز مجعول است و در منابع مورد استناد و منجمله طبری وجود ندارد و اساساً هیچ مورخی ننوشته که پیامبر، نامبردگان را به چنین مشاغل و مناسبی گمارده باشد"[۳].

افراد و شخصیت هائی که آقای ورداسبی با جمله "به اصطلاح اشراف و ثروتمند"، ماهیت طبقاتی آنان را انکار می کنند، عبارتند از:

ابوبکر، عثمان، علی، زبیرین عوام، طلحه و عبدالرحمن بن عوف.

در این مورد، ما ضمن مراجعه به متون و منابع تاریخی و استناد به نوشته های دکتر علی شریعتی و نیز با مراجعه به نوشته های

---

۱ ـ قاسطین، مارقین، ناکثین، ص ۳۱۹. مجموعهٔ آثار ۲۶.

۲ ـ همان مأخذ، ص ۳۲۱.

۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شمارهٔ ۵، ص ۴۰.

مجاهد شهید (احمد رضائی) و همچنین با استناد به نوشته‌های خود آقای ورداسبی، پندارهای ایشان را ـ بار دیگر ـ نشان می‌دهیم چرا که بقول مولانا:

پردهٔ پندار می‌باید درید

توبهٔ تزویر می‌باید شکست

اینکه بسیاری از محققان اسلامی (از جمله دکتر شریعتی، طالقانی، مطهری، ورداسبی، مجاهدین و...) تأکید کرده‌اند که: "نخستین کسانی که دعوت محمد را با آغوش باز پذیرفتند، توده‌های پابرهنه و بردگان ستمکش بودند..." اساساً یک دروغ تاریخی است. همهٔ اسناد و مدارک معتبر (مانند تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و...) بروشنی نشان میدهند که نخستین کسانی که دعوت محمد را پذیرفته بودند گروهی از اشراف و ثروتمندان مکه بودند، این اشراف و ثروتمندان که در قرآن[1]، "سابقون" و "مقربان پیشگاه خدا" نامیده شده‌اند، عبارت بودند از:

۱ ـ خدیجه

۲ ـ ابوبکر

۳ ـ عثمان

٤ ـ زبیربن عوام

۵ ـ عبدالرحمن بن عوف

٦ ـ سعدبن ابی وقاص

۷ ـ طلحه

ثروت‌ها و امکانات اجتماعی این افراد، در تحکیم قدرت محمد

---

۱ ـ سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۰؛ سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۰.

و ترویج و تقویت دین اسلام، نقش مهم و اساسی داشت. مثلاً: خدیجه از بزرگترین اشراف و ثروتمندان مکه بود و حضرت محمد در سن ۲٤ سالگی، با دوراندیشی و آینده نگری ضمن ازدواج با خدیجهٔ ٤۵ ساله، تمام امکانات اقتصادی و موقعیت اجتماعی او را در اختیار گرفت بطوریکه:

"رسول خدا از مال خدیجه فراخی می کرد و می بخشید که او را هیچ بازداشت نبود و خلق، همه بر او (پیغمبر) بدان سخاوت و امانت گرد آمدند، همه اتفاق کرده بودند که مهتری قریش، محمد را دهیم"[۱].

محققان اسلامی و مدعیان "اسلام راستین" در بررسی های خود کوشش کرده اند تا بر مماشات، سازش و ائتلاف پیغمبر با اشراف قریش و بنی امیه، سرپوش فراموشی و سکوت بگذارند تا بدینوسیله "تحقق نخستین جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی در زمان حکومت پیغمبر" را ثابت نمایند و در عین حال مدعی شوند که "اسلام انقلابی و شریعت ناب محمدی از دوران ابوبکر و خصوصاً عثمان از مسیر راستین و انقلابی خود منحرف شده" بطوریکه "زمینهٔ بقدرت رسیدن بنی امیه و تجدید حیات طبقهٔ اعیان و اشراف فراهم گردید"[۲].

نظریه پردازان "اسلام راستین" در این باره سکوت می کنند که

---

۱ ـ قصص الانبیاء، ابواسحق النیشابوری، صص ٤۱۲ ـ ٤۱۳.

۲ ـ نگاه کنید به: جزمیت فلسفهٔ حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۷؛ چه نیازی است به علی؟، دکتر علی شریعتی، ص ۱٤۳، مجموعهٔ آثار ۲٦؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، صص ۲۳۵ و ۲٦۰؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، دکتر علی شریعتی، ص ۳۲۷، مجموعهٔ آثار ۲٦، شیعه، دکتر شریعتی، ص ۱۳۸، مجموعهٔ آثار ۷.

این اشراف و ثروتمندان، همگی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر و از ارکان و عوامل مهم استقرار اسلام و تحکیم قدرت محمد بوده اند. آنان همچنین در این باره سکوت می کنند که این "خائنین" و "منحرفین از اسلام راستین و انقلابی" همان کسانی هستند که پیغمبر برای جلب قلوب و رضایتشان، بارها عطایا و هدایای بسیار به آنان داد و این اشراف را جماعت "مؤلفة قلوب" نامید[1].

مثلاً: تنها در جنگ حنین حضرت محمد به گروهی از اشراف، عطایائی به شرح زیر داد:

- به ابوسفیان (از بزرگترین اشراف مکه و دشمن سرسخت محمد): صد شتر
- به معاویه (پسر ابوسفیان): صد شتر[2]
- به حکیم بن خزام: صد شتر
- به صفوان بن امیه: صد شتر
- به نصیربن حارث بن کلدۀ عبدری: صد شتر
- به حارث بن هشام: صد شتر
- به سهیل بن عمرو: صد شتر
- به حویطب بن عبدالعزی: صد شتر

۱ ـ سورۀ توبه، آیۀ ۶۰ به این مسئله اشاره می کند. همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۹۳۷.

۲ ـ آقای ورداسبی معاویه را "نمایندۀ اشرافیت تاریخی" و "مظهر و مرکز ارتجاع سیاسی" دانسته اند: جزمیت فلسفۀ حزبی، ص ۲۹۲. باید تأکید کرد که معاویه یکی از محارم پیغمبر و حتی کاتب وحی بود و بقول ابن خلدون: معاویه "برادر زن رسول خدا و کاتب او و یار او بود": العِبَر، ج ۱، ص ۶۲۶. همچنین نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹.

ـ به عینة بن حصین: صد شتر
ـ به اقرع بن حابس تمیمی: صد شتر
ـ به علا بن حارثة ثقفی: صد شتر
ـ به مالک بن عوف نصری: صد شتر
ـ به مخرمة بن نوفل زهری: کمتر از صد شتر
ـ به عمیربن وهب: کمتر از صد شتر
ـ به هشام بن عمرو: کمتر از صد شتر
ـ به سعیدبن یربوع مخزومی: پنجاه شتر داد که آزرده شد و اشعاری سرود و از پیغمبر شِکوه کرد. پیغمبر دستور داد: "بروید زبان او را قطع کنید" و چندان شتر به او دادند که خشنود شد و "قطع زبان او چنین بود"[۱].

حکومت اسلامی محمد، با شرکت فعال اشراف و بازرگانان مکه و مدینه تأسیس شد و این حکومت می بایست، ضرورتاً نمایندهٔ منافع سران مزبور باشد.

اسلام بخاطر ماهیت و سرشت طبقاتی خود نمی توانست حامل آزادی های حقیقی و برابری های اقتصادی ـ اجتماعی باشد. بنابراین: علیرغم خوشباوری ابوذرها و بلال حبشی ها (که اساساً در رهبری حکومت اسلامی نقشی نداشتند) حکومت اسلامی، حکومت اشراف و سران قدرتمند قریش و بنی امیه باقی ماند و سرنوشت تاریخی آن نیز از ماهیت و سرشت طبقاتی رهبران و بنیانگذاران آن نمی توانست جدا باشد.

۱ ـ نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۹۳۷ ـ ۹۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۲۱۴ ـ ۱۲۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ٤۲۵.

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیح علل شکست اسلام در ایجاد یک جامعهٔ آزاد، عموماً دچار پندارگرائی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابوبکر و عثمان (بعنوان "عوامل نفوذی و دشمنان داخلی نهضت اسلام"!) پرداخته و از علل طبقاتی ائتلاف، سازش و پیوند حضرت محمد با این "عوامل نفوذی" سخنی نمی گویند. مثلاً: دکتر شریعتی می نویسد:

"قوی ترین باندی که در تاریخ اسلام کاملاً مشخص است، باند کوچکی است که گرچه از نظر شماره اندک است، از نظر کیفیت، بسیار نیرومند است و رهبری این باند را ابوبکر بعهده دارد. سعدبن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف اعضای این باندند... که حق توده های مردم را پایمال می کنند... ابوبکر مظهر تجسّم اشرافیت در داخل نهضت دینی ـ اجتماعی اسلام بود..."[1]

دکتر شریعتی، آیت الله طالقانی، مطهری، ابوذر ورداسبی، مجاهدین و دیگران کوشش کرده اند تا تمام جنایات و خونریزی های دوران اولیهٔ حکومت اسلامی را بگردن ابوبکر، عمر و عثمان بیاندازند و این واقعیت را پنهان کنند که حضرت محمد، خود بهترین حامی و پشتیبان، و حضرت علی (یعنی نمایندهٔ اسلام راستین و تشیع انقلابی) خود نزدیکترین مشاور سیاسی ـ عقیدتی ابوبکر، عمر و عثمان و از مدافعان "دژ استوار ارتجاع اموی" بوده اند:

این، ابوبکر بود که زودتر از همهٔ مردان، دعوت محمد را با

---

۱ ـ چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۳، مجموعهٔ آثار ۲۶؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، ص ۳۲۷، مجموعهٔ آثار ۲۶.

آغوش باز پذیرفت.

این، ابوبکر بود که امکانات اجتماعی و مالی خود را برای ترویج و تقویت اسلام در اختیار محمد گذاشت.

این، ابوبکر بود که بهنگام فرار محمد از مکه، "یارِ غار" پیغمبر بود.

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در سن ٤٥ سالگی با دخترش (عایشه) ازدواج کرد، در شرایطی که عایشه فقط ٦ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانهٔ پدرش (ابوبکر) عروسکی به خانهٔ شوهر می برد.

این، حضرت محمد بود که ابوبکر را "صدّیق" (بسیار راستگو) نامید.

این، حضرت محمد بود که بهنگام بیماری، ابوبکر را به نیابت خود برای امامت نماز تعیین کرد و گاهی حتی خود، پشت سرِ ابوبکر نماز می گزاشت[1].

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در آخرین خطبه اش در باره اش گفت:

> " اگر از بندگان خدا، دوستی می گرفتم، ابوبکر را بدوستی می گرفتم، چرا که هیچ کس را در مصاحبت خویش، بهتر از ابوبکر ندیدم"[2].

و یا، این، عمر بود که حضرت محمد ضمن ازدواج با دخترش (حفصه) از اعتبار و قدرت اجتماعی او برای هدف های سیاسی ـ

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۵؛ تاریخ گزیده، ص ۱۵۵.
۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، صص ۱۳۱۷ ـ ۱۳۱۸ و ۱۳۲۱. همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۰٤.

مذهبی خود استفاده کرد.

این، عمر بود که حضرت محمد او را "فاروق" (جدا کنندهٔ حق از باطل) ملقّب ساخت.

این، عمر بود که حضرت محمد در باره اش گفت:

"اگر بعد از من پیغمبری بودی، هر آینه، عمر به شرف نبوّت مشرف شدی"[۱].

و یا، این، عثمان و بقول آقای ورداسبی "دژ استوار ارتجاع اموی"[۲] بود که با پذیرش اسلام، قدرت اجتماعی و امکانات مالی خویش را در اختیار محمد گذاشت بطوریکه تنها در یکبار هزار شتر و بار دیگر نهصد شتر و هفتصد اسب و در سومین بار، سیصد شتر جهاز بستهٔ مکمّل و هزار مثقال طلای احمر در اختیار پیغمبر قرار داد[۳]. در جنگ تبوک نیز عثمان چهارصد شتر و هزار دینار در اختیار پیغمبر گذاشت و محمد از عمل عثمان چنان شادمان شد که گفت: "بار خدایا! از عثمان راضی باش که من از وی راضی ام"[٤]

عثمان بزودی با دختر محمد (رقیه) ازدواج کرد اما پس از چندی، بعلت خشونت اخلاقی و عدم سازش با رقیه، بضرب تازیانه، دختر پیغمبر را کشت[٥]. با اینحال موقعیت اجتماعی و اقتصادی عثمان چیزی نبود که حضرت محمد با این جنایت آنرا نادیده بگیرد و از آن

---

۱ ـ حبیب السیر، ج ۱، ٤۹۲.
۲ ـ جزمیت فلسفهٔ حزبی، ص ۱۳٥.
۳ ـ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، ص ٤٨٨؛ قصص الانبیاء، ص ٤٦٠؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ٥٠٤.
٤ – سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۹٦٤.
٥ ـ منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم خراسانی، صص ۲٤ ـ ۲٥.

بگذرد، لذا دومین دختر خود (امّ کلثوم) را به ازدواج عثمان درآورد تا بدینوسیله پیوند خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. معروف است که پیغمبر، عثمان را "ذوالنورین" یعنی: صاحب دو نور (رقیه + ام کلثوم) نامید و می گفت: "اگر دختر سومی نیز می داشتم، او را هم به ازدواج عثمان درمی‌آوردم"[۱].

عثمان از محارم مخصوص پیغمبر و کاتب وحی بود و محمد بارها در غیاب خویش او را در مدینه جانشین خود ساخت، از جمله در جنگ ذات الرقاع[۲].

عثمان روزی که بدست توده های مردم کشته شد یکصد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا)، یک میلیون درهم وجه نقد (معادل ٤ هزار کیلو نقره) و همچنین اسب ها و شترهای بسیار داشت. بهای املاک او دویست هزار دینار طلا (معادل ۸۰۰ کیلو طلا) بوده است[۳]. او دارای هزار برده بود[٤].

با اینهمه، آقای ورداسبی معتقدند که: "پیامبر در عمل نشان داد که با سازش طبقاتی و اصولاً با هر نوع مناسبات و اخلاقیات استثمارگرانه مخالف است و هیچ پیوندی با جاهلیت و نظام اقتصادی و فرهنگی اشرافیت ندارد... او به اتکای مستضعفان زمان، با اشراف و غارتگران و خورندگان خون کسان، جنگ در جنگ شد... او، مالکیت فئودالی و سایر مالکیت های بهره کشانه و طبقاتی را نفی و طرد

---

۱ ـ آفرینش و تاریخ، مقدسی، ج ۵، ص ۲۰؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۵۰؛ قصص الانبیاء، ص ٤۵۹.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۵۸.

۳ ـ مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۹۱ ـ ۳۹۲.

٤ ـ درة القصص، ملا مرتضی شریعتمدار، ص ۷۱.

می کند و با نظام اشرافی و بزرگ مالکی به مخالفت و مقابله برمی خیزد..."[1]!

۱۸ ـ آقای ورداسبی در پیچ و تاب تناقضات و دروغگوئی هایش به دروغ بزرگ دیگری نیز متوسل شده اند. ما، به نقل از دو کتاب معتبر اسلامی یادآور شدیم که "حضرت محمد، علاوه بر فدک، دارای اراضی و املاک دیگری نیز بود که از آنجمله میتوان از زمین ها و املاک زیر نام برد:

۱ ـ برقه ۲ ـ دلال ۳ ـ اعواف ٤ ـ صافیه ٥ ـ مثیب ٦ ـ حسناء ۷ ـ وطیح ۸ ـ مشربهٔ ام ابراهیم ۹ ـ سلالم و..."[2]

آقای ورداسبی معتقدند که "در اسناد یاد شده، چنین مطلبی وجود ندارد"[3].

ما، باز هم، به دو کتاب مذکور مراجعه کردیم و با تعجب دیدیم که، بار دیگر، آقای ورداسبی دروغ گفته اند، زیرا که هم قاسم بن سلام و هم سهمودی ضمن اشاره به املاک و اراضی فوق، تأکید کرده اند که "این اراضی و املاک پس از مرگ پیغمبر توسط ابوبکر (خلیفهٔ اول) ضبط و مصادره شد".

آقای ورداسبی که عثمان را "دژ استوار ارتجاع اموی" نامیده اند، این حقیقت تاریخی را نادیده می گیرند که در تحکیم این "دژ استوار ارتجاع"، حضرت محمد و خصوصاً حضرت علی نقش

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۷۲، ص ۷؛ شمارهٔ ۲۸۰، ص ١٤؛ شماره ۲۸٤، ص ۳۱.

۲ ـ الاموال، قاسم بن سلام، ص ۷؛ وفاء الوفاء، سمهودی، صص ۳٦ و ۱۵۳.

۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۷۲، ص ٦.

اساسی داشته اند. منابع تاریخی، از حمایت و پشتیبانی بیدریغ حضرت محمد و علی از عثمان یاد می کنند.

ما از پیوند خانوادگی حضرت محمد با ابوبکر، عمر و خصوصاً عثمان یاد کرده ایم و در مورد پشتیبانی حضرت علی نیز یادآور می شویم که این حمایت و پشتیبانی آنچنان عمیق و گسترده بود که حضرت علی، خود اعتراف کرده است:

" آنقدر از عثمان دفاع کردم که ترسیدم گناهکار شوم"[۱].

این، حضرت علی بود که بهترین مشاور سیاسی ابوبکر، عمر و عثمان بشمار می رفت[۲].

این، حضرت علی بود که پس از بیعت با ابوبکر یا " تجسّم اشرافیت" (بقول دکتر شریعتی) در مسجد از جای برخاست و خطاب به ابوبکر گفت:

" ما بیعت خود را با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در ادارهٔ امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟"[۳]

این، حضرت علی بود که دخترش (اُم کلثوم) را به ازدواج عمر درآورد و عمر، ده هزار دینار مهر او کرد در حالیکه اُم کلثوم دختری

---

۱ ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶۶.

۲ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۲۲ و ۱۸۲۴ و ۱۸۴۲ و۱۸۶۴ و ۱۹۴۳ و۱۹۴۵ و۲۰۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص۲۵۹۰؛ اخبارالطوال، دینوری، ص ۱۴۷؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱، صص ۲۱۳ و۲۱۷ و۲۳۹؛ نهج البلاغه، ج ۳، صص ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

۳ – تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۲.

بسیار خردسال بود[1].

این، حضرت علی بود که کاتب و بهترین مشاورِ عمر بود.

این، حضرت علی بود که در سال ۱۷ هجری در غیاب عمر، در مدینه جانشین او گردید.

این، حضرت علی بود که دو بار جان عمر را از مرگی حتمی نجات داد.

این، حضرت علی بود که بخاطر علاقه و احترام به ابوبکر، عمر و عثمان، سه پسرش را ابوبکر، عمر و عثمان نام گذاشت.

این، حضرت علی بود که در برابر حکومت های جائرِ ابوبکرِ، عمر و عثمان، ۲۵ سال سکوت کرد و در تحکیم قدرت "اشرافیت مجسم" و "دژِ استوار ارتجاع اموی"، صادقانه همراهی و همکاری نمود.

این، حضرت علی بود که در شورای انتخاب خلیفه و در پاسخ به این سئوالِ عبدالرحمن بن عوف که: "اگر خلافت از تو بگردد و به تو نرسد، کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته تر می دانی؟" علی گفت: "عثمان را"[2].

این، حضرت علی بود که در شورش توده ها علیه عثمان، بی اعتناء به خواست عدالتخواهانهٔ آنها، از این "دژ استوار ارتجاع اموی"، سرسختانه دفاع کرد.

و سرانجام: این، حضرت علی بود که بهنگام محاصرهٔ کاخ عثمان بوسیلهٔ توده های مردم، امام حسن و امام حسین را با جمعی از یارانش، مسلحانه برای دفاع و حفاظت از عثمان بسوی او فرستاد و به

---

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۰۷۰ـ۲۰۷۱ و۲۰۷۹.

امام حسن دستور داد:

"تو برو و بدرِ سرای عثمان باش و اگر ایشان (شورشیان) خویشتن را به خانهٔ عثمان اندر کنند، تو رها مکن و مگذار و با شورشیان همداستان مباش و اگر حرب باید کردن، حرب کن و اگر کشته شوی، باری، شهید باشی"[۱].

امام حسن و امام حسین نیز برای دفاع از عثمان، با توده های شورشی به سختی جنگیدند تا جائی که عثمان از آنان خواهش کرد تا دست از جنگ بدارند، اما امام حسن و امام حسین "همچنان جنگ می کردند و به خاطر عثمان فداکاری می نمودند".

وقتی عثمان کشته شد، امام حسن و امام حسین داخل خانهٔ او شدند و "عثمان را دیدند که جان داده است، پس بگریستند". چون خبرِ قتل عثمان به حضرت علی رسید، سراسیمه و شتابان به خانهٔ عثمان رفت و آشفته و غمین به امام حسن و امام حسین فریاد کرد: "چطور شما دمِ درِ خانه بودید و امیر مؤمنان (یعنی عثمان) کشته شد؟" پس سیلیِ محکمی بصورت امام حسن نواخت و مشتی به سینهٔ امام حسین کوبید. در جنگ با توده های شورشی، امام حسن، مجروح شد و سرِ قنبر (غلام حضرت علی) نیز شکست[۲].

با اینهمه، شگفت انگیز است که نظریه پردازان "تشیع سرخ علوی" (مانند دکتر شریعتی و آقای ورداسبی) حمایت عمیق و

۱ـ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۳۶۰.
۲ـ نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۱۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۲۷؛ مروج الذهب، ج ۱، صص ۷۰۱ـ ۷۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۲۳۰ و۲۲۳۶ و۲۲۴۰ و۲۲۴۲ و۲۲۴۳ و۲۲۵۴ و۲۲۵۵ و۲۲۶۲ و۲۲۶۶ و...؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۷۴۱.

پشتیبانی بیدریغ حضرت علی از عثمان را یک "دفـاع تاکتیکـی" می نامند و معتقدند که: "دفاع تاکتیکی علی از عثمان، بمعنای دفـاع از سیاست ضداسلامی عثمان و نادیـده گرفتن حقوق قشرهای فرودین اجتماع نبود. او (علی) روح زمان را بهتر از هر کس درک می کرد... رهبر پاکمایه، صادق، راستکار و سرورِ خِرَدمندان (یعنی حضرت علی) بهیچ روی در نبرد با اشرافیت کوتاه نیامد و گرایشی به مـدارا و سازش در نهادش ایجاد نشد... علی نه تنها در جهت سازش با فرقه اشراف اموی قدمی برنداشت، بلکه طرفدار جدی و سرسخت ادامهٔ جنگ و خواهان نابودی کامل فرقهٔ اشراف اموی بـود... (زیـرا) اساساً خط اصلی ای که علی را از ابوبکر (و عثمان) جدا میکرد، خط فاصل حقیقت و مصلحت بـود... و علی، جز حقیقت، اهل هیچ صـلاح و مصلحتی نبود..."! [۱]

علی، بعنوان پارساترین و انقلابی تـرین چهرهٔ "اسـلام راسـتین"، ۲۵ سال تمام، شاهد همهٔ فریب ها و انحراف ها و چپاول ها و تجاوزها بود و بقول دکتر شریعتی: "می دید که در زیر این افتخارات نظامـی و در پشت این فتوحات حماسی و در چنگـال ایـن اسلامی کـه بـدل بیـک قدرت شده است، دو حق بزرگ مدفون شده است، یکی: اسلام و دیگری: مـردم." امـا، علـی در برابـر ایـن انحـراف هـا و قتـل و غـارت هـا و غنیمت ها سکوت می کند و نه تنها به روی "اشرافیت مجسّم" (ابوبکر و عثمان) شمشـیر نمـی کشـد، بلکـه بقـول دکـتر شـریعتی: "... بیعت می کند و پشتِ سرِ همین ها (ابوبکر و عثمان) نماز می خواند و حتی

---

۱ ـ جزمیتِ فلسفهٔ حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۲۸۳ و۳۰۱ و ۳۲۰ و۳۲۹؛ تشیّع علوی، تشیع صفوی، دکتر شریعتی، صص ۲۸ و۲۹. کلمات داخل پرانتز از ماست.

در جنگ ها، به نفع ابوبکر و عثمان خیراندیشی و صلاح اندیشی می کند"[1].

در "تشیع انقلابی" وقتی که جنایت، خیانت و انحراف بر سرنوشت مردم حاکم شد، امام، بعنوان نمایندهٔ انسانیت، وظیفه دارد علیه حکومت حاکم مبارزه و طغیان کند. در شرایط سلطهٔ حکومت های غاصب و جابر، امام ـ که مسئول سرنوشت مردم است ـ باید غصب را از بین ببرد و حق را احقاق کند، بقول دکتر شریعتی: "این وظیفهٔ امام است، زیرا اصل بر اینست که امام می بایست در برابر حکومت غاصب، قیام مسلحانهٔ سیاسی کند... و حق را احیاء نماید"[2].

ضعف، محافظه کاری و مصلحت گرائی حضرت علی در برخورد با اشرافیت ابوبکر و عثمان را با تصویری که دکتر شریعتی از نقش و وظیفهٔ امام بدست می دهد با هم مقایسه کنیم تا به ماهیت سیاسی ـ طبقاتی حضرت علی، این "پیشوای سرخ اندیشان و سخت ریشگان همهٔ روزگاران" (بقول آقای ورداسبی) بیشتر آشنا شویم.

ما، با ذکر این اسناد و مدارک، تنها می خواهیم بر این واقعیت تأکید کنیم که برخلاف عقیده منادیان "تشیع سرخ علوی"، حضرت علی نه یک "پدیده معجزه‌آسا" و "نمونه عالی کارخانه آدم سازی" بود[3]، نه "پیگیرترین پشتیبان زحمتکشان"، و

---

۱ ـ قاسطین، مارقین، ناکثین، صص ۲۹۴ ـ ۲۹۵؛ علی، بنیانگذار وحدت، ص ۱۸۹، مجموعهٔ آثار ۲۶.

۲ ـ نگاه کنید به: حسین، وارث آدم، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱، م.آ ۱۹؛ اسلام شناسی ۱، ص ۱۶۶، م.آ ۱۶.

۳ ـ دکتر علی شریعتی: علی، انسان کامل، م.آ. ۲۵؛ اسلام شناسی ۱، ص۱۶۳.

"با شرف ترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ" و نه "شریف ترین، پاکترین و آگاهترین مدافع محرومان تاریخ"[۱]. این گونه نظرات در بارهٔ زندگی و شخصیتِ حضرتِ علی، هم ناشی از ناآگاهی تاریخی است و هم محصول تعصب و تعبد مذهبی.

نظریه پردازان "اسلام راستین" (مانند دکتر شریعتی) در ذکر ماهیت "باند ابوبکر" (بعنوان "مظهرِ تجسّم اشرافیت در داخل نهضت دینی ـ اجتماعی اسلام") از طلحه و زبیر نیز یاد کرده اند که گویا "هر دو، بدون استثناء، مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار داشتند"[۲].

ما، در بارهٔ ثروت ها و امکانات اقتصادی ـ اجتماعی این دو صحابهٔ بزرگ پیغمبر، در کتاب "اسلام شناسی" سخن گفته ایم. درِ اینجا برای نشان دادن توجیهات و تناقض گوئی های نظریه پردازان "تشیع سرخ علوی" یادآور می شویم که برخلاف نظر آنان، این دو صحابهٔ معروف پیغمبر، که در پیدایش و گسترش اسلام، منشاء خدمات و فداکاری های بسیار و عامل حوادث مهمی بوده اند، نه تنها "مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار" نداشتند بلکه از یاران نزدیک علی بشمار میرفتند. در این باره کافی است بدانیم که: این دو چهره، همواره با پیغمبر و حضرت علی، در چشم ها دیده میشدند و از چهره های برجسته، متنفذ و مقدّس اسلام بودند[۳].

---

۱ ـ ابوذر ورداسبی، نشریهٔ مجاهد، شمارهٔ ۲۶۶، ص ۱۸؛ جزمیت فلسفهٔ حزبی، ص ۲۷۸.

۲ ـ قاسطین، مارقین...، ص ۳۲۳؛ قرن ما در جستجوی علی، ص ۱٤٤، م.آ ۲٦.

۳ ـ چه نیازی است به علی؟، ص ۱٤۷.

زُبیر کسی است که پیغمبر آنهمه به او علاقه و احترام داشت[۱].

زبیر کسی است که وقتی خلافت در ماجرای سقیفه بدست ابوبکر افتاد و حضرت علی از حکومت محروم شد، در خانهٔ فاطمه (زن علی) متحصن گردید و برای دفاع از خلافت علی، تنها کسی بود که از خانه بیرون آمد و شمشیر کشید[۲].

زبیر از نامی ترین نیزه داران و مجاهدان جنگهای پیغمبر و علی بود[۳].

زبیر کسی است که در شورای عُمر نیز (برای تعیین خلیفه) رأی خود را، در برابر عثمان، به علی داد و بنفع خلافت علی، با عثمان جنگید[٤].

و طلحه؟

طلحه کسی است که از طرف پیغمبر "طلحة الخیر" لقب یافت[٥].

طلحه کسی است که در جنگ اُحد چنان فداکاری و صمیمیّتی در حفظ جان پیغمبر نشان داد که پیغمبر با عبارتی خارق العاده او را ستود[٦].

طلحه کسی است که به همراه زبیر از رهبران قیام علیه عثمان و از بزرگترین زمینه سازان حکومت علی بود[۷].

---

۱ ـ قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.
۲ ـ قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.
۳ ـ همان مأخذ، ص ۳۰۵.
٤ ـ قاسطین، مارقین،... ص ۳۰۵؛ قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.
٥ ـ قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.
٦ ـ همان مأخذ، ص ۳۰۵.
۷ ـ همان مأخذ، ص ۳۰۵.

طلحه و زُبیر، با رأی دادن به علی، بعنوان دو چهرهٔ معروف و متنفّذ و از صحابهٔ نزدیک پیغمبر، خلافت علی را در برابر دشمنان و منافقان، تقویت کردند[1].

طلحه و زبیر قریب نیم قرن، از نخستین ایام بعثت و ظهور محمد، به عنوان درخشنده ترین اصحاب پیغمبر بشمار می‌آمدند، آنان وفادارترین و باسابقه ترین مردانی بودند که در نهضت اسلامی پا بپای پیغمبر بوده و برای اسلام کوشش و فداکاری کرده بودند. این دو، همواره در متن نهضت اسلام و در متن فعالیتها و کشمکش ها، جهد و جهادها و خطرات بودند و از بهترین یاران، مشاوران و همدستان پیغمبر و از برجسته ترین مجاهدان اسلام شناخته شده بودند[2].

همهٔ این ستایش های غرورانگیز از بزرگترین شیفتهٔ "تشیع سرخ علوی" (دکتر علی شریعتی) است. ما در بارهٔ شخصیت، مقام و منزلت طلحه و زبیر، مخصوصاً از دکتر علی شریعتی نقل قول کرده ایم تا اولاً، به دوستی و پیوند عمیق این "تجسم های اشراقیت" با پیغمبر اسلام و حضرت علی تأکید کنیم. ثانیاً، به جایگاه و منزلت مذهبی ـ سیاسی آنان در طول نیم قرن تاریخ اسلام اشاره نمائیم. ثالثاً، با استناد به بزرگترین نظریه پرداز "تشیع علوی" کوشیدیم تا از طرف آقای ورداسبی، بار دیگر، متهم به "جعل حقایق تاریخی"! نگردیم و در عین حال به دوستان "اسلامشناس" خود از قول آن فرزانهٔ بزرگ (عطار نیشابوری) بگوئیم:

در تعصب می زند جان تو جوش
عاشقان را جان چنین نَبوَد، خموش!

---

۱ ـ همان مأخذ، ص ۳۰۵.
۲ ـ چه نیازی است به علی؟، ص ۱٤۷؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، ص ۳۰۵.

۱۹ ـ در بحث از مالکیت و اسلام، ما نظر عده ای از روشنفکران مسلمان را که با تعبیر دلخواه چند آیه، احکام سوسیالیستی و برابری و مساوات اجتماعی از قرآن استنتاج می کنند، بررسی کرده و خصوصاً نظر آقای ورداسبی را مورد انتقاد قرار دادیم و یادآور شدیم:

"برخلاف نظر عده ای از روشنفکران مسلمان ـ که با تعبیر دلخواه چند آیهٔ قرآن، معتقدند که: "اسلام پرچمدار مساوات اجتماعی" و "خواستار ایجاد جامعهٔ قسط (برابری و مساوات) می باشد (ابوذر ورداسبی، جزمیت فلسفه حزبی، صص ١٤٤ و١٥٨)... و "نهضت اسلامی پس از استقرار حاکمیت خود، عملاً به الغاء مالکیت های اختصاصی پرداخت" (حبیب الله پایدار، حاکمیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ١٠٤ و٢١٢)... احکام قرآن و احادیث اسلامی نه تنها خواستار لغو ستم طبقاتی نیست، بلکه با تأئید مالکیت خصوصی، معتقد به ادامهٔ استثمار و حاکمیت طبقات ثروتمند بوده و جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی جز شعاری فریبنده، چیز دیگری نمی باشد."

... آقای ورداسبی این نقل قول را، که ابتدائاً مستند به نظرات خود ایشان است، نادیده گرفته و برای فرار از بحث، استناد به کتاب مصطفی السباعی (اشتراکیة الاسلام) را بهانه قرار داده و بما انتقاد کرده اند که "شخص مصطفی السباعی بر این اعتقاد نبوده و چنین مطلبی را هم بیان نداشته است"[1].

ما انتظار داشتیم که آقای ورداسبی با آغاز یک بحث روشنگر به ابهامات یا سئوالات موجود در بارهٔ مالکیت و برده داری در اسلام پاسخ دهند. چرا که مالکیت و برده داری در اسلام، مسائل بسیار مهمی

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ٢٦٦، ص ١٨.

هستند که طرح آن، با توجه به آیات صریح قرآن و احادیث و اقدامات روشن حضرت محمد، روشنفکران مسلمان را با تناقض ها و آشفتگی های فراوان روبرو ساخته است. در این میان گروهی از نظریه پردازان "اسلام انقلابی" در تحریف آیات قرآن و تفسیر دلخواه آنها آنچنان پیش رفته اند که هر پژوهندهٔ آگاهی را عمیقاً دچار شگفتی و حیرت می سازد:

آقای ورداسبی ضمن تأکید بر اینکه "اسلام، پرچمدار مساوات اجتماعی" و "خواستار ایجاد جامعهٔ قسط (برابری) و مساوات" می باشد، معتقدند که: "اسلام برای تحقق بخشیدن به اشتراک عمومی (کمونیسم؟) و در گرایش جامعه گرایانه (سوسیالیستی؟) و مردمی، همهٔ مکتب های به اصطلاح مردم گرا را پشت سر می گذارد"[۱].

دکتر حبیب الله پایدار نیز ضمن تأکید بر این نکته که: "انقلاب محمدی از نظر جامعیت اهداف، نظیری در تاریخ ندارد..." می نویسد که: "با ظهور اسلام همهٔ انواع مالکیت های فئودالی، عملاً لغو گردید... اسلام، ثروت ها و منابع طبیعی و زمین را از تملک اختصاصی اشراف و سلاطین خارج ساخت و بردگی و استثمار را عملاً لغو کرد (زیرا) اسلام هرگز نمی توانست و نمی تواند با هیچیک از نظام های مبتنی بر انواع استثمار، یعنی برده داری، فئودالیسم و یا سرمایه داری و یا هر شکل دیگری از استثمار، در هر عصر و دورهٔ تاریخی، موافق باشد... آنچه اسلام ارائه داد جوابگوی ضرورت هائی بود فراتر از محدودهٔ مکانی عربستان و محدودهٔ زمانی بعثت، بلکه پاسخی بود به خواست های بشریت متکامل در همهٔ مکان ها و برای

---

۱ ـ جزمیت فلسفهٔ حزبی، صص ۱٤٤ و۱٥۸ و۱٦۸. کلمات داخل پرانتز از ما است.

تمامی اعصار"[1].

آیت الله طالقانی نیز ضمن سوء استفاده از جملهٔ معروف مارکس، در بارهٔ مالکیت در اسلام به مبالغه گوئی شگفت انگیزی دست می زند و می نویسد:

" از هر کس، بقدر استعداد و برای هر کس، بقدر احتیاج" این جمله، شعار اول اسلام و آخرین شعار سوسیالیست ها است"[2].

نویسندگان مذکور، که با ملغمه ای از سوسیالیسم چینی و نظرگاه های اسلامی، سوسیالیزه کردن اسلام را شعار خود قرار داده اند، توضیح نمی دهند که در برابر آنهمه آیات محکم (در بارهٔ تقدّس مالکیت خصوصی در قرآن) و در برابر آنهمه احادیث صریح نبوی و خصوصاً اقدامات و عملکردهای حضرت محمد و علی (که ما نمونه هائی از آن را در کتاب "اسلام شناسی" و نیز در صفحات کتاب حاضر بدست داده ایم) تفسیر دلخواه چند آیهٔ قرآن جز تحریف آیات قرآن و تقلّب در احادیث نبوی و داشتن انتظارات غیرتاریخی از پدیده های تاریخی چه می تواند باشد؟

در مورد نظرات السباعی (که مورد انتقاد آقای ورداسبی است) به علت عدم دسترسی به کتاب او، ما به نوشته های مجاهد شهید، احمد رضائی (که بی شک مورد قبول مجاهدین و آقای ورداسبی هست) استناد می کنیم تا کذب گفته ها و انتقادات ایشان را بار دیگر نشان دهیم. مجاهد شهید، احمد رضائی، تأکید می کند:

---

۱ ـ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ۹۷ و۲۱۷ و۲۳۱ ـ ۲۳۲ و ۲۶۱ ـ ۲٦٤.

۲ ـ اسلام و مالکیت، صص ۲۲۳ ـ ۲۲٤.

" در نوشته های مصطفی السباعی، دلایلی ارائه می شود تا مطابقت کامل شریعت و عرف اسلامی را با سوسیالیزم ثابت کند"[۱].

۲۰ ـ ما در کتاب " اسلام شناسی"، یادآور شدیم که: " خوارج، برخلاف شیعیان، قدرت امام را ناشی از امت می دانستند و تأکید می کردند که ریاست امام، جنبهٔ دینی (الهی) ندارد بلکه فقط دارای جنبهٔ دنیوی می باشد. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند. آنها خلافت موروثی خاندان پیغمبر را قبول نداشتند، بر این اساس: خوارج را میتوان مظهر جمهوریخواهان در برابر تمایلات سلطنت طلبانه (حکومت موروثی) شیعیان دانست"[۲].

از میان متن فوق، آقای ورداسبی فقط یک سطر کوتاه را انتخاب کرده و نوشته اند:

" مؤلف اسلام شناسی با استناد به پطروشفسکی و چند مأخذ دیگر (شهرستانی، بغداد و ابن حزم) می گوید: " خوارج... مخالف مالکیت خصوصی بودند" و این مخالفت را به حساب ترقیخواهی و انقلابیگری خوارج می گذارد، در حالیکه در مدارک مزبور و اصلاً در هیچیک از منابع معتبر و غیرمعتبر نیامده که خوارج با مالکیت خصوصی مخالفت داشتند"[۳].

---

۱ ـ راه حسین، ص ۶، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.

۲ ـ الفصل فی الملل و الاهواء والنحل، ابن حزم، ج ٤، صص ۱۸۸ ـ۱۹۱؛ الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ٦٦؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، محمدجواد مشکور، صص ۲۵ ـ ۳۸؛ اسلام در ایران، پطروشفسکی، صص ۵۳ ـ ٦۵.

۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۸.

اولاً: بطوریکه مندرجات و مستندات کتاب "اسلام شناسی" نشان میدهند، ما هیچگاه به کتاب شهرستانی استناد نکرده ایم، بلکه آقای ورداسبی این مأخذ را جعل کرده و جزو استنادات ما بشمار آورده اند!

ثانیاً: منابع مورد استفادهٔ ما، منابع کلی برای آگاهی بیشتر از جنبش خوارج می باشند بطوریکه مثلاً: ابن حزم (در ۳ صفحه)، مشکور (در ۱۳ صفحه) و پطروشفسکی (در ۱۲ صفحه) از خوارج بحث می کرده اند.

ثالثاً: با رجوع به منابع فوق ملاحظه می کنیم که آقای ورداسبی باز هم دروغ گفته اند، زیرا مثلاً: هم پطروشفسکی[۱] و هم دکتر محمد جواد مشکور[۲]، بروشنی تأکید کرده اند که: "خوارج، دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند". دکتر شریعتی نیز خوارج را "بزرگترین خطر برای رژیم (اشرافی) بنی امیه" دانسته است[۳].

بررسی پیدایش و رشد جنبش خوارج و علل سیاسی ـ اجتماعی آن و نیز بررسی تطور تاریخی این نهضت و مبارزات سرسختانهٔ خوارج علیه اشرافیت اموی و عباسی، مسئله ای است که خصوصاً از دیدگاه جامعه شناسی سیاسیِ فرقه های اسلامی دارای اهمیت فراوان است.

یکی از وجوه مشخصهٔ اکثر متون تاریخی در دوران اسلامی

۱ ـ اسلام در ایران، ص ۵۹.

۲ ـ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۳۸.

۳ ـ نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی ـ اسلامی، ص ۱۸۳.

اینست که تقریباً همهٔ چهره های مردمی و جنبش های عدالتخواهانهٔ این دوران با کینهٔ سوزان مورخین متعصب اسلامی و حامیان سیاسی آنان (خلفاء) مورد جعل و توهین و افتراء قرار گرفته اند، بنابراین شگفت نیست که در همهٔ متون تاریخیِ این دوران، آزادگانی چون مزدک، بابک خرّمدین، حلاج و دیگران، زنازاده، راهزن، بددین و دیوانه نامیده شده اند.

روایات مؤلفین متعصّب در بارهٔ شخصیت ها و جنبش های اجتماعی تاریخ ایران و اسلام اگرچه آلوده به تهمت و افتراء است، با اینحال بنظر ما، نفی کامل این اخبار و روایات کاری نادرست خواهد بود. روایات مورخین اسلامی از جهت ارائهٔ برخی اطلاعات، دارای ارزش فراوان می باشند بشرطی که این روایات با دیدی انتقادی مورد استفاده و استناد قرار بگیرند.

در بارهٔ عقاید واقعی خوارج نیز در منابع اسلامی، اساساً یا سکوت شده و یا عقاید واقعی آنان دستخوش جعل و تحریف شده است. با اینحال باید یادآور شد که در کینه توزی نسبت به خوارج و جعل و تحریف عقایدشان، مورخان شیعی بیش از دیگران فعال بوده اند چرا که بهر حال، حضرت علی (امام اول شیعیان) بدست همین خوارج بقتل رسیده است[1].

آقای ورداسبی از یکطرف کوشش کرده اند تا داشتن غلامان و املاک خصوصی علی، امام حسن و امام حسین و دیگر پیشوایان شیعه را "تشریع" نمایند و به این جهت در بارهٔ مخالفت خوارج با اشرافیت و مالکیت خصوصی، معتقدند که: "در آن شرایط تاریخی، هرگونه

---

۱ ـ نگاه کنید به: اسلام شناسی، صص ۹۹ ـ ۱۰۰.

مالکیت خصوصی نمیتوانسته مورد مخالفت قرار گیرد و ملغیٰ و محکوم اعلام شود و چنین مخالفتی الزاماً مضمون انقلابی یا ترقیخواهانه نداشته است"[۱].

و از طرف دیگر: "هر نیرو و جریانی که با دستگاه خلافت و نظام سلطنت درمی افتاد و از انتقال املاک و اموال خلفا و شاهان و امیران به توده های خلق دفاع می کرد" را "انقلابیِ پیگیر و بسیار صادق" می دانند[۲]. با اینهمه، آقای ورداسبی تجاهل می کنند که به گواهی همهٔ مورخین معتبر (از جمله طبری، مسعودی، ابن اثیر، دینوری و...) خوارج، خصوصاً با دستگاه خلافت اموی و عباسی درافتادند و طی سال ها مبارزهٔ خونین، سرسخت ترین و آشتی ناپذیرترین دشمنان خلفای اموی و عباسی بودند. آنان برای نابود کردن عامل اصلی فساد و تجسّم اشرافیت زمان (یعنی معاویه) کوشیدند تا او را بقتل برسانند[۳].

در عرصهٔ اجتماعی و مواضع ضداشرافی و ضدبردگی خوارج، کافی است یادآور شویم که نجدبن عامر (رهبر خوارج در نواحی یمامه و بحرین) ٤ هزار تن از بردگانی را که معاویه در اراضی خویش اسکان داده بود، آزاد ساخت[٤].

در سیستان، خوارج آنچنان قدرت یافتند که به مراکز و ادارات دولتی هجوم بردند و "دیوان ها بسوختند و خراج ها کم و بیش کردند"[۵].

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ٢٦٦، ص ۱۸.
۲ ـ مجاهد، شمارهٔ ٢٦٦، ص ۱۸.
۳ ـ نگاه کنید به: اخبارالطوال، ص ۲۳۸.
٤ ـ اسلام در ایران، ص ٦١.
۵ ـ تاریخ سیستان، ص ۱٦۰.

پیکار خوارج در تمامت دوران خلافت معاویه و یزید (پسر معاویه) ادامه داشت بطوریکه به تصریح طبری: تا هنگام مرگ یزید، زیاد و پسرش (عبیدالله)[1] "سیزده هزار کس از خوارج را کشتند و عبیدالله چهار هزار تن از آنان را به زندان کرد"[2].

طبری در ذکر حوادث سال‌های ٦٤ و٧٦ و٧٧ هجری نیز از پیکارهای گستردهٔ خوارج و کشته شدن "بسیار کس از خوارج" در زمان خلافت عبدالملک بن مروان اموی یاد می کند[3].

چنانکه گفته ایم در تمامت دوران خلافت معاویه و در اوج مبارزات خونین خوارج با "نمایندهٔ اشرافیت تاریخی" و "مظهر و مرکز ارتجاع سیاسی" (یعنی معاویه)[4]، پیشوایان شیعه و خصوصاً امام حسین از یکطرف در ملاقات ها و پیام های خود، به معاویه ابراز ارادت و آشتی و دوستی می کردند و از طرف دیگر، از کمک‌های مالی سرشار معاویه برخوردار می شدند.

خوارج در شهرها و ولایات اسلامی (خصوصاً در ایران) از پایگاه گستردهٔ مردمی برخوردار بودند وگرنه چنین جنبشی، علیرغم سال‌ها سرکوب خشن و گسترده، چگونه می توانست بدون پایگاه توده ای به حیات و مبارزات خویش ادامه دهد؟

طبری در گزارش خود، علل اجتماعی و سیاسی استقبال مردم از خوارج را یادآور می‌شود و می‌نویسد:

"بسیاری از مردم، که دنیا می خواستند و نیز بسیاری

---

۱ ـ حُکام بنی امیه در نواحی عراق.
۲ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۵۰.
۳ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹۵؛ ج ۸، صص ۳۵٤۱ ـ ۳٦٤٦.
٤ ـ به تعبیر آقای ورداسبی، در صفحهٔ ۲۹۳ کتاب جزمیت فلسفهٔ حزبی.

از آنان که حجّاج (حاکم اموی در عراق) به سبب مال یا مظلمه ای در طلبشان بود یا آنان که حجّاج کسان شان را کشته بود، روی به خوارج آوردند"[۱].

مؤلف "تاریخ سیستان" نیز تأکید می کند:

"... هر جای خوارج بیرون آمدند و مردم ـ خاص و عام ـ بدیشان پیوسته همی گشتند"[۲].

حکومت های اموی با آگاهی از پایگاه مردمی خوارج در شهرها و روستاها و نیز با آگاهی از عدم علاقهٔ مردم به جنگ با خوارج، می کوشیدند تا با تهدید و ارعاب، مردم شهرها و روستاها را به جنگ با خوارج وادار نمایند. جالب است که سپاهیان اموی از نبرد با خوارج هراس فراوان داشتند بطوریکه حجّاج (حاکم اموی) خطاب به سپاهیان خود گفت:

"شما، عادتِ زبونان گرفته اید و به روزِ نبرد، پشت به دشمن (خوارج) کرده اید... قسم یاد می کنم که اگر این کار را تکرار کنید، چنان عقوبت می کنم که از این دشمنی که از بیم آن، به دلِ دشت ها و دره ها می گریزید و در فرورفتگی رودها و پناهگاه کوه ها نهان می شوید، سخت تر باشد"[۳].

با این ترس و بیم ها و تهدیدها، حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۷۵ هجری، از مردم کوفه خواست تا برای جنگ با خوارج آماده شوند و تهدید کرد که: "پس از سه روز، هر کس را بیابم، خونش را بریزم و

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۸۵ و ۳۵۹۷.
۲ ـ تاریخ سیستان، ص ۱۰۹.
۳ ـ تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۷۵، همچنین نگاه کنید به صص ۳۵۵٤ و ۳۵۹۱.

مالش را به غارت دهم". پیرمردی که پسرش را ناچار به جنگ خوارج برده بودند، چون خود در رفتن تعلّل نمود، متهم شد بطوریکه دو دنده اش را شکستند. مرد دیگری را که بعلت بیماری از رفتن به جنگ با خوارج خودداری نموده بود، کشتند، آنچنانکه: "مردم متوحّش شدند"[۱].

توده های مردم برای بعضی از رهبران خوارج (از جمله شبیب) به عنوان تجسم آرمان ها و بیانگر آرزوها و منافع خویش، قصه ها و افسانه های فراوان ساخته بودند که بخشی از آنها در "تاریخ طبری" آمده است[۲]. به روایت طبری، شبیب خارجی معتقد به حکومت شورائی بود که نه تنها از قبیلهٔ قریش بلکه از همهٔ قبایل و براساس انتخاب ممکن بود[۳].

گفتنی است که در شرایطی که حکومت های اموی و عباسی برای سرکوب و کشتار خوارج از خونین ترین شیوه ها استفاده می کردند، در شرایطی که از نظر مسلمانان (سنی و شیعه) قتل "خارجی"، همواره بعنوان یک "جهاد واجب" بشمار می رفت، شدت عمل گروهی از خوارج (خصوصاً ازرقیان) در قتل و کشتار مخالفین را می توان یک عکس العمل و واکنش طبیعی دانست[٤].

---

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۲۳ و ۳۵۲۵ و ۳۵۹۱ و ۳۵۹۹ ـ ۳٦۰۰؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳؛ مقایسه کنید با تهدیدنامهٔ خالدبن عبدالله به مردم: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۱۳ ـ ۳۵۱٤.
۲ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳٦۱۸ و ۳٦۱۹.
۳ ـ تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳٦۲٤ ـ ۳٦۲٦
٤ ـ پس از سرکوب خونین خوارج، حضرت علی گفت: "تنها مرا یارای آن بود که چشم این فتنه (خوارج) برکَنم".

عُبیدالله بن زیاد که در قتل و کشتار خوارج سوابق بسیار داشت، در ادامهٔ کشتار خوارج و به منظور کاستن از شور و حرارت آنان، فرمان داد تا نعش های زنان "خارجی" را لخت کرده و برهنه در عرصهٔ کارزار باقی گذارند[1].

گردیزی در ذکر سرکوب قیام حمزهٔ خارجی توسط خلفای عباسی یادآور می شود که سپاهیان خلیفه، مردم همهٔ روستاها را که بیاری حمزه کوشیده بودند، بکشتند و روستاها را بسوختند و"... سی هزار تن از مردم روستاها را بدین گونه بکشتند"[2].

گردیزی از چگونگی شکنجه و کشتار خوارج توسط خلفا، سندی بدست می دهد که نشانگر قساوت، خشونت و کینهٔ سوزان حکومت های وقت نسبت به خوارج می باشد: در یکی از روستاها، سپاهیان خلیفه سیصد تن از زنان و مردان "خارجی" را بکشتند، مال و دارائی روستائیان را به غارت بردند و گروهی از آنان را نیز اسیر کردند:

"... و ایشان (روستائیان) را بیاوردند و دو شاخ قوی از درخت به رسَن (طناب) های قوی، فرازِ یکدیگر کشیدندی و دوپای (خارجی) را بر آن دو شاخ ببستندی، و پس، رسن بگشادندی، تا آن دو شاخ، بقوّت خویش، مرد را دو پاره کردندی..."[3].

منابع تاریخی، ماهیت اجتماعی ـ سیاسی جنبش خوارج را نشان می دهند:

---

۱ ـ اسلام در ایران، ص ۶۰.
۲ ـ تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۹۱.
۳ ـ تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، صص ۲۹۱ ـ ۲۹۲. مقایسه کنید با: طبقات ناصری، قاضی منهاج السراج، ج ۱، ص ۲۱۰.

" خوارج، مردم (بصره) را محاصره کرده و بر همهٔ روستاها و آبادی های آن دست یافته بودند و جز خودِ شهر، در دست مردم باقی نمانده بود و چون مهلّب (سردار خلیفهٔ اموی) رسید، بزرگان و آبرومندان مردم، دست بدامان او شدند و..."[۱].

یعقوبی در ذکر شورش خوارج در زمان معاویه یادآور می شود که آنان " در بصره خروج کردند و شمشیر در میان پلیس ها (شرطه ها) گذاشتند و جمعی بسیاری از ایشان کشتند"[۲].

ابوحنیفهٔ دینوری نیز تأکید می کند که: " خوارج بسیاری از اشخاص سرشناس را کشتند"[۳].

بطوریکه گفتیم: خوارج در شهرها و ولایات ایران از محبوبیّت و پایگاه گسترده ای برخوردار بودند. انگیزه های اجتماعی، خواست ها و آرمان های ملی و میهنی، عوامل و انگیزه های اصلی ایرانیان در پشتیبانی از خوارج بود. مورخین از شورش ها و پایداری های خوارج در نواحی سیستان، کازرون، رامهرمز، شاپور، بوشهر، اهواز، کرمان، اصفهان و فارس خبر می دهند[٤] و بر اساس نوشته های دینوری: دهقانان ایرانی به خوارج کمک و یاری می کردند[٥].

خلفای اموی و عباسی با اعلامیه های تهدیدآمیز و همراه با تمنّا و تواضع، از مردم شهرها و نواحی ایران درخواست می کردند تا

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۱.
۲ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ١٦٥.
۳ ـ اخبارالطوال، ص ۳۲۹.
٤ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲٦٤؛ ج ۸، صص ۳٤۷۸ ـ ۳٤۸٦؛ اخبارالطوال، صص ۲۹۰ ـ ۳۲۵.
٥ ـ اخبارالطوال، ص ۲۲۹.

ضمن خودداری از پشتیبانی خوارج، علیه "کافران خونخوار خارجی" جهاد نمایند، اما مردم، اعتنائی به این اعلامیه ها و تهدیدها و ارعاب ها نداشتند[۱].

مؤلف "تاریخ سیستان" یادآور می شود که: در زمان حجّاج، عبدالله بن ابی بکره (سردار خلیفهٔ اموی) با سپاهی فراوان به جانب سیستان رفت و مردم سیستان به کمک خوارج، جنگی شدید با سپاهیان خلیفه نمودند آنچنانکه "هیچکس از آن سپاه (زنده) نماند، یا کشته شدند یا بمردند... چنانکه ایشان را جیش الفناء نام کردند"[۲].

در سال ۱۰۷ هجری نیز خوارج سیستان بار دیگر طغیان کردند و یزیدبن غریف (حاکم اموی) را در حالیکه در مجلس نشسته بود و ۱۵۰۰ مرد مسلح، محافظ او بودند، کشتند. هشام بن عبدالملک (خلیفهٔ اموی) سپاهی فراوان برای سرکوبی خوارج به سیستان فرستاد. در جنگ های شدیدی همهٔ لشگریان خلیفه کشته شدند، بطوریکه بقول یعقوبی: "حتی یک تن از ایشان جان بدر نبرد"[۳].

در زمان منصور عباسی نیز گروهی از خوارج ایران برای کشتن معن بن زائده (حاکم خلیفه در خراسان) شمشیرها را در میان دسته های نی پنهان کردند و در هیأت بنّایان به حیاط خانهٔ معن بن زائده وارد شدند و چند روزی بدان حال ماندند و چون به میان خانه رسیدند، شمشیرها را درآوردند و بر معن، که روپوشی به تن داشت، حمله کردند و او را کشتند[٤].

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۱۳ ـ ۳۵۱٤.
۲ ـ تاریخ سیستان، ص ۱۱۱.
۳ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۸۸ ـ ۲۸۹.
٤ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۰.

بررسی جنبش های اجتماعی در تاریخ ایران و اسلام این نکتهٔ بسیار مهم را روشن می کند که در بیشتر این جنبش ها، دین اساساً "تابع" بوده است نه "متبوع" و توده های شورشی نه برای تأمین خلافت این امام یا آن پیشوای مذهبی، بلکه، اساساً، برای تأمین منافع خویش مبارزه می کردند. این مبارزات، بخاطر شرایط مادی جامعه و محدودیت های تاریخی، اگر چه خود را در زیر لوای مذهب یا عرفان پنهان می ساخت، اما در ذات خویش ناشی از منافع شورشیان و بیانگر خواست های سیاسی ـ اجتماعی آنان بوده است.

بر این اساس: خوارج نیز که در آغاز از گروه پیروان علی "خارج" شده بودند، ضمن مبارزهٔ شدید با حکومت علی و معاویه، در مراحلی از مبارزات آیندهٔ خویش، خصلت "ضدعلی" را از یاد بردند و بخاطر اشتراک منافع با شیعیان شورشی در مبارزه علیه اشرافیت اموی و عباسی با شیعیان متحد شده، بصورت یک نهضت وسیع اجتماعی ـ سیاسی آشکار گردیدند بطوریکه مورخین از حضور و شرکت شیعیان در نهضت های خوارج یاد می کنند[1].

این امر ضمن اینکه اتهامات و افتراهای وارده از طرف مورخین اسلامی مبنی بر "کشتار مسلمانان غیرخارجی بدست خوارج" را مورد تردید قرار می دهد، در عین حال مسالمت و مدارای خوارج با دیگر مسلمانان و نیز هوشیاری سیاسی آنان در مبارزهٔ متحد با خلفای اموی و عباسی را نشان می دهد. این مسالمت و مدارا حتی در بارهٔ اسیران

۱ ـ نگاه کنید به: مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۰۲، مقایسه کنید با روایت مسعودی در: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۷.

دشمن نیز اِعمال می شد[۱].

خوارج در برخورد بـا پیروان ادیـان دیگـر نیز از مـدارا و مسـالمت برخوردار بودند بطوریکه برخی از پیشـوایان خـوارج معتقـد بودنـد کـه: بایـد یهودیان و مسیحیان را با مسلمانان (خارجیان) متساوی الحقوق دانست[۲].

رهبران خوارج، عناصری آگاه، شجاع، درستکار و فاضل بودنـد. مؤلف "مجمل التواریخ والقصص" در بـارۀ یکـی از رهبـران تندروتـرین فرقۀ خارجی (یعنی ازرقیان) می نویسد:

"و اندر سال ۷٤ قطری بن الفجاة پیدا شد مهتر خوارج و سخت فاضـل و فصیـح، چنانکـه خطبــه هـای او را نســخت کرده اند و اهواز و آن حدود را بگرفت"[۳].

طبری از قـول ابوقبیصـۀ قحـافی در بـارۀ یکـی دیگـر از رهبـران خوارج می نویسد:

"به خدا، من عبیدة بن هلال را دیدم که پیـش آمـد و سخن کرد، گوینده ای بلیغ تر و درست گفتارتر از او ندیده بودم، وی عقیدۀ خوارج داشت"[٤].

یکی از ویژه گی های جنبش خوارج این بود که زنان در آن شـرکت فعّال داشتند بطوریکه ام حکیم ـ زن قهرمان خوارج ازرقی ـ جنـگ هـای بسیار کرد و افتخارات فراوانی بدست آورد[۵].

---

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۹٦.
۲ ـ اسلام در ایران، ص ٦۱.
۳ ـ مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۰۳.
٤ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹٦.
۵ ـ نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱٤۱ ـ ۱٤۲؛ تاریخ طبری، ج ۸، صص ٤٤٦۱ و٤٤٦۹؛ اسلام در ایران، صص ٦۰ و٦٦.

۲۱ ـ ما ضمن استناد به چند منبع تاریخی و مذهبی یادآور شدیم که " حضرت علی نیز از ثروتمندان و توانگران معروف بود بطوریکه در شهر ینبع اراضی و املاک پرارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه ٤۰ هزار دینار درآمد داشت (تجارب السلف، ص ۱۳). ابن حزم در بارهٔ ثروت های حضرت علی (یعنی پارساترین شخصیت اسلامی) می نویسد: کسی که اندک اطلاعی از اخبار و روایات داشته باشد، انکار نمی کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از جمله: نخلستان ها و کشتزارهائی را صدقه داد و البته این صدقه ها در برابر ثروت های فراوان و املاک بسیار علی، چیز اندکی است! (الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ٤، ص ۱٤۱). از امام جعفر صادق نیز نقل شده است: انگشتری که حضرت علی در نمازش صدقه داد، وزنِ حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش ٥ مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکسالهٔ کشور شام بود. (جواهر الولایه، آیت الله بروجردی کاظمینی، ص ۱۳۷)".

آقای ورداسبی سراسیمه و شتابان کوشیده اند تا آب تطهیر بر سر و روی حضرت علی بریزند و او را از داشتن ثروت بسیار تبرئه نمایند، بهمین جهت صفحاتی را در فقر، قناعت و تنگدستی حضرت علی سیاه کردند تا ثابت کنند که آن حضرت نه تنها فاقد ثروت بسیار بوده بلکه در عینِ قناعت و تنگدستی، "پی گیرترین پشتیبان مولّدان و زحمتکشان جهان و نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم" و "باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ" نیز بوده اند![1]

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۸.

آقای ورداسبی، برای بی اعتبار کردن اسناد ارائه شده، ابتداء ادعا کرده اند که: "کتاب الفِصل... یک اثر جَدَلی و فاقد ارزش تاریخی است و ابن حزم برای آنکه حقانیت طلحه و زبیر و معاویه و احقیت و افضلیت خلفای مورد قبول خود را اثبات کند... به (شیعیان) و امام اولشان (حضرت علی) تهمت ها میبندد..."[1]

آقای ورداسبی معلوم نمی کنند که منظورشان از "اثر جَدَلی" چیست؟ و آیا هر اثر به اصطلاح جدلی فاقد ارزش تاریخی است؟ ایشان همچنین توضیح نمی دهند که منظور از "احقیت و افضلیت خلفای مورد قبول ابن حزم" کدام خلیفه یا خلفا هستند؟ (در بارهٔ منزلت و مقام اسلامی طلحه و زبیر در تاریخ اسلام، ما، در صفحات قبل سخن گفته ایم).

ابن حزم (متوفای ٤٥٦ هـ) شاعر اندلسی، مورخ، فقیه، فیلسوف و عالم در کلام و یکی از بزرگترین متفکران اسلامی بود. ابن حزم چه در زندگی خصوصی و چه در حیات سیاسی ـ اجتماعی و مذهبی، همواره کینه و نفرت شدیدی نسبت به ریا، تظاهر و فریبکاری ابراز می داشت و بقولی: "روش ناسازگار و قاطعش، کینهٔ متفکران درباری و شاهزادگان را علیه او برانگیخت".

ابن حزم مخالف سرسخت کسانی بود که با تفسیرهای شخصی و دلخواه از قرآن، کوشش داشتند نتایج دلخواهی از آن اخذ نمایند. چنین کسانی در نظر ابن حزم: "بسان آدمک های جعلی هستند که نمی توان با آنان به گفتگو پرداخت زیرا اینگونه اشخاص زبان قرآن را تحریف می کنند تا با اوهام و افسانه های ایشان موافقت کند و از

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۸.

واژه های قرآنی، با فریبکاری و زور، مفاهیمی استخراج می کنند که در قرآن نیست".

ابن حزم ابتدا به مذهب مالکی پیوست و سپس مذهب شافعی را برگزید اما سرانجام به مکتب ظاهریه پیوست. او معتقد بود که " اسلام محمدی یا نبوی همین اسلامی است که از متون قرآن و حدیث برمی‌آید و قرآن، باطنی ندارد که بتوان از آن تفسیر و تأویل دلخواه کرد".

ابن حزم از مخالفان سرسخت مذاهب چهارگانهٔ اهل تسنّن (مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی) بود و بهمین جهت همواره مورد تعقیب شریعتمداران و خلفای عباسی قرار داشت، بطوریکه کتابهای او را بدستور معتضد (خلیفهٔ عباسی) جمع‌آوری کرده و سوزاندند و ابن حزم، خود مدتها متواری و مخفی گردید.

آسین پلاسیو در کِتاب ارزشمندی که بشرح زندگی، آثار و خصوصاً به کتاب " الفِصل..." اختصاص داده، از ابن حزم بعنوان " مورخ عقاید دینی" یاد می کند و کتاب " الفصل..." را بخاطر وسعت و صحت مدارکی که در آن جمع‌آوری شده، یک اثر تاریخی ارزشمند دانسته است[1].

با چنین مقدماتی، علت کینه و نفرت آقای ورداسبی نسبت به ابن حزم روشن و آشکار می شود. در حقیقت، مسئله ای که ابن حزم، حدود هزار سال پیش مطرح میساخت و بخاطر آن، مورد کینه و نفرت فقها بود، امروزه مورد بحث و اختلاف ما با نظریه پردازان " اسلام راستین" (چون آقای ورداسبی، شریعتی و مجاهدین) است. بعد از

---

۱ ـ برای آگاهی بیشتر در بارهٔ ابن حزم نگاه کنید به: دانشنامهٔ ایران و اسلام، ج ۲، ذیل ابن حزم، صص ۵۰۳ـ۵۱۶.

گذشت هزار سال گوئی هنوز نیز روحِ بغداد، با حضور و بی حضور خلیفه، بر جامعهٔ ما حکمفرما است و اخلاف آن فقها، اینک، در هیأت مدافعان "اسلام راستین" به تکفیر مخالفان می پردازند، هم از این روست که ما، آنچنان مورد سخیف‌ترین تهمت‌ها و توهین های آقای ورداسبی قرار گرفته ایم. ما به "حقّه بازی، شیّادی و شارلاتانی"[۱] متهم شده ایم زیرا که کوشیده ایم تا پندارها و افسانه بافی های شیّادان حرفه ای را در عرصهٔ تاریخ اسلام ارائه و افشاء نمائیم. بقول حافظ:

ما را به مستی، افسانه کردند

پیرانِ جاهل، شیخانِ گمراه

تا اینجا، ما به ارزش تاریخی کتاب "الفصَل..." و مقام و منزلت ابن حزم و به علت کینه و نفرت مؤلفان اسلامی نسبت به وی اشاره کرده ایم، و حال به بحث اصلی خود در بارهٔ ثروت ها و دارائی های حضرت علی و بررسی انتقادات آقای ورداسبی ادامه میدهیم:

دارائی ها و ثروت های حضرت علی و عملکردهای سیاسی ـ اجتماعی او، مسئله مهمی است که اکثر نویسندگان و محققانِ شیعه در بارهٔ آن یا سکوت کرده یا آن را به دلخواه خود تفسیر و تعبیر نموده اند. در تاریخ و فرهنگ تشیّع، علی، بعنوان پارساترین و انقلابی‌ترین شخصیت تاریخ اسلام (و حتیٰ جهان!) توصیف شده که گویا، برخلاف دیگر خلفای اسلامی، در فقر و تنگدستی و مظلومیت و عدالتخواهی زندگی می کرده است.

چنین توصیف و تصویری از حضرت علی (و امام حسین)،

---

۱ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۶۶، ص ۱۷.

همواره با روحیهٔ زجردیده و عدالتخواه مردم ما سازگار بوده است. توده های محروم ایرانی پس از مبارزات بسیار، وقتی که از استقرار عدالت اجتماعی و ایجاد یک حکومت ملی (غیرعرب) مأیوس و با شدیدترین سرکوب ها و ستم های اجتماعی ـ مذهبی روبرو شدند، بتدریج خاطرهٔ مزدک ها و بابک ها را از دست دادند و چهرهٔ حضرت علی و امام حسین را به خاطر کشیدند و در رنجها و مصائب خاندان علی رنجها و مظلومیت های خود را یافتند و...

توده های ایرانی با گرایش به تشیّع و تصوّف از یکطرف سنگری در مبارزه با دین رسمی خلفا (سنّی) ساختند و از طرف دیگر با یادآوری خاطرهٔ "شهیدان کربلا"، محرومیت ها و مظلومیت های خویش را فراموش کردند. آنان با یاد و خاطرهٔ "شهیدان کربلا" آرامش می یافتند، آرامشی که آنرا در هستی تاراج شدهٔ خود نتوانسته بودند بدست آورند.

حکومتهای شیعه گرای آل بویه، علاء الدین خوارزمشاه، سلطان محمد خدابنده و خصوصاً حکومت شیعی صفوی، به شیعه گرائی و شیعه سازی جامعهٔ ایرانی قدرت و حرکت بیشتری بخشید، بطوریکه مثلاً شاه اسماعیل صفوی (بنیانگذار سلسلهٔ صفوی) در ادامهٔ شیعه سازی خود، تنها بیست هزار نفر را در تبریز کشت و آنچنان وحشت و خشونتی در شهرها و روستاها برقرار ساخت که پیروان مذاهب مختلف، از اطراف و اکناف، مذهب خویش را واگذاشتند و به پذیرش مذهب شیعه گردن نهادند[1].

---

۱ ـ در این باره نگاه کنید به: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابوالقاسم طاهری، صص ۱۵۳ و ۱٦۰؛ تاریخ عالم‌آرای صفوی، صص

و این چنین شد که روضه ها، بعنوان بهترین وسیله برای خلع سلاح روحی توده ها، و تکیه ها، بعنوان بهترین تکیه گاه و آرامگاه روحی روستائیان و رنجبران، مستقیم و غیرمستقیم، به خدمت حکومت های وقت درآمدند و حضرت علی و امام حسین (و دیگر امامان شیعه)، بعنوان "پیشوایان انقلابی" و "نمایندگان تمام بشریت مظلوم"، ذهنیت تاریخی جامعهٔ ما را اشغال کردند.

با چنین تصور و تصویری وقتی که با ده ها سند تاریخی، مال اندوزی ها، فسادها، خونریزی ها، سازش ها، سکوت ها و همکاری های این "پیشوایان انقلابی" با خلفای جبار اموی و عباسی طرح و افشاء گردید، نویسندگان شیعی یا به ترجیع بند معروف "راوی سنی بوده" توسل جستند و یا راوی سند را به اتهام "شیعهٔ صفوی" و "اسلام اموی" از گردونهٔ مطالعات تاریخی خود خارج کردند[1] و بدین ترتیب بخش بزرگی از اسناد و مدارک معتبر تاریخی در بارهٔ زندگی پیشوایان شیعه را نادیده گرفته و بی اعتبار دانستند! بر این اساس است که آقای ورداسبی گفته ها و روایات ابن حزم، آیت الله بروجردی کاظمینی، هندوشاه نخجوانی و دیگران را "بی اساس" و "فاقد ارزش تاریخی" می دانند.

دست چین کردن مسائل تاریخی، شیوهٔ یک محقّق و منتقد صادق نیست، اینگونه برخورد با مسائل تاریخی، نه تنها در خدمت ارتقاء آگاهی و غنای شعور تاریخی جامعه نیست، بلکه، اساساً در

٦٤ـ ٦٥؛ حبیب السیر، ج ٤، صص ٥٢٧ ـ ٥٢٨؛ جنبش حروفیه و نهضت پسیخاتیان، علی میرفطروس، صص ٥٣ ـ ٥٥.

۱ ـ برای نمونه نگاه کنید به: شیعهٔ علوی، شیعهٔ صفوی، دکتر علی شریعتی، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ ش.

جهت گمراهی و ناآگاهی مردم است. اینکه دکتر شریعتی می گوید: "اسلام شناسی، آنگونه که ما دوست داریم و می خواهیم"[1] ناظر بر همین شیوهٔ غیرعلمی و نادرست است که رویدادهای تاریخی را نه براساس خودِ رویدادها، بلکه آنها را براساس "خواست" و "میل" خود تحلیل و تفسیر می کند، در برخورد با اینگونه محققین و به اصطلاح منتقدین است که هگل، در جملهٔ طنزآمیزی، شیوهٔ کار آنها را به ریشخند و مسخره می گیرد و می نویسد:

"رویدادهای تاریخی با تئوری من، خواناشی ندارند،

پس: بدا به حال رویدادها!"

در مورد ثروت های حضرت علی، ما ضمن تأکید مجدّد به کتاب "الفِصَل..." (ج ٤، ص ١٤١)؛ تجارب السلف (ص ۱۳) و جواهرالولایه (ص ۱۳۷) یادآور می شویم که اسناد مربوط به ثروت ها و املاک حضرت علی در متون و منابع دیگر هم آمده است و حتی نظریه پردازان معروف "اسلام راستین" (از جمله: آیت الله طالقانی و دکتر شریعتی) نیز آن را تأئید کرده اند. در شرایط خارج از کشور و تبعید، تنها عدم دسترسی به متون و منابع تاریخی است که ما را از ارائه اسناد و مدارک بی شمار باز می دارد، با اینحال تأکید می کنیم که روایت آیت الله بروجردی کاظمینی (در بارهٔ صدقه دادن انگشتر حضرت علی) نه تنها جعلی نیست بلکه مبتنی بر اسناد معتبر است، از جمله: طبری، در تفسیر خود، به این مسئله اشاره کرده است[2].

۱ ـ اسلام شناسی (۱)، ص ۱٦۷، م.آ ۱٦.

۲ ـ نگاه کنید به: تفسیر طبری، ج ۲، ص ٤۱۲. همچنین نگاه کنید به: منتهی الآمال، ج ۱، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۹.

حضرت علی، در وصیت نامهٔ خود، از نخلستان ها و کنیزکان و اموال خویش یاد می کند که سرپرستی آنها را به امام حسن و سپس به امام حسین واگذار می کند[۱].

ابن طقطقیٰ (مورخ شیعی) ضمن تأکید بر این نکته که "هریک از خلفای راشدین صاحب ثروت های هنگفت و باغ و درخت و اموال بودند" به املاک حضرت علی اشاره نموده و تأکید کرده که "امیرالمؤمنین درآمد سرشاری از املاک خود داشت"[۲].

آیت الله طالقانی نیز از املاک و زمین هائی نام می بَرد که حضرت علی، بهنگام مرگ، آنها را "وقف" کرده است از جمله: اراضی یَنْبُع، وادی القراء، اذینه و قصیره[۳]. ظاهراً عواید اراضی وقفی حضرت علی، سالیانه ۲٤ هزار دینار بود[٤]. این املاک وقفی غیر از املاک متعددی است که پس از شهادت علی، بعنوان ارث، به امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان حضرت رسیده است. مورخین تعداد فرزندان علی را از ۳۲ تا ٤۸ تن نوشته اند و قابل ذکر است که قسمت کوچکی از میراث علی به یکی از فرزندانش (بنام عمر) رسید و او آنچنان در رفاه و آسایش زندگی کرد تا به سن ۸۵ سالگی رسید و در یَنْبُع درگذشت[۵].

دکتر شریعتی تأکید می کند:

"علی در یَنْبُع یک مرکز کشاورزی می سازد و به تولید

۱ ـ نگاه کنید به: نهج البلاغه، ص ٦۷۱، ترجمهٔ جواد فاضل.
۲ تاریخ فخری، صص ۹۷ و ۱۰۰.
۳ ـ اسلام و مالکیت، ص ۱٦۸.
٤ ـ نهج البلاغه، جزء سوم، به نقل از: تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۲، ص ۷۷.
۵ ـ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲٦۹٦.

می پردازد. شاید برای اولین بار است که کسی در این منطقه، اساساً کشاورزی را بشکل یک سرمایه گذاری دقیق و بشکل یک کار متراکم و برجسته، شروع می کند"[۱]. ظاهراً درآمد سالیانهٔ همین فعالیت های تولیدی حدود هشتاد هزار دینار طلا (معادل ۳۲۰ کیلو طلا) بود[۲].

قابل ذکر است که ریاضت، فقرپرستی و زهدگرائی حضرت علی نیز هیچگاه دارای مضمونی مترقی نبوده است. ریاضت، زهد و پوشیدن لباس های خشن و وصله دار نه ناشی از فقر و تنگدستی مالی علی، بلکه، اساساً، ناشی از تسلیم طلبی روحی و مذهبی (ترس و رعب از خدا) و حاصل نفس کشی صوفیانه بوده است. هندوشاه ضمن اشاره به توانگری و ثروت های حضرت علی و دیگر خلفای اولیهٔ اسلامی تأکید می کند که: "تقلیل و اقتصار در مطاعم (خوردنی ها) و ملابس (پوشیدنی ها) از عجز و فقر آنان نبود"[۳]. آنگونه زهدگرائی ها، فقرپرستی ها و ریاضت ها را ما در ابوبکر و خصوصاً در عمر بیشتر سراغ داریم[٤] و شگفت نیست که منصور (خلیفهٔ عباسی) نیز "همواره لباس خشن می پوشید و گاه پیراهنش را وصله می کرد"![٥] همین خلیفهٔ "زاهد" و "ریاضت کش" پس از مرگ، نزدیک به ۱٤ میلیون دینار

---

۱ ـ قرن ما در جستجوی علی، ص ۹۰، م.آ ۲٦.

۲ ـ زندگانی امام حسین، ص ۹٦.

۳ ـ تجارب السلف، ص ۱۲.

٤ ـ مورخان تاریخ اسلام می گویند: "عمر فقط یک پیراهن و یک جامه داشت که چندین بار آن را وصله زده بود و غذایش خرما و نان جو بود و بر بستری از برگ خرما می خفت که در خشونت کم از پیراهن مرئین او نبود": تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۱، ص ۵۹. همچنین نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۱، ص ٦٦۳.

۵ ـ نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۲۱٤؛ کامل، ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۸۵.

طلا و ۶۰۰ میلیون درهم نقره از خود باقی گذاشت و بهنگام مرگ بفرزند و جانشینش (مهدی عباسی) گفت: " من ترا چندان مال، فراز آورده ام که اگر ده سال نیز خراج بتو نرسد، ارزاق سپاه و نفقات و مخارج ثغور را بدان کفایت توانی کرد"[1].

۲۲ ـ آقای ورداسبی برای ردّ مندرجات کتاب "اسلام شناسی" مبنی بر خشونت حضرت علی در سرکوب مخالفان و مرتدان از اسلام، صفحاتی را در توصیف "عدالت و دادخواهی" و "آزادمنشی و متانت و جاافتادگی سیاسی و هوشیاری و بلندنظری انقلابی" آن حضرت سیاه کرده اند و سرانجام نیز "افاضه" کرده اند که: "مؤلف کتاب اسلام شناسی چگونه به خود اجازه می دهد که... پیگیرترین پشتیبان مولّدان و زحمتکشان جهان، باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ و نماینده و سخنگوی تمامت بشریت مظلوم را آدمکش و خمینی صفت و سرکوبگر معرفی کند؟"[2]

آقای ورداسبی، این بار نیز ضمن تحریف نظرات ما کوشش کرده اند تا با اندیشه های القائی، ذهن خوانندگان ـ و خصوصاً دوستان مذهبی ما ـ را علیه کتاب "اسلام شناسی" و نویسندهٔ آن، تحریک نمایند، زیرا که در هیچ جای کتاب، ما از حضرت علی بعنوان "خمینی صفت" و "آدمکش" یاد نکرده ایم بلکه، به تکرار، از او بعنوان شخصیتی معتدل و "اصلاح طلب" نام برده ایم[3].

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۵۰۴۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲.
۲ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲۶۶، ص ۱۸.
۳ ـ از جمله در صفحات ۴۰ و ۷۰ کتاب اسلام شناسی.

برخلاف نظر آقای ورداسبی، تاریخ جوامع بشری با پیدایش اسلام و ظهور حضرت محمد یا علی آغاز نمی شود همچنانکه با مرگ آنان نیز پایان نمی یابد. تاریخ بشری، حماسهٔ پایان ناپذیری است که گذشته های دور آنرا انشاء می کند و آیندهٔ دور نیز آنرا خواهد ساخت. در چنین چشم اندازی، زندگی و حیات "علی" ها می تواند فقط "نقطه" یا "خط" کوچکی بر گسترهٔ پرفراز و نشیب تاریخ بشری باشد. بنابراین: بنظر ما، چنانکه نشان داده ایم، حضرت علی بعنوان یک انسان، با همهٔ ضعف هایش، نه "پیگیرترین پشتیبان مولّدان و زحمتکشان جهان"، نه "باشرفترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ" بود و نه "نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم". اینگونه نگاه به تاریخ بشری ـ قبل از هر چیز ـ نشان دهندهٔ تنگ نظری تاریخی و بیانگر کیش شخصیت کسانی است که "تملّق علی" را با "تشیّع علی" عوضی گرفته اند.

ما، در اینجا، بر آن نیستیم که اقدامات اجتماعی و مواضع سیاسی ـ طبقاتی حضرت علی را به بررسی بگیریم (در کتاب "اسلام شناسی" و نیز در صفحاتی از کتاب حاضر، ما به گوشه هائی از این مواضع و عملکردها اشاره کرده ایم) اما برای آنکه نشان دهیم که حضرت علی با صفتی که آقای ورداسبی آنرا از قول ما جعل کرده اند، چه شباهتی داشته است تنها به ذکر چند سند از کتب معتبر تاریخی (که مورد قبول و استناد آقای ورداسبی و دیگر مدّعیان "تشیّع سرخ علوی" نیز هست) اشاره می کنیم تا این "شریف ترین، پاک ترین و آگاه ترین مدافع محرومان تاریخ و پیشوای سرخ اندیشان و سخت ریشگانِ همهٔ روزگاران"[۱] را بهتر بشناسیم:

---

۱ ـ ص ۲۷۸، جزمیّت فلسفهٔ حزبی، ابوذر ورداسبی.

حضرت علی نیز، چونان حضرت محمد، ابوبکر، عمر و عثمان، توسل به قهر و خشونت را بهترین وسیله برای پیشبرد و استقرار اسلام می دانست بطوریکه تأکید می کرد:

"ما، عقاید (بینش ها) مان را بر شمشیرهای مان، حمل می کنیم"[۱].

بر این اساس بود که حضرت علی معتقد بود:

"هماناخدا این امت را بتازیانه و شمشیر ادب کرده است و هیچکس نزد امام، مدارا و نرمی نیابد"[۲].

بعضی از محققین شیعه، بدرستی یادآور می شوند که: "چهل سال شمشیر از دست علی نیفتاد تا ارکان اسلام مشید گردید"[۳].

آقای ورداسبی بدروغ می نویسند که: "علی برای نابود کردن بردگی، از طرفی با اشراف زمیندار و برده دار درافتاد و از طرف دیگر: بردگان را از حقوق اجتماعی و حتی اقتصادی برخوردار ساخت"[٤]. زیرا کتب معتبر تاریخی، خلاف این ادعا را نشان میدهند، از جمله: طبری یادآور می شود:

"حضرت علی در سومین روز خلافتش ندا داد که: هر غلامی که سوی مالکان (اربابان) خویش بازنگردد، خونش هَدَر است"[٥].

با چنین سیاستی در برابر بردگان بود که معقل بن قیس (سردار

---

۱ ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۰، ص ٤٦۰.
۲ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸.
۳ ـ زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۰٦.
٤ ـ جزمیت فلسفهٔ حزبی، ص ۲۹۰.
٥ ـ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲۳۳۹.

علی) در جنگی همهٔ آن کسانی را که مرتد شده و از پذیرفتن اسلام سر باز زده بودند، کشت و ۵۰۰ زن و کودک نصرانی (مسیحی) را بجرم نپذیرفتن اسلام و یا ندادن جزیه برده ساخت.و همهٔ این کودکان و زنان را به یک میلیون (درهم) فروخت. حضرت علی در بارهٔ برده کردن این زنان و کودکان و فروش آنها، به معقل بن قیس گفت: "نکو کردی و بجا کردی!"[۱]

یعقوبی (مورخ شیعی) در توصیف عملکردهای سیاسی ـ اجتماعی حضرت علی، جملاتی کوتاه، اما گویا و تکان دهنده دارد. او می نویسد:

> "علی، حکم های شگفت‌آوری داشت، چنانکه قومی را آتش زد و دیگرانی را بوسیلهٔ دود از میان برد و بعضی انگشتان دست را در دزدی برید و دیواری را بر سر دو نفر که آندو را مشغول فسقی دید، خراب کرد"[۲].

در ادامهٔ این "حکم های شگفت‌آور" بود که حضرت علی:

> "در یک روز ۲۵۰۰ تن از قوم اَزْد را کشت و بقولی: آنقدر از مردم را کشت که کسی نبود کسی را تسلیت گوید و هر خاندان بکُشتگان خود مشغول بود"[۳].

بعضی محققان معاصر شیعی نیز در این باره می گویند: "کمتر قبیله و طایفه و خانواده ای یافت می شد که از شمشیر خونریز و بازوی توانای

---

۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ٦، صص ۲٦٦۵ ـ ۲٦٦٦؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱، صص ۳۳۰ ـ ۳۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۷٦۷.

۲ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۸.

۳ ـ مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۲۹.

علی، داغی بدل نداشته باشد"[1].

حضرت علی که از کشتن قاتلان عثمان ـ به این بهانه که "چندین کس را به خون یک تن نمی توان کشت" ـ خودداری کرده بود، در بارهٔ قاتلین دوست خود (عبدالله بن خبّاب) چنان سختگیری و خشونتی بکار برد که بیسابقه بود بطوری که گفت:

"بخدا اگر همهٔ مردم روی زمین به کشتن عبدالله اقرار کنند، همه را از دم شمشیر می گذرانم و یک لحظه در این کار درنگ نخواهم کرد"[2].

چنین بود "آزادمنشی، متانت، جاافتادگی سیاسی، تعالی روحی و بلندنظری انقلابی حضرت علی" این "باشرف ترین و صدیق ترین دموکرات تاریخ"[3] ... و چنین است که:

افسانه ها در محک تاریخ فرو می ریزند.

۱ ـ علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، ص ۷٦.
۲ ـ الفصل فی الملل، ج ٤، صص ۱۰۰ و ۱۰۲.
۳ ـ مجاهد، شمارهٔ ۲٦٦، ص ۱۸.

منابع و مآخذ

آ

آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ): مُطهّربن طاهر مُقدّسی، ج ۵ و۶، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱ش.

الف

اخبارالطوال: ابوحنیفه دینوری، صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶ش.

ارشاد: محمدبن محمد مفید، بکوشش محمدباقر بهبودی، تهران، ۱۳۵۱ش.

الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، حیدرآباد، دکن، ۱۳۱۸ـ ۱۳۱۹ هـ.

اسلام در ایران: پطروشفسکی، کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴ش.

اسلام شناسی (۱): علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۱۶، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۱ش.
اسلام شناسی (۲): علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۱۷، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۲ش.
اسلام شناسی (۳): علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۱۸، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
اسلام شناسی: علی میرفطروس، چاپ یازدهم، انتشارات فرهنگ فرانسه ـ کانادا، ۱۹۸۹.
اسلام و سرمایه داری: ماکسیم رودنسون، ترجمه و انتشار گروه اتحاد کارگر، تهران، ۱۳۵۸ش.
اسلام و مالکیت: سیدمحمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ ش.
اعیان الشیعه: سیدمحمد امین عاملی، سید کمال موسوی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۴۵هـ.
الاغانی: ابوالفرج اصفهانی، ج ۷، طبع دارالکتب المصریه، مصر، ۱۳۴۹ هـ.
الفباء (نشریهٔ): به همت غلامحسین ساعدی، شمارهٔ ٤، پاریس، ۱۳٦٤ ش = ۱۹۸۵م.
الاموال: ابوعبیدالله قاسم بن سلام، طبع قاهره، ۱۳۵٤هـ.

ب

بازشناسی هویّت ایرانی ـ اسلامی: علی شریعتی، انتشارات الهام، تهران، ۱۳٦۱ش.

بحرالفواید: مؤلف ناشناس، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۵ش.

ت

تاریخ اجتماعی ایران: مرتضی راوندی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵٦ش.

تاریخ بلعمی: (تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری)، ابوعلی محمدبن بلعمی، به تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳٤۱ ش.

تاریخ تمدن: ویل دورانت، ج ۱۱، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳٤۲ش.

تاریخ تمدن اسلام: جرجی زیدان، ۵ جلد، علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۵ش.

تاریخ الرسل والملوک: محمدبن جریر طبری، صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱ش.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸ش.

تاریخ سیاسی اسلام: نعمت الله قاضی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳٤۹ش.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ابوالقاسم طاهری، انتشارات جیبی، ۱۳۵٤ش.

تاریخ سیستان: مؤلف ناشناس، بتصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۱٤ش.

تاریخ شیعه و فرقه های اسلام: محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۷ش.

تاریخ طبری: محمدبن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، ج ۳ و٤ و٥ و٦ و٧ و٨ و١١ و١٢، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ـ۱۳٥٤ش.

تاریخ عالم‌آرای صفوی: مؤلف ناشناس، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، ۱۳٦۳ش.

تاریخ عرب: فیلیپ حیتی، ج ۱، ابوالقاسم پاینده، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳٤٤ش.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: ذبیح‌الله صفا، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳٦ ش.

تاریخ فخری: ابن طقطقی، محمد وحید گلپایگانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ش.

تاریخ گردیزی (زین الاخبار): ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤٧ش.

تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ش.

تاریخ یعقوبی: احمدبن ابی یعقوب، ج۱ و۲، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳٦ش.

تجارب السلف: هندوشاه نخجوانی، به اهتمام عباس اقبال، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳٤٤ش.

تشیع علوی، تشیع صفوی: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار (۹)، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ش.

تفسیر طبری: محمدبن جریر طبری، ج ٥ و٦، بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ـ ۱۳٤۲ش.

ج

جزمیت فلسفه حزبی: (نقدی بر کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی) ابوذر ورداسبی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ش.

جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان: علی میرفطروس، انتشارات بامداد، تهران، ۱۳۵٦ ش.

جواهرالولایه: آیت الله بروجردی کاظمینی، انتشارات حامد، قم، ۱۳٤۰ش.

ح

حبیب السیر: خواندمیر، ٤ جلد، با مقدمهٔ جلال الدین همائی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳ش.

الحسین: علی جلال، ج ۱، قاهره، ۱٤۳۲ هـ.ق.

حسین، وارث آدم: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۱۹، انتشارات قلم، تهران، ۱۳٦۱ش.

حلاج: علی میرفطروس، چاپ چهاردهم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

چ

چه نیازی است به علی؟: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲٦، انتشارات الهام، تهران، ۱۳٦۱ش.

د

دانشنامهٔ ایران و اسلام (زیر نظر احسان یارشاطر): ج ۳، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵ش.

درّة القصص، ملا مرتضی شریعتمدار، طبع سنگی، تهران، ۱۳۱٤ هـ.

دیوان فارسی فضل الله نعیمی، به کوشش رستم علی اوف، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵٤ ش.

ر

راه آزادی: شمارهٔ ۲، نشریهٔ جمعیت داد، پاریس، ۱۳٦٤ش.

راه حسین، احمد رضائی، انتشارات مجاهدین خلق ایران، بی تاریخ.

روضة الصفا، میرخواند، ج ۲ و۳، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۳۸ش.

ز

زمان نو (نشریه): شمارهٔ ۱۰ و۱۱، چاپ پاریس، ۱۳٦٤ش.

زندگانی امام حسین: زین‌العابدین رهنما، (۲ جلد)، انتشارات زوّار، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳٦۵ش.

زندگانی امام حسین: عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، انتشارات امین، تهران، ۱۳٦٤ش.

زندگی سیاسی هشتمین امام: جعفر مرتضی حسینی، سیدخلیل خلیلیان، دفتر انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ش.

زین الاخبار: ابوسعید عبدالحی گردیزی، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤۷ش.

س

سیاست نامه (سیرالملوک): خواجه نظام الملک طوسی، به کوشش جعفر شعار، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳٦٤ ش.

سیرت رسول الله (سیرة النبی): ابن هشام، ج ۱ و ۲، به تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱ش.

ش

شهید جاوید: صالحی نجف‌آبادی، بدون ناشر، تهران، بدون تاریخ.

شیعه: علی شریعتی، انتشارات الهام، مجموعهٔ آثار ۷، تهران، ۱۳۶۲ش.

شیعه در اسلام: علامه سیدمحمد حسین طباطبائی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، قم، ۱۳٤۸ش.

ص

صحیح الکافی: شیخ محمدالباقر البهبودی، ج ۳، انتشارات دارالاسلامیه، بیروت، ۱٤۰۱ هـ.

ط

طبقات ناصری: قاضی منهاج السراج، ج ۱، تصحیح و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳٤۲ش.

ع

العِبَر (تاریخ ابن خلدون): ج ۱، عبدالحمد آیتی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

علی: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار۲۶، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۶۱ش.

علی، انسان کامل: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
علی، بنیانگذار وحدت: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش.
عمادالدین نسیمی، علی میرفطروس، چاپ دوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۹.

ف

الفرق بین الفِرَق (تاریخ مذاهب اسلام): عبدالقاهر بغدادی، محمدجواد مشکور، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۲۳ش.
فِرق الشیعه نوبختی: منسوب به ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، ترجمهٔ محمد جواد مشکور، انتسارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳ش.
فرهنگ ایرانی پیش از اسلام: محمد محمدی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷٤ش.
الفصل فی الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسی، ج ٤، طبع الادبیه، مصر، ۱۳۲۰ق.

ق

قاسطین، مارقین و ناکثین: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
قرآن: چاپ اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱ش.

قرن ما، در جستجوی علی: علی شریعتی، مجموعهٔ آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.

قصص الانبیاء: ابواسحق ابراهیم النیشابوری، به اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰ش.

ک

کامل (اخبار ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱، باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.

کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱۰، عباس خلیلی، انتشارات کتاب ایران (علمی)، بی تاریخ.

کتاب الخراج: یحیی بن آدم القرشی، طبع لیدن، ۱۸۹۵م.

کتاب الخراج: قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، قاهره، ۱۳۵۲ق.

کتاب الفتوح: احمدبن اعلم الکوفی، ج ۵، طبع دارالندوة الجدیده، بیروت، بدون تاریخ.

کتاب الوزراء و الکتّاب: محمدبن عبدوس جهشیاری، ابوالفضل طباطبائی، انتشارات خاور، تهران، بی تاریخ.

ل

لغت نامه: علی اکبر دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامهٔ دهخدا، تهران.

م

مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام: حبیب الله پایدار، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۶ش.

مالکیت در اسلام: سیدمحمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ش.

مجاهد: نشریهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران، شماره های ۲٦٦ و ۲۷۲ـ۲۸٤، چاپ پاریس، ۱۳٦٤.

مختصرالبلدان: ابن فقیه، ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤۹ش.

مجمل التواریخ و القصص: مؤلف ناشناس، به تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات خاور، تهران، ۱۳۱۸ش.

مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ج ۱ و ۲، ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵٦ـ ۱۳٦۰ش.

معجم البُلدان: یاقوت حموی، ج ۵، طبع صادر، بیروت، ۱۳۷٤ق.

مقاتل الطالبیین، سیداحمد صقر، طبع قاهره، ۱۹٤۹م.

مقدمه: ابن خلدون، ج ۱، محمد پروین گنابادی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۵ش.

ملاحظاتی در تاریخ ایران: علی میرفطروس، چاپ سوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸م.

مِنْ تاریخ الالحاد فی الاسلام: پاول کراوس، عبدالرحمن بدوی، طبع قاهره، ۱۹٤۵.

منتخب التواریخ: حاج محمد هاشم خراسانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۲ش.

منتهی الآمال فی تواریخ النّبی والآل: شیخ عباس قمی، ج۱و۲، انتشارات جاویدان، تهران، بدون تاریخ.

ن

نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ ۱۰۱، سال ۲۴، تبریز، ۱۳۵۱ش.

نفحات الانس من حضرات القدس: عبدالرحمان جامی، چاپ کلکته، ۱۸۵۹م.

نهج البلاغه (سخنان حضرت علی): جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۰ش.

نهج البلاغه: شرح فیض الاسلام، ج ۱ـ ۶، تهران، بدون تاریخ.

نهج الفصاحه: حضرت محمد، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵ش.

و

وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی (تاریخ مدینه المنوره): سمهودی، قاهره، بی تاریخ.

نامنامه

اسامی کتاب ها، مجلات، روزنامه ها و مقالات با * مشخص شده اند

ب